واژه‌های نهج البلاغة

پدیدآورنده: عمران علیزاده

واژه‌های نهج البلاغه

اخراج و ترجمه و تنظیم از :

عمران علیزاده

مشخصات کتاب

□ نام کتاب : واژه‌های نهج‌البلاغة
□ نویسنده : عمران علیزاده
□ مطبعه : چاپخانهٔ شفق
□ تیراژ : ۵۰۰۰ جلد
□ تاریخ : ربیع‌المولود ۱۴۰۲ ـ مطابق بهمن ماه ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و علی اخیه امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب و علی آلهما الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .

کتاب نهج البلاغة[1] مجموعه ایست از فرمایشات حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه که شریف سید رضی رضی الله عنه آنرا انتخاب و جمع آوری نموده است .

در تعریف نهج البلاغه گفته اند « **دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق** » و در عظمت آن این بس که آنرا « **اخ القرآن** » مینامند : یعنی برادر و لنگه ونظیر قرآن که وحی الهی و معجز رسالت و برنامه کامل سعادت است .

در این کتاب با عظمت از هر نوع مطالب اعتقادی و اخلاقی و

۱ــ نهج : بفتح نون و سکون هاء بوزن فلس : راه روشن، نهج البلاغة : راه روشن فصاحت و بلاغت : نام کتاب علی بن ابیطالب است ، نهج : بفتح نون و هاء غلط است (المنجد ، مجمع البحرین)

و عملی و علمی و اخبار از مغیبات و مواعظ خطبه‌ها و جمله های بسیاری هست .

بخاطر اهمیت و موقعیت ممتاز این کتاب است که علماء و بزرگان علمی شرحهای متعدد بآن نوشته‌اند و اخیراً هزاره‌ای برای آن تشکیل یافته و قدمهائی درراه معرفی و نشرمعارف ومطالب آن برداشته شد .

اینجانب نیز بعنوان اینکه عرض ادبی بساحت قدس و با عظمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وخدمتی خیلی کوچک به برادران دینی و علاقه‌مندان این کتاب پرارج نموده باشم اقدام به ترجمه لغات مشکل آن نمودم .

خصوصیات این نوشتار ویا لغت نامه این است :

۱ـ مانند لغت‌نامه های معمولی بسراغ مادهٔ اولی کلمه نرفته‌ایم، چون درآنصورت استفاده برای عده‌ای از برادران که اطلاعاتی از نحو وصرف ندارند ممکن نمیشد، بلکه غالباً کلمه را با خصوصیاتش نوشته ومعنی کرده‌ایم .

۲ـ معنی اصلی وحقیقی کلمه را تعقیب نکرده‌ایم بلکه آنمعنائیکه درجمله منظور است بیان نموده‌ایم .

۳ـ لغات غالباً تکراری نوشته‌شده چون درخطبه‌ها مکرراست، و ممکن است موقع مطالعهٔ خطبه‌های بعدی معنی لغات دریاد نباشد و مراجعه بخطبه‌های پیشین زحمت داشته باشد لذا تکراری نوشته شد .

۴ـ شماره‌گذاری خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار مطابق نهج البلاغه عبده چاپ مطبعةالاستقامه منظورشده است .

در خاتمه از اساتید و اهل فن امید و انتظار هست که هر ایرادی و پیشنهادی بنظرشان رسید ما را در جریان بگذارند؛ تا در چاپهای بعـدی از نظـرات ایشان استفاده شود، **ومـا توفیقی الابالله علیه توکلت والیه انیب**

تبریز ـ مدرس علوم دینی

عمران علیزاده

مقدمهٔ کتاب

ثمن : ارزش و قیمت

معاذ : پناهگاه

مغرس : محل کاشت درخت

معرق : ریشه‌دار

مثمر : میوه‌دار

مورق : با برگ

عصم: جمع عصمت : نگهدارنده

مثاقیل : جمع مثقال : وزن ومعیار

اذاء : مقابل و برابر

خوی : سقوط نمود ، غائب شد

عنفوان : اول هرچیز

غضاضة : طراوت وهرآبی

غصن : شاخهٔ درخت

حدانی : مرا واداشت ، مرا کشیدوراند .

عاقت : مانع شد و نگهداشت ،

عائق : مانع

محاجزات : موانع، حاجز: حائل و مانع

مماطلات : تأخیر انداختن ،

مماطل : کیسکه از انجام کاری امروز و فردا میکند

نواصع : جمع ناصعة : خالص هرچیز

یحتوی: شامل ودارا میشود

ثواقب : جمع ثاقبه ، پر نور ، دارای نور نافذ

حذا : پیروی وتبعیت نمود

مسحة : چیزسائیده‌شده، اثروعلاقه

عتر عبقة : بوی خوشی که از چیزی پخش می‌شود

منشور : پخش شده : فرمانی که میان مردم اعلان و نشر شود

مذخور : ذخیره شد و خزینه و نگهداری شده

دثرة : مستوروپنهان شده

جمة : بسیار و فراوان

یؤثر : نقل وحکایت میشود

شاذ شارد : چیز بی‌نظیر و یگانه
لا یساجل : از ماده سجل است بمعنی دلو بزرگ یعنی نتوان آب آن دریارا کشید وتمام کرد :
لا یحافل : از ماده حفل است بمعنی جمعیت ومجلس پر ازمردم وجمعیت ،
لا یحافل: درفراوانی‌و کثرت‌نتوان باو غلبه کرد .
اقطاب : جمع قطب : پایه ، میله آهنی که‌آسیاب بگرد آن میچرخد
حوار : گفتگو ، محاوره
انحاء : انواع و اقسام
ملامحة : اشاره نمودن با چشم و نگاه
متسقة : جمع شده و منظم
تتالی : پی در پی بودن
قبع : سربلاک خود کشید ، منزوی شد
کسر بیت : گوشه‌خانه و یکطرف منزل و چادر
سفح جبل : دامنه کوه
ینغمس : آلوده وغوطه‌ورمیشود
مصلت : کسیکه شمپشرش را از غلاف کشیده
یقط : میبرد و جدا میکند
یجدل : بزمین میافکند
ینطف‌دما : خون جاری میسازد
مهج : جمع مهجة : خون قلب
اشتات : چیزهای متفرق ومختلف جمع شتی
استظهار : احتیاط نمودن ، پشتیبانی کردن .
عقایل : جمع عقیلة : چیز با ارزش .
اقطار : اطراف و جوانب جمع قطر
یندناد : دور شود و فرار کند ، ناد : دورشونده
ربقة : ریسمان‌طولانی که‌حیوانات را بآن می‌بندند .
وسع : گشایش و قدرت و امکان

طلاب : خواسته،چیزیکه‌جستجو میشود

بغیة : خواسته ، مطلب و منظور

بلال : رطوبت وتری

غلة : عطش وتشنگی

زلة : لغزش پا

خطبه ۱

لایبلغ : نمیتواند کامل کندوبپایان برساند

لایحصی : نمیتواند بـا شمارش تمام کند .

بعدالهمم : دوری و بلند پروازی همتها

غوص : شنا و شناوری

فطن : جمـع فطنة : فکـر و ذهن و ذکاوت .

فطر : آفرید : از عـدم بوجود آورد .

وتد : میخکوب‌نمود ، وتد : میخ

صخور : جمع صخره سنگهـای بزرگ که منظور کوهها است .

میدان : حرکت و لرزش

ثنا : دوتا کرد . از دوچیزمرکب دانسـت .

جزأ : دارای جزء نمود

فیم : در چـه چیز است اصلش فیما بود که الفش افتاده

علام : روی چه چیزاست اصلش علی‌ما است .

مزایلة : برطرف‌شدن‌وجدا شدن

سکن : وسیله‌آرامش‌قلب‌وتوجه دل از قبیل‌مال وهمسر و اولاد .

فقد : از دست دادن ، گم کردن

انشاء : خلقت توأم با تربیت

رویة : فکر و تدبر

همامة نفس : قصد و ارادهٔ نفس بانجام چیزی

احال : محول نمود

لأم : جمـع نمود والفت داد

غرز غرائزها : طبایع اشیاء را بآنها داد .
اشباح : اشخاص و افراد جمع شبح : سایه نور
قرائن جمع قرینة : مقارن،مناسب
احناء جمع حنو : اطراف یا چیز کج مثل دنده‌های بدن
فتق : پاره نمودن و جدا کردن
اجواء : جمع جو : فضا
ارجاء : جمع رجا : طرف و جانب
سکائك : جمع سکاکة : هوای بالا و متصل بآسمان
تیار : موج دریا و برق
متراکم : روی هم انباشته شده
زخار : آبیکه بسیار آمد و رفت و جزر و مد دارد
عاصفة : بادیکه به تندی میوزد
زعزع : حرکت دهنده
قاصفة : باد شکننده
شد : بستن و بند کشیدن
فتیق : گسترده شده

دفیق : جهنده
اعتقم : نازا نمود (اثر باروری و تلقیح نداشت)
مهب : مصدر میمی است وزش ، وزیدن
مرب : اقامت نمود درمحلی
تصیفق : بهم زدن
اثارة: بر انگیختن و زیر و رو کردن
مخض : حرکت دادن و جنباندن
سقاء : مشگ آب و شیر
ساجی : آب ساکن و ایستاده
مائر : متحرك وروان
عب : بلند شد
عباب : قسمت مهم آب ، طرف بالای آب
زبد : کف روی آب ، کره ماست
هواء منفتق : هوای گسترده‌شده
جو منفهق : فضای باز و وسیع
مکفوف : حفظ شده از سیلان و ریزش

سمك مرفوع: بنای عالی و بالا
عمد یدعمها: ستونی که بآن تکیه دهد
دسار ینظمها: مسمارهائیکه با آن منظم سازد
ثواقب: ستارهائیکه نور قوی و نفوذ کننده دارند
سراج مستطیر: چراغی که نور آن همه جاپخش شده (آفتاب)
رقیم مائر: لوح منقشی که در حرکت است رقیم از نامهای آسمان است.
اطوار: انواع و اقسام
لاینتصبون: قامت خود را راست نمیکنند
لایسأمون: خسته وملول نمیشوند
لایغشاهم: ایشانرا احاطه نمیکند و نمیپوشاند
فترة الابدان: سستی بدنها
مختلفون: آمد و رفت کننده‌اند
سدنة: جمع سادن: دربان
مارقة: پاره کننده و خارج شونده
ناکسة: پائین افکننده ـ آنکه سر فروافکنده
متلفعون: آنهائیکه خود را پیچیده وپوشانده‌اند
اجنحة: بالها جمع جناح
حزن الارض: زمین سخت وسفت
سهل: زمین نرم
عذب: شیرین
سبخ: شوره زار
سنها: آنرا آب ریخت ومخلوط نمود
لاط: عجین وخمیر نمود
بلة: نم و رطوبت
لزبت: چسبنده وچسبناك شد
جبل: آفرید
وصول: محل اتصال
اصلد: سخت وسفت نمود
صلصلت: صدادار شد، صلصال: صدای سفال
مثلت: بپا ایستاد

یجیلها : آنرابجولان میآورد
یختدمها : آنهارا بخدمت‌میدارد
ادوات : اسباب و وسائل
اذواق : چشیدنیها ازمادۀ ذائقة
مشام : بوئیدیها از کلمه‌شم
مسائة : بدی وناراحتی
استأدی :درخواست اداوپرداخت نمود
اذعان : یقین نمودن
اعترت : عارض شد ، دست داد
تعزز : اظهارعزت وبزرگی نمود
استوهن : خواروسست شمرد
نظرة : مهلت دادن
سخطة : خشم و غضب
استتمام : طلب تمام نمودن
بلیة : امتحان ، گرفتاری
انجاز : قطعی نمودن وعملی کردن
ارغد : فراوان وگوارا نمود
اغتر : مغرور نمود ، فریفت
نفاسة : حسد نمودن ، پـر ارزش دانستن

عزیمة : تصمیم گرفتن ، وبا اراده بودن .
جذل: سرور وشادی
وجل : ترس ونگرانی
مرد : مصدرمیمی است ، رجوع و بازگشت
اهبط : فـرو فرستاد از هبوط : فرو آمدن
انداد : مثلها جمع نـدبمعنی مثل و نظیر .
احتال : تغییرداد ، اجتال جولان‌داد
اقتطع : پاره پاره نمود
واتر : پشت سرهم فرستاد .
یثیروا : از مـادۀ اثاره : زیـر و روکردن
دفائن : گنجینه‌هـا جمع دفینة : آنچه زیرخاک پنهان است .
اوصاب : دردهاورنجهاجمع‌وصب
تهرم : پیرمیکند
محجة : راه روشن و درست
غابر : باقی‌مانده ،آنکه‌بعداً میآید

نسلت : تـولد یـافته‌اند ، بـدنیا آمده‌اند

سمات : علامتها ونشانه‌ها

طرائق : جمع طـریقه : راه و رسمها

متشتة : متفرق و پراکنده

ملحد : کجی کننده و کج‌رو

همل : مهمل وبی‌سرپرست

علم : آنچه بـرای نشاندادن راه نصب میکنند

فرائض : واجبات جمع فریضة

رخص : جمع رخصت : حکمی که بعضی وقت بترک آن اجازه داده شده است

عزائم : جمع عزیمه : حکمی که هیچوقت بترك آن اجازه داده نشده است

مرسل : آزاد و بی‌قید

غوامض : مطالب سخت ومشکل جمع غامضه

ارصد : آماده نموده ، کمین کرده است

ادنا : نزدیک و دسترس

اقصا : دور دست

یألهون : اظهـار عشق و اشتیاق میکنند

سماع : بسیارشنونده‌وگوش‌دهنده

مطیفین : طواف وگردش کنندگان

یحرزون : جمع میکنند و بدست میآورند

ارباح : سودها ومنفعتهاجمع‌ربح

متجر : محل تجارت

عائذین : پناهندگان

وفادة : مهمان شدن

خطبه ۲

استسلام : اظهار تسلیم نمودن

استعصام : درخواست‌مصمونیت نمودن

فاقة : فقر و احتیاج

لایئل : نجات وخلاص نمییابد

ارجح : سنگین‌ترین

مصاص : خالص هرچیز

ندخر : ذخیره میکنیم

اهاویل : ترسها و هراسها

مدحرة : دور کننده ، بسر طرف کننده

امرصادع : فرمان روشن کننده و جدا کننده

ازاحةللشبهات: برطرف کردن و روشن نمودن شبهه‌ها

مثلات : عذابها و عقوبتها جمع مثلة

انجذم : بریده وقطع شده بود

تزعزعت : بحرکت و اضطراب آمده بود

سواری : پایه‌ها و ستونها جمع ساریه

نجر : اصل و مبنی

خامل : گمنام . وخاموش

خذل: از یاری آن دست کشیده شده بود .

انهارت‌دعائمه: فرو ریخته بود ستونهایش

درست : کهنه شده بود

عفت : محووگردآلود شده بود

شرك : جمع شراك: راه بزرگ

مناهل : جمع منهل : راه ورود بآب

داست : دروکرد

اخفاف : جمع خف : چکمه ، پای شتروفیل

وطئت : پایمال نمود

اظلاف : جمع‌ظلف : سم‌حیوان مثل گاو وگوسفند

سنابك : جمع سنبك : نوك و سرسم حیوان

تائهون : سرگردانها

سهود : بیداری و بیخوابی

کحل : سرمهٔ چشم

دموع : جمع‌دمع : اشگ چشم

لجأ : پناهگاه

عیبة : ظرف و خورجین

موئل : محل بازگشت

انحناء : خمیدگی پشت

ارتعاد : بلرزش افتادن

فرائص : جمع فریصه: گوشتهای شانه و پهلو

حصدوا : دور کردند

ثبور : هلاکت

یفیئ : برمیگردد

خطبهٔ ۳

شقشقة : چیزی است مانند جگر که شتر ازدهان خود خارج میکند

تقمص : برای خود پیراهن نمود

قطب : میلهٔ آهنی وسط آسیاب

ینحدر: سرازیر میشود

لایرقی : بلند نمیشود ، ارتفاع نمییابد

سدلت : درآویختم ، آویزان نمودم

طویت : پیچیدم ، کنار کشیدم ، تهی نمودم

کشح : پهلو

طفقت : شروع کردم

ارتئی: رأی بدستم میآوردم، فکر میکردم

یدجذاء : دست بریده شده

طخیة : ظلمت و تاریکی

عمیاء : کوری

یشیب : پیرمیشود

یکدح: با زحمت و مشقت تلاش میکند

هاتا : این یکی ، اسم اشارهٔ مؤنث است

احجی : عاقلانه‌تر و لازم‌تر

قذی : خاروخسی که بچشم و یا روی شیر میافتد

شجی : آنچه درگلومیماند ازقبیل استخوان

تراث : ارثیه

نهب : غارت وچپاول

ادلی بها : آنرا مخفیانه فرستاد

کور : بار و پالان شتر
یستقیل : درخواست فسخ و بهم زدن بیعت مینمود
تشطرا : نصف و تقسیم نمودند
ضرعیها : دو پستان آنرا (شتر خلافت)
خشناء : سخت و بدخو
کلم : زخم‌زبان و جراحت
عثار : لغزش
صعبة : شتررام نشده وتندخو
اشنق : افسار شتررا کشیدوسفت نمود
خرم : بینی‌اش را پاره کرد
اسلس : افسار را شل و ول نمود
تقحم : بهلاکت‌انداخت،هجوم نمود
منی‌الناس : مردم مبتلا و گرفتار شدند
خبط : بیراهه رفتن
شماس : سرکشی، اطاعت نکردن
تلون : رنگ برنگ شدن
اعتراض : عرض راه را پیمودن
محنة : گرفتاری
ریب : شک و اضطراب
نظائر : جمع نظیر : مثل ومانند
اسففت : پائین پریدم
صغی : کج شد
ضغن : کینه و حسد
صهر : خویشاوند ازدواجی
هن : چیز قبیح ونگفتنی
نافج : بلندکننده وپرکننده
حضن : پهلو ، پائین‌تر از زیربغل
نثیل : کثافت و فضولات شکم
معتلف : محل‌علف ، معده وروده
یخضمون : بادهان پرمیخورند
نبتةالربیع : سبزه وعلف بهاری
انتکث : باز وگشوده شد
فتل : چیز تابیده شده از مفتول است
اجهز : زود رس نمود ، مرگش را جلو انداخت
کبت : برو انداخت

بطنة : شکم‌پرستی ، پری شکم
ماراعنی: مرا بوحشت نیانداخت،
روع : ترس وهراس
عرف : موی گردن ، یال
ضبع: کفتار
ینثالون : میریختند ، ازدحام میکردند
عطافی : عبای من ، لباس من
عطفای : دوطرف من
ربیضة الغنم :دسته گوسفند خوابیده
نهضت : قیام کردم
نکثت : پیمان شکنی نمود
مرقت : از میان لشکر من بیرون رفتند ، مروق خارج شدن تیر از کمان و ازمیان هدف
وعوها : آنرا حفظ کرده و یاد گرفته‌اند
حلیت : جلوه‌گر و مزین شده
راق : خیره نمود ، بتعجب آورد
زبرج : زر و زیور
فلق : شکافت ، پاره نمود

برأ : آفرید ، درست نمود
نسمة : انسان ، روح و روان
لایقاروا : امضاء نگذارند، قبول نکنند
کظة : حالتی که از پرخوری درمعده عارض میشود (تخمه)
سغب : گرسنگی شدید
غارب : میان گردن وپشت حیوان، شانه
الفیتم : می‌یافتید
عفطة : آب‌واخلاطی که ازدماغ میآید .
عنز : بز
السواد : اطراف کوفه که به‌سواد العراق مشهوراست بجهت بسیاری باغات وسبزیجاتش
لواطردت: ایکاش تعقیب میکردی، اطراد تعقیب نمودن شکار
افضیت : رسیده بودی
هدرت : فروریخته وجاری شد
قرت : ثابت شد ، استقراریافت
قط : هرگز ، هیچوقت

جذب : کشیدن

خطبهٔ ۴

تسنمتم : سوار کوهان شدید ، بالا رفتید ، از کلمه سنام است بمعنی کوهان شتر
علیاء : حالت بلند وبالائی
انفجرتم : بصبح و فجر رسیدید، بروشنائی رسیدید
سرار : شبهای آخرماه که تماما تاریک میباشد
وقر : سنگین و کرشد ، کرباد
واعیة : دعوت ، صدای منادی
نبأة : صدای مخفی و آهسته
اصمت : کرنموده است
ربط : بسته و محکم‌باد ، بسته و محکم شده
جنان : قلب ، دل
خفقان : طپش قلب
اتوسم : باعلائم و نشانه‌ها درک میکنم
جلباب : لباس بالا وگشادی که بالای لباسها می‌پوشند مثل عبا
جواد : جمع جاده : راه بزرگ
مضلة : گمراه‌کننده ، راهی که انسان درآن گم میشود
تحتفرون : از مساده حفر : چاه میکندید
لاتمیهون : به‌آب نمیرسید
عجماء : بیزبانها ، منظور آیات قرآنی است
غرب : پنهان شد
لم‌یوجس : احساس ترس نکرد
دول : دولتها جمع دولت
لم‌یظمأ : تشنه نمیماند ، ظمأ : عطش

خطابهٔ ۵

عرجوا : خود را کنار کشید ،

بالارويد از مادهٔ عروج

ماءآجن: آب متغير و گنديده

يغص : گلو گير ميشود

مجتنى : جمع كننده و چينندهٔ ميوه

ايناع : رسيدن ميوه

هيهات : دور و بعيد است

اندمجت : پيچيده و پوشانده شده‌ام

مكنون : چيز پنهانى

لو بحت : اگر آشكار كنم

ارشية : ريسمانها جمع رشا

طوى : چاهها

خطبهٔ ۶

لايتبع : تعقيب نكند

لايرصد : آماده ومنتظر نشود

لدم : زدن چيزسنگين بزمين

يختلها : او را ميفريبد از مادهٔ ختل

مستأثر : آنكه ديگرانرا باو مقدم داشته‌اند

خطبهٔ ۷

ملاك : ميزان ومعيار و تكيه‌گاه

اشراك : جمع شريك : انباز و يا جمع شرك : دام و تله

باض : تخم‌گذاشت

فرخ : جوجه‌گذاشت

دب : حركت كرد و جنبيد

درج : بالارفت ، براه افتاد

زلل : لغزشها

خطل : قبيح‌ترين خطا

خطبهٔ ۸-۹-۱۰

وليجة : چيزپنهانى، دوست‌مخفى

فشل : سستى وترس

خیل : سواره نظام
رجل : پیاده نظام
لبس : مشتبه شدن
ایم‌الله : کلمه سوگند است : بخدا قسم
افرطن : حتما حوضی پرمیکنم
ماتح : کسیکه‌آب میکشد
صدور : ازسرآب برگشتن

خطبهٔ ۱۱-۱۲

عض : بدندان بگیر ، دندان بنه
ناجذ : دندان آخر
غض : چشمت را پائین بیانداز
اقصی : آخر ، نقطهٔ دور
هوی : دلبخواه ـ ارادهٔ قلب
یرعف: بیرون میاندازد ، رعاف : بیرون‌آمدن خون از دماغ

خطبهٔ ۱۳

بهیمة : حیوان چهار پا
رغا : صداکرد ، صدای حیوان بلند شد
عقر : دست و پایش بریده شد (پی کرده شد)
دقاق : پست و نازك
زعاق : شور
شاخص : کوچ وحرکت کننده
متدارك : جبران شده
جؤجؤ : سینه مرغ
نعامة : شتر مرغ
جاثمة : بزانو خوابیده
لجة : موج دریا
انتن : بدبوتر

خطبهٔ ۱۴-۱۵

خفت : سبك شده
حلوم : افکاروخیالات
غرض : هدف و نشانه

نابل : تیرانداز
فریسة : شکار دریده‌شده
صائل : حمله‌کننده
اماء : کنیزان جمع امة

خطبهٔ ۱۶

رهینة : چیز گرو گذاشته شده
زعیم : کفیل ، متعهد چیزی
بلبلة : مضطرب و مخلوط شدن
سوط‌القدر : با کفگیر بهم زدن دیگ ، قدر : دیگ
وشمة : کلمه و سخن
خیل : دسته اسب
شمس : جمع شموس : اسب چموش وسرکش
خلع : بیرون کردن لباس از تن و افسار از سر
مطایا : جمع مطیة : مرکب سواری وباری

ذلل : جمع ذلول : رام و مطیع
ازمة : جمع زمام : افسار ولجام
امر الباطل : بباطل قوت یافت و بسیار شد
فج : راه وسیع میان دو کوه
بطیی : کندوتنبل وتأخیر کننده
منفذ : محل نفوذ
سنخ : چیز ثابت و محکم
لائم : سرزنش کننده ازمادهٔ لؤم

خطبهٔ ۱۷

یتصدی : مباشرت و رسیدگی میکند
وکل : محول نموده ، واگذاشته است
قصدالسبیل : راه عادلانه
مشغوف : عاشق و علاقه‌مند
هدی : راه راست، شیوهٔ درست
قمش : جمع وفراهم نموده است

موضع : برای فریب و تزویر سرعت کننده است

عاد : دونده است از مادهٔ عدو : دویدن

اغباش : تاریکیها ، جمع غبش

عم : جاهل و نادان است

عقدالهدنة : پیمان صلح

ارتوی : کاملا سیراب شد

طائل : چیز سودمند ، غیرطائل : بیفائده

حشو : چیز زایدوبی مصرف

رث : کهنه و فرسوده

خباط : کسیکه بسیار از راه دور است وبیراهه میرود

عاش : چشمش کم نور است

یذری : پخش میکند، می‌پراکند، اذراه : پخش کردن

هشیم : نباتات خشکید و شکسته شده

ملیی : پر ولایق

فوض الیه : بـاو محول و سپرده شده، قرظ : تعریف و توصیف شده

تصرخ : فریاد میکند

دماء : خونها جمع دم

تعج : مینالد ، بناله میآید

معشر : گروه و دسته

سلعة : متاعی که بمعرض خرید و فروش گذاشته شده است

ابور : فاسدتر ، بی‌رواج وکاسد

انفق : رایج‌تر وبا مشتری

اغلی : پربها وبا ارزش

خطبهٔ ۱۸

استقضاهم : ایشانرا بقضاوت معین نموده است

یصوب : صحیح ودرست میشمارد

مافرطنا : قصورنکرده‌ایم ، درجا نگذاشته‌ایم

انیق : شگفت آور ، خوب و زیبا

عمیق : تودار ، ژرفا

خطبهٔ ۱۹

خفض : چشم بزیر افکند
حائك : جولا ، بافنده
فدی : عوض‌داد و آزاد کرد
ساق : کشید وراند
حتف : مرگ
حری : سزاوار
یمقت : دشمن میدارد

خطبهٔ ۲۰

جزعتم : بفریاد آمدید
وهلتم : بترس افتادید
محجوب : پوشانده شده ، درپرده است
یطرح : انداخته میشود، برطرف میشود
جاهر : آشکار شده ، خود را نمایانده است

خطبهٔ ۲۱

غایة : هدف نهائی ، آخرمسافت
امام : جلو ، پیش رو
وراء : پشت سر
تحدوا : بجلو میراند ، بحرکت میدارد
غور : عمق ، ژرفا
انقع : برطرف کننده عطش
نطفة : آب کم

خطبهٔ ۲۲

ذمر : تشویق و تحریک کرد
جلب : آنچه ازجاهای مختلف به یک جاکشانده وجمع میکنند

نصاب : اصل و جای روئیدنی چیزی

نصف : انصاف و عدالت

ولوه : متصدی ومباشر آن‌شده‌اند

تبعة : تعقیب شخص مجرم ، نتیجهٔ بد کار بد

یر تضعون : شیر میخواهند ، میخواهند بدوشند

فطمت : بچه‌اش را از شیرجدا کرده است

خیبة : یأس و نومیدی ، یاخیبة الداعی : چقدر بزرگ است نومیدی دعوت کننده

الام‌اجیب :بسوی چه چیزاجابت شده است

ابوا : خودداری و امتناع کردند

طعان : جنگ کردن با نیزه

جلاد : شمشیر زدن ، جنگ با شمشیر

هبلتهم : درعزای ایشان بنشیند

هبول : زن‌فرزند مرده، یازنی که اولادش زنده نمیماند

خطبهٔ ۲۳

غفیرة : زیادتی و فراوانی

فتنة : گرفتاری وناراحتی

لم‌یغش : آلوده نشده است

دنائة : پستی و رذالت

یغری : تحریک میشود ، جری میگردد

لئام : اشخاص پست

فالج : غالب و برنده

یاسر : شخص قمارکننده

فوزة : کامیابی ، برنده بودن

قداح : جمع‌قدح : تیری که باآن قمار میکردند

مغنم : سود و غنیمت و منفعت

مغرم : جریمه و ضرر

حسنیین : دوخوبی ونیکی

حرث : کشت و زراعت

تعذیر : اظهار عذر وبهانه نمودن

سمعة : شنواندن عمل بدیگران

یکله : او را محول میکند

حیطة : حفظ ومواظبت نمودن

الم : جمع کننده‌تر ازمادهٔ لم‌یلم

شعث : پراکندگی و پریشانی

اعطف : ازماده عطوفت: مهربانتر

لسان‌الصدق : زبان راستین یعنی نام نیک

خصاصة : فقر و احتیاج شدید

یسد : جلوگیری میکند

تلن : نرم شود

حاشیة : اطراف ، منظور اخلاق و رفتار

یستدم : همیشه میشود ، ادامه میدهد

خطبهٔ ۲۴

لعمری : قسم بجان خودم، عمر: بافتح عین کلمه سوگند است

خابط : در تاریکی و بیراهه راه رفت

غی : از هدف و رشد کنار شدن

ادهان : روغن مالی : تملق و چاپلوسی نمودن

ایهان : سستی نشان دادن

امضوا : راه خود را ادامه دهید

نهج : راه را روشن نمود

عصب : مربوط نمود، مثل دستمال بست .

فلج : غالب شدن ، بهدف رسیدن

آجل : چیز مدت‌دار،بعالم آخرت هم آجل گویند چون پس ازمدتی میآید .

عاجل : چیززود ، فعلا ، بدنیا هم عاجل گویند

منح : بخشید وعطا کرد ، لم تمنحوا : داده‌نشدید

خطبهٔ ۲۵

تواتر : پی در پی رسید
استیلاء : غلبه نمودن
ضجر : ناراحتی و نارضایتی قلبی
تثاقل : سنگینی وبی‌اعتنائی نشان دادن
تهب : میوزد
اعاصیر : جمع اعصار : گردباد
وضر : چربی که درته و اطراف ظرف باقی میماند
انبئت : خبرداده شدم، بمن خبر رسید
اطلع : سرازیرشده ، غلبه نموده است
سیدالون : بزودی دولت را میگیرند ، غالب میشوند
قعب : کاسهٔ بزرگ
علاقة : بند چیزی مثل‌بندشمشیر، بندکاسه
مل : دل افسرده شد
سئم : خسته و ناراحت شد
ماث : آب شد ، یماث : آب میشود ، مث : آب کن
جفول : با سرعت حرکت کردن
جفوف : سبک وزنی ، با سبکی راه رفتن

خطبهٔ ۲۶

معشر : گروه وجماعت
منیخ :کسی که شتر خود را خوابانده است
حجارة : سنگها جمع حجر
حیة : مارجمعش حیات
صم : جمع اصم : کر
کدر : آب آلوده
جشب : طعام خشک وخالی
سفك: ریختن خون

اصنام : بتها جمع صنم

آثام : گناهان جمع اثم

معصوبة : مثل دستمال بسته شده

ضننت : بخل ورزیدم

اغضیت : چشم فروبستم

قذی : خار و خسی که بچشم میافتد

شجی : آنچه درگلو میماند

کظم : گلو ، نفس گاه

امر : تلختر

علقم : هندوانه ابوجهل ، چیز تلخ

خزیت : خوار و ذلیل باد

مبتاع : خریدار ومشتری

اهبة : تدارك وآمادگی

اعدوا : مهیا کنید

شب : جوان وتیز شده است

لظی : آتش و زبانه

علا : بلند شده است

سنا : روشنائی

استشعروا : شعار کنید

ادعی : باعث‌تر است

خطبه ۲۷

جهاد : تلاش در راه خدا و برای اعلاء کلمه حق واسلام

لباس التقوی : پوشش نگهدارنده وحفظ کننده

درع : زره و لباس جنگی

حصینة : حفظ کننده

جنة : سپر جنگی

وثیقة : مورد اطمینان و محکم

رغبة : اگربعدازمادهٔ رغبت حرف عن باشد بمعنی اعراض وبی‌میلی است واگر حرف فی‌ویا الی باشد بمعنی میل وعلاقه است

شملة : عبا ، لباس بلند وگشاد

دیث : خوار و ذلیل میشود

صغار : تحقیر و کوچك شمردن

قماء : ذلت و خواری

اسهاب : ازبین رفتن عقل ودرک

اسداد : پرده‌ها و موانع

سیم الخسف : معامله ذلت بار میشود، داغ ذلت زده میشود

ادیل الحق منه : حق از او گرفته وبرگردانده میشود

منع النصف : ازعدالت وانصاف محروم میماند

عقر دار : اصل و وسط خانه

تواکلتم : بیکدیگر محول کردید

تخاذلتم : یکدیگررا یاری نکردید

شنت : متفرق شد : شنت علیکم الغارات : بشما غارتهای بسیار و متفرق وارد شد

انبار : نام شهر کی است که گویا پایگاه نظامی حضرت علی علیه السلام بوده است

مسالح : جمع مسلحه : پایگساه نظامی ، مرزبانگاه

معاهده : زن کافری که در دولت اسلامی زندگی میکندو مالیات میدهد ومعاهد هم بمرد کافری گفته میشود که تابع دولت اسلامی است

ینزع : میکند وبیرون میکند

حجل : خلخالی که زنان عرب مثل بازوبند در پا میکردند

قلب : بازوبند زنانه

قلائد : جمع قلاده : گردن بند

رعث : گوشواره

استرجاع : گفتن اناالله و انا الیه راجعون

استرحام : طلب رحمت نمودن، بصله رحم قسم دادن

وافر : فراوان ، با دست پر

کلم : زخم وجراحت

اراقة : ریختن چیزمایع

اسف : غصه و حسرت

ملوم : سرزنش شده

جدیر : سزاوار ولایق

ترح : غم و غصه

غرض : هدف و نشانه

یغار علیکم : شما راغارت میکنند

حمارة القیظ : شدت گرما
یسبخ : تخفیف یابد
شتاء : زمستان
صبارة القر : شدت سرما
ینسلخ : کنده شود ، پایان یابد
حلوم : افکار و اندیشه‌ها
ربات الحجال : صاحبان حجله (عروس - زن جوان)
سدم : غصهٔ همراه با خشم
قیح : چرک و زرداب زخم و جراحت
شحنتم : پر کردید
نغب : جرعه‌ها
تهمام : غم و غصه، نغب التهمام: جرعه‌های غم
انفاس : جرعه جرعه و نفس نفس خوردن
خذلان : یاری نکردن
مراس : ممارست و عادت و تجربه کردن
نهضت : قیام کردم
ذرفت : بالا رفته‌ام ، زیاده کردم

خطبهٔ ۲۸

ادبرت : پشت کرده است
آذنت : اعلان نموده است
اشرفت : نزدیک شده است
اطلاع : از محل بلند نمایان شدن
مضمار : میدانی و زمانی که اسبها را در آن برای مسابقه مهیا کنند
سبقة : بافتح سین و سکون باء ، آخرین خط میدان مسابقه ، و با ضم سین جایزه مسابقه
غایة : آخر و انتهای چیزی
منیة : مرگ و اجل
بؤس : فقر و پریشانی
رغبة : حرص و طمع
رهبة : ترس و اضطراب
ردی : هلاکت و نابودی
ظعن : کوچ کردن
دللتم : راهنمائی شده‌اید

تحرزون : حفظ میکنید
قادح : آتش بیرون کننده
زناد : چوب‌وسنگی که‌از آن آتش بیرون میآید
اتعاظ : پند و موعظه‌گرفتن
ازدجار : متنبه شـدن و دست از کار بدکشیدن

خطبهٔ ۲۹

اهواء : خواسته‌های‌نفسانی‌جمع هوی
یوهی: سست میکند
الصم‌الصلاب : سنگهـای سخت وسفت
کیت‌کیت : چنین وچنان
حیدی‌حیاد : فرارکن و خود را کناربکش
عزت : محکم ومستحکم شد
قاساکم : با شما باسختی وزحمت زندگی و رفتار میکند
اعالیل : عذر و بهانه‌آورندگان
اضالیل : چیزهای گمراه کننده و بی‌فایده
مطول : کسی که‌درپرداخت دین خود امروز وفردا میکند
ضیم : ستم و پایمال نمودن
فاز : کامیاب شد
سهم‌اخیب : تیری است‌ازتیرهای قمار که سهم وبهره ندارد
افوق : تیری که طرف‌بالای آن که در کمان قرارمیگیرد شکسته باشد
ناصل : تیری که تیغه وجای برنده نداشته باشد
لااوعد : تهدید نمیکنم
بال : چیز مهم
طب : چاره و علاج

خطبهٔ ۳۰

استأثر : خویشاوندانش را به دیگران مقدم داشت

اساء : بدکرد

جزع : داد و بی‌تابی کردن

مستأثر : ترجیح دهنده و مقدم دارنده

خطبهٔ ۳۱

یستفیئه : از او میخواست که برگردد

ثور : گاونر

عاقصاً قرنه : شاخش را بالا نگهداشته یعنی تکبردارد

صعب : اسب‌وشترچموش‌وسرکش

ذلول : رام ومطیع

الین : نرم‌تر

عریکة : طبیعت وخلق وخوی

فماعدی ممابدی : چه چیز او را منصرف کرده ازآنچه از او آشکار شده است

خطبهٔ ۳۲

عنود : کسی که از راه خارج شده ، حق را ردکرده است

کنود : ناسپاس و کفرورز

عتو : طغیان وتجاوز ازحد

قارعة : بلای کوبنده

مهانة : خواری و ذلت

کلالة : کند شدن ونبریدن

حد : دم تیز شمشیر

نضیض : کم شدن و آب کشیدن ثروت

وفر : مال و ثروت

مصلت : کسی که شمشیر کشیده

است

عجلب : جمع کنند و فراهم نماینده افراد

خیل : سواره نظام ، سربازان سوار

رجل : سواره پیاده ، سربازان پیاده

اشرط : خود را برای شر وفساد مهیا نموده است

اوبق : هلاک نموده است

حطام : مال دنیا در اصل بمعنی نباتات خشک و شکسته است

ینتهز : می‌قاپد وغنیمت میشمارد

مقنب : دسته‌ای از لشگر ما بین سی وچهل نفر

یقود : رهبری میکند، قائد: رهبر

یقرع : بالای منبر میرود

طامن : پائین آورده است

شمر : لباسش را بالازده است

زخرف من نفسه : ظاهر خود را آراسته است

ذریعة : سبب و وسیله

ضئولة : ضعف ولاغری

مراح : جایگاه شبانه گوسفند

مغدی : جایگاه صبحانه

شرید : رمیده و فرار کرده

ناد : دور وجدا شده ازجماعت

مقموع : مغلوب و ریشه کن شده

مکعوم : بسته دهان

ثکلان : مصیبت دیده و محزون

موجع : دردمند

اخملت : گمنام وگوشه‌نشین کرده،

خمول : گمنامی

اجاج : تلخ و شور

ضامزة : ساکت و بی سخن

قرحة : جریحه‌دار

حثالة : پوسته‌های ریزجو وبرنج و مانندآن ، چیزهای بی‌ارزش

قرظ : برگ درختی که با آن پوست دباغی میکردند

قراضة : آنچه از دم قیچی موقع برش بزمین میافتد

جلم : قیچی بزرگی که با آن پشم حیوانات را میگیرند

ارفضوا : ترک کنید ، رفض : ترک نمودن

اشغف : علاقمندتر ، شغف : عشق وعلاقه شدید

رغام : خاک ، شن مخلوط با خاک

خریت : کسی که در کاری بسیار بصیر و خبره باشد

خطبهٔ ۳۳

ذی قار : محلی ودیهی‌است میان واسط و بصره

یخصف نعله : کفش خود را میدوخت و بینه میکرد

ساق : حرکت‌داد ، بطرف‌هدف‌و مقصد راند

بوأ : منزل ومکان داد

قناة : نیزه ، چوبه پرچم و مانند آن

صفاة : تخته سنگ سخت،منظور محیط و جامعه است

ساقة : یکی از قسمتهای لشگر که حرکت واقدام لشگر را عهده‌دار میباشد، آنکه چیزیرا جلوانداخته و میراند

ولت : پشت کرد

بحذافیرها : تمامی آن ، همه‌اش

لانقبن : حتماسوراخ‌خواهم کرد، باطل را حتما میشکافم

جنب : پهلو

خطبهٔ ۳۴

استنفار : کوچ و حرکت دادن

اف : کلمه نفرت و انزجار است

سئمت : خسته ونـاراحت شدم

غمرة : موج و پوشش و شدت ،

غمرة‌الموت : سختی و پوشش مرگ

ذهول : غفلت و بی‌اطلاعی

یرتج : بسته میشود ، مشکل و نا مفهوم میگردد

حوار : گفتگو و گفتار

تعمهون : حیران ومتردد میشوید

مألوسة : آلوده بجنون ودیوانگی

سجیس‌اللیالی: منظورهمیشه‌بودن است ، هیچوقت ، معنی اصلی سجیس تغییریافتن وآلوده شدن است

زوافر : رکن و پشتیبان، خویش وقوم

یفتقر : احتیاج پیدا میشود

سعرنار : آتش افروز

لاتمتعضون : خشمگین نمیشوید

حمس : شدت یافت

وغی : جنگ و ستیز

استحر : گرم شد، ازماده حرارت

انفراج : جدا شدن وفاصله یافتن

یعرق : گوشت را از استخوان جدا کرده و میخورد

یهشم : میشکند وخرد میکند

یفری : پاره و تکه‌تکه میکند

جوانح : دنده های پهلو : جمع جانحة

مشرفیة : نوعی شمشیر است

فراش : استخوانهای‌نازك‌کاسهٔ‌سر

هام : کاسهٔ سر

تطیح : بزمین میافتد

سواعد : بازوان ، جمع ساعد

توفیر : زیاد نمودن

فیی : غنیمت ، منافع وعایدات

خطبهٔ ۳۵

خطب : کاربزرگ وبا اهمیت

فادح : سنگین و کمرشکن

حدث : کار تازه

معصیة : نافرمانی

ناصح : خیرخواه
شفیق : مهربان و دلسوز
تورث : باعث میشود
نخلت : غربال وخالص کردم
اباء : خودداری کردن
جناة : جمع جانی: شخص جنایت کار
عصاة : جمع عاصی : شخص نافرمانی کننده
ضن : بخل نمود
زند : سنگ چخماق
قدح : آتش بیرون دادن
منعرج‌اللوی : نام محلی است

خطبهٔ ۳۶

تخویف : ترساندن
صرعی : کشته‌گان ، جمع صریع شخص کشته وبزمین افتاده
اهضام : جاهای مطمئن و آرام
غائط : جای پست و گود ، بفضلهٔ انسان هم غائط میگویند چون عربها درجاهای گود قضای حاجت میکردند
سلطان : دلیل علمی وعقلی
طوحت بکم‌الدار : خانه شما را انداخته یعنی از جامعه طرد و رانده شده‌اید
احتبلکم المقدار : قضا و قدر شما را بدام انداخته است ، از کلمه حباله : دام و تور
اخفاء الهام : اشخاص سبک سر و بی‌مغز
احلام : افکار وخیالات
لاابالکم : برای شما پدر نیست ، میگویند : این کلمه درمقام مذمت وسرزنش است یعنی شما اشخاص بی‌اصل و بی‌ریشه هستید و بعقیده بعضی در مقام تعریف و تشویق است یعنی شما اشخاص خود خود ساخته هستید و به‌پدر احتیاج

و افتخار ندارید

بجر : کارشر وقبیح، لم آت بجرأ: کار قبیح انجام نداده‌ام

خطبهٔ ۳۷

فشلوا : سستی وتنبلی نمودند

تطلعت : خود را نشان دادم ، گردن بر آفراختم

تقبعوا : خود را پنهان کردند ، سر بلاک خود کشیدند

اخفضهم صوتا : از همه ایشان کم صدا بودم

اعلاهم فوتا : در پیشرفت وسبقت از همه ایشان بالاتر بودم

طرت : پرواز کردم ازمادهٔ طیران

استبددت : تنها برنده شدم ، بخود اختصاص دادم

رهان : چیز گرو نهاده شده در اینجا جایزه مسابقه منظور است

مهمز : جای بدگوئی

مغمز : جای عیب‌گیری

میثاق : عهد و پیمان

خطبهٔ ۳۹

منیت : مبتلا شدم

یحمشکم: شما را جمع کند، شما را بدشمنان خشمگین سازد

مستصرخ : دادخواه ، فریاد یاری خواهی کننده

اناديكم : شما را صدا میزنم

متغوث : پناه خواه : واغوثاه گویان

مسائة : بدی و چیز ناراحت کننده

ثار : قصاص و انتقام ، خون بنا حق ریخته شده

جرجرتم : صدا بگلو انداختید

الجمل الاسر : شتر مریض ، شتریکه درناف داشته باشد

نضو : شترلاغر

ادبر : حیوان یا شتری که پشتش را پالان مجروح کرده باشد

جنید : لشگر کم واندک

متذائب : مضطرب و ناراحت ، بی‌تصمیم

ذئب : گرگ

خطبهٔ ۴۰- ۴۱

امرة : ریاست وفرمانروائی

یستمتع : بهره‌مند میشود ، از نعمتها استفاده میکند

توأم : همزاد ، دوقلو

اوقی : حفظ کننده‌تر

کیس : زیرکی و سیاستمداری

حول‌القلب : کسیکه بتحولات و تقلبات امور دانا است و بتغیرات کارها بینا است (شخص وارد به سیاست)

یدع : ترک میکندوانجام‌نمیدهد

حریجة : مانع، جلوگیری کننده، از مادهٔ حرج

کلام ۴۲-۴۳

ولت : پشت کرد

حذاء : بسرعت رفت

صبابة : آنچه پس از ریخته شدن مایع درته ظرف میماند

اصطب : فرور ریخته است

استعداد : آماده شدن ، وسائل جنگ فراهم کردن

اغلاق : بستن در

مخدوع : فریب خورده از مادهٔ خدعة

اناة : عجله نکردن ، کاری را با صبر وحوصله انجام دادن

ارودوا : باآرامی حرکت کنید، با فکر وعقل اقدام نمائید

نقموا : عیب گرفتند، انتقاد کردند

خطبهٔ ۴۴-۴۵

ابتاع : خرید ، قبول بیع کرد

سبی : اسیر جنگی

اعتق : از اسارت وبردگی آزاد کرد

خاس به : به آن خیانت کرد

بکت : سرافکنده نمود ، بسرزنش گذاشت

میسور : آنچه ممکن و آسان است از مادهٔ یسر

وفور : فراوانی مال وثروت

مقنوط : نا امید از مادهٔ قنوط : نومیدی

مستنکف : خودداری کننده ازمادهٔ استنکاف : خود داری کردن

لاتبرح : زائل نمیشود ، ثابت است

لاتفقد : کم نمیشود ، نایاب نمیگردد

منی : مقدر شده است

جلاء : کوچ کردن ودربدرشدن

کفاف : آن‌مقداریکه‌بانسان کفایت میکند

بلاغ : آنچه انسانرا بمقصد و هدف میرساند

دعاء ۴۶

وعثاء : زحمت و مشقت ، مکان خسته کننده

کآبة : غصه و اندوه

منقلب : محل بازگشت ، رجوع و بازگشت

مستخلف : کسیکه‌خلیفه‌وجانشین شده

مستصحب : کسیکه همراه شده است

قفاه : پشت سر آن‌آورده است

کلام ۴۷

تمدین : کشیده میشوی ، وسعت مییابی

ادیم : پوست دباغی شده

عکاظ : نام بازاری بود که هرسال یکبار درصحرا میان نخله وطائف تشکیل و بیست روزادامه مییافت

تعرکین : مالیده میشوی ، مورد از دحام واقع میشوی

نوازل : بلاها جمع نازلة

خطبهٔ ۴۸

وقب : داخل شد

غسق : تاریک گشت

لاح : آشکارشد

خفق : مخفی و پنهان‌گشت

مکافأ : عوض داده شده

ملطاط : طرف صحرا ، کنار دریا و نهر

اقطع : عبور کنم و بگذرم ، این محل را ببخشم

شرذمة : گروه کم ، دسته‌ای از مردم

اکناف : اطراف وجوانب

شاطی : کناردریاونهرهای بزرگ

کلام ۴۹

بطن : از درون و باطن اشیاء خبردار است .

دنو : نزدیك شدن

تحدید : اندازه معین کردن

اعلام الوجود : نشانه های جهان هستی

جحود : انکار کردن ، جاحد :

انکار کننده

کلام ۵۰

بدأ: شروع و اول

یتولی: دوستی میکند

مزاج: مخلوط شدن

لم یخف: پنهان نمیماند

مرتادین: کسانیکه برای خود و قومش جای استراحت میجویند

لبس: مخلوط شدن

ضغث: یک قبضه، چیزی که دست را پرمیکند

یستولی: غلبه میکند

خطبهٔ ۵۱

شریعة: محل و راهی که برای برداشت آب از آن وارد میشوند

استطعموکم: از شما طعمه خواسته‌اند، درخواست نموده‌اند که به‌ایشان طعام دهید

رووا السیوف: شمشیرها را سیراب کنید

قاد: رهبری نموده، پی‌خود کشیده

لمة: با تشدید: همراهانی، بدون تشدید: عدهٔ کمی

غواة: اشخاص گمراه

عمس: مخفی نموده، بی‌خبر گذاشته است

نحور: گلوها و سینه‌ها

خطبهٔ ۵۲

تصرمت: قطع شده، بپایان رسیده است

تحفز: رد و حواله میکند، میکشاند، حرکت میدهد

جیران: همسایه‌ها، جمع جار

صفو: خالص هرچیز

سملة : بقیه ، ته مانده

اداوة : مشگ و ظرف آب

مقلة : سنگ ریزه‌هائیکه مسافران موقع کمبود آب درظرف مینهادند وروی آن آب میریختند ومینوشیدند و با این وسیله مقدار آب هر کس را تعیین میکردند

تمزز : کم کم مکید و جرعه، جرعه نوشید

صدیان : شخص تشنه

لم‌ینقع : عطش برطرف نمیشود

ازمعوا : تصمیم بگیرید ، عجله کنید

حننتم : اظهار محبت نمودید ، ناله محبت سردادید

وله : جمع والهه ، مادریکه در در اثر از دست دادن فرزندش حیران شود

عجال : شتریکه فرزندش گم شده

هدیل‌الحمام : صدای نالهٔ کبوتر دراثر ازدست‌دادن جفتش

جئرتم : صدا و فریاد وناله کنید

متبتل الرهبان : راهب وعابدی که از دنیا بریده ومشغول عبادت شده

انماثت : آب شد

ماجزت : پاداش نمیباشد

جهد : سعی وتلاش و کوشش

خطابة ۵۳-۵۴

اضحیة : حیوانیکه در عید قربان ذبح میکنند

استشراف : بررسی‌نمودن که گوش و اعضایش ناقص نباشد

عضباء القرن : شاخ شکسته ، قرن : شاخ

یجررجلها : پایش را میکشد (چلاق باشد)

منسك : عبادتگاه دراینجاقربانگاه منظور است

تداك : از دحام نمودن

ابل هیم : شتر بسیار تشنه

یوم ورد : روز رفتن به سر آب وچشمه

خلعت : از سر بیرون کرده است

مثانی : لجام و افسار

قلبت : زیر و رو کردم

اهون : آسانتر

کلام ۵۵-۵۶

استبطاء : بتأخیر انداختن ، دیر شمردن

تعشوالی ضوئی : با چشم کم نور بسوی روشنائی من بیاید

نبوأ : برمیگردد و روبرو میشود

آثام : گناهان جمع اثم

مضی : ادامه دادن براه

لقم : قسمت مهم راه یا وسط راه

مضض الالم : سوزش درد

یتصاولان : بیکدیگر حمله میکنند

تصاول الفحلین : حمله کردن دوشترنر

یتخالسان : میربایند ، می‌قاپند

کبت : ذلت وخواری

جران : سینه وطرف پائین گردن شتر که مواقع خوابیدن اول بزمین میآید

متبوأ : کسیکه منزل و مکان اختیار میکند

تحتلبنها : آنرا خواهید دوشید

کلام ۵۷-۵۸

رحب البلعوم : گلوگشاد

مندحق البطن : بزرگ شکم ، شکم گنده

سب : فحش دادن

ذکاة لی : برایم وسیله نمووبلندی مقام است

حاصب : بادیکه سنگ زیره وخاک می پراکند

آبر : کسیکه باصلاح وگردپاشی درختان خرما رسیدگی میکند
فأبوا اشرمآب : پس برگردید با بدترین برگشتن
اثرة : ترجیح دادن ، مقدم‌نمودن خود بدیگران
سنة : راه ورویه

خطبهٔ ۵۹-۶۰

لا یفلت : نجات نمییابد ، فرار نمیکند
قرارات النساء : رحمهای زنان
نجم قرن : بروید و بیرون آید شاخی (رئیسی)
لصوص : جمع لص : دزدان
سلابین : غارتگر ، لخت کننده
اسلمتنی : مرا ترک میکند ، وا میگذارد
لا یطیش : خطا نمیکند
لا یبرأ : بهبودی نمییابد
سابغ : کامل وپوشاننده
قلص : منقبض شد ، از اطرافش جمع شد ، سایه بتدریج چیده‌شد و نقصان یافت

خطبهٔ ۶۲

جدبکم : بشما سرعت داده شده، ازشمادرخواست‌سرعت‌شده‌است
اظلکم : بشما سایه افکنده است
سدی: مهمل و بی‌توجه
تهدم : ویران میکند
جدیرة : سزاوار
اوبة : بازگشت نمودن
خادع : فریبنده
لیسوفها : تا آنرا بتأخیر اندازد
لا تبطر : نعمت بطغیان وانـدارد
بطر : طغیان نمودن دراثرفراوانی مال ومقام

خطبهٔ ۶۳

ند: مثل ومانند
مثاور: حمله کننده و قیام کنندهٔ ازمادهٔ ثورة
مکابر: اظهار بزرگی کننده
داخرون: اظهار تواضع کنندگان
لم ینأ: دور نشده است
لم یؤده: باوسنگینی نکرده است
ذرأ: آفرید و خلق کرد
ولجت: داخل شد، ولوج: داخل شدن
مبرم: تافته شده ومحکم
مأمول: محل امید و آرزو

کلام ۶۴

استشعروا: شعار خود کنید، لباس زیرین خود قرار دهید
خشیة: ترس دل از خدا
تجلببوا: لباس بالاپوش خود قراردهید از ماده جلباب
سکینة: وقار وآرامش ظاهری
انبی: دورکننده‌تر و بی‌اثرکننده است
لأمة: لباس جنگی از قبیل زره و خود
قلقلوا: حرکت دهید، بجنبانید
اغماد: غلافهای شمشیر
سل: کشیدن شمشیر ازغلاف
الحظوا الخزر: با نیم چشم، با گوشهٔ چشم نگاه کنید که نشانهٔ خشم است.
اطعنوا الشزر: چپ و راست را طعن بزنید (ببرید)
نافحوا بالظباء: بادم وتیزی شمشیر بزنید
صلوا السیوف بالخطا: وصل کنید شمشیرها را باقدمهای دشمن
کر: حمله وهجوم نمودن
سجح: نرم وآرام، ثبج: وسط
رواق مطنب: چادر طنابدار، کشیده شده با طناب

کامن فی کسره : کمین کرده و پنهان شده درته آن

وثبة : حمله کردن

نکوص : بعقب بر گشتن و فرار نمودن

صمداًصمداً : روی قصد و ارادهٔ خود بایستید

ینجلی : کشف و روشن میشود

لن یترکم : بشما ناقص نمیکند

کلام ۶۷

البکار العمدة : شتر جوانی که کوهانش از درون زخمی باشد

الثیاب المتداعیة : لباسهای کهنه وسابیده شده

حیصت : دوخته شود، پاره‌دوزی شود

تهتکت : پاره میشود

اطل : مشرف شود، نمایان و حمله ور شود

منسر : یکقطعه از لشگر که جلو قشون میرود

انجحر : داخل حجره و خانه میشود، خانه‌نشین می‌شود .

جحر : لانه و خانه حشرات

وجار : لانه کفتار

باحات : میدانهای عمومی شهر

اود : کجی ونادرستی

اضرع الله خدودکم : خدا روهای شما را ذلیل کند

اتعس جدودکم : پست و نابود کند تلاشها و نصیب شما را

خطبة ۶۹

املصت : بچه‌اش را سقط کرد

تأیم : بی شوهرماندن

سوق : راندن و کشیدن یعنی ضرورت مرا بسوی شما کشید

لهجة : نوعی ازسخن وحرف‌زدن

ویلمه : اصلش ویل امه : و ای بمادرش ، کلمه‌ای استکه در مقام تعظیم ومدح استعمال میشود

کیلابغیر ثمن : یعنی علم و حکمت را باومجانی و بدون قیمت پیمانه میکردم ومیدادم اگر ظرفیت داشت

خطبهٔ ۷۰

داحی المدحوات : گسترش دهنده گسترده شده‌ها (زمین)

داعم المسموکات : ستون و تکیه دهنده سقفهای بلند (سماوات)

جابل القلوب : آفرینندهٔ دلها

نوامی : جمع نامیه : رشد کننده و زیاد شونده

جیشات : جمع جیشة : جوشش وغلیان

جیشات الاباطیل : جوشش چیز های باطل

دامغ : ازبین برنده، کسیکه بدماغ و مغز صدمه بزند

صولات : حمله‌ها وقهر و غلبه‌ها

اضطلع : باقوت وقدرت بحمل بار رسالت قیام کرد

مستوفز : سرعت کننده

ناکل : تاخیر کننده، ازاقدام، فرار کننده

قدم : اقدام کردن ، بجلو رفتن

واهی : سستی کننده

اوری : آتش بیرون کرد

قبس: شعلهٔ آتش

خوضات : غوطه‌وریها

بعیث : برانگیخته شده

افسح: وسعت ده

مفسح : محل وسیع

اجزه : او را پاداش ده

ابتعاث : برانگیخته شدن

خطةفصل : خط وراه جدا کننده

بردالعیش : زندگانی خنک و راحت

منی : چیزدل بخواه

رخاء : فراوانی و آسانی

دعة : آرامش و آسایش واطمینان

تحف : جمع تحفه : هدیه

کلام ۷۱

کف یهودیة : دست زن یهودی، منظور بیوفائی وبیعت شکنی است

سبت : مقعد ، غدر بسبته : بطور مخفی وقبیح بیعت شکنی خواهد کرد

لعقة : لیسیدن

اکبش : جمع کبش : قوچ (گوسفندنر)

یوم‌الاحمر : روزقرمز(روزخونین)

کلام ۷۳

قرف : عیب جوئی ، تهمت زدن

وزع : بازداشت ، جلوگیری کرد

حجیج : محاجه‌کننده ، با اقامهٔ دلیل اتمام حجت کننده

مارقین : آنها که از دین خارج شده‌اند

تجازی‌العباد : کیفر داده می‌شوند بندگان

خطبهٔ ۷۴

حجزة : کمر، جای بستن شلوار

مذخور : چیز ذخیره و پنهان کردنی

الغراء : روشن و نورانی

المهل : فرصت ، مدت عمر

کلام ۷۵

تفویق : چیز کم دادن
تراث : ارثیه ، سهم انسان از ترکه میت
نفض : تکان دادن چیزی برای ریختن چیزهای چسبیده
لحام : گوشت فروش
حلبة : یک نوبت دوشیدن حیوان
حزة : قطعه و تکهٔ چیزی
کرش : روده

دعاء ۷۶

وأیت : وعده دادم
رمزات : جمع رمزة : اشاره‌ها
الحاظ : جمع لحظ : نگاه و نظر
سقطات : چیزها و حرفهای لغو و بیهوده

شهوات الجنان : خواسته های قلب و دل
هفوات : لغزش‌ها و خطاها جمع هفوة

کلام ۷۹

قصر : کوتاه نمودن
عزب : دور شد ، ازدست رفت
اعذر : بهانه را برداشته است ، رفع عذر نموده است
مسفرة : نمایانگر

کلام ۸۰

عناء : زحمت ومشقت
ساعا : با آن به تلاش و مسابقه بپردازد وبخواهد از آن جلو گیرد
فاتته : از او سبقت میگیرد و از دستش میرود

قعد : نشست ، بازنشست

وانته : بساورام میشود ، اطاعت میکند

بصرته : او را بصیر وبینا میکند

اعمته : او را کور میکند

خطبهٔ ۸۱

دنابطوله : نزدیک شد با احسان و عطایش

مانح : بخشش کننده

ازل : شدت وتنگی

سوابغ : چیزهای کامل و عمومی جمع سابغة

بادی : ظاهر شونده

انهاء : بپایان رساندن

ریاش : لباس ظاهری و زینت

ارفغ : وسعت داده است

ارصد : مهیا نموده است

رفد : عطیه و بخشش

عدد : جمع مدت زمانها

رنق مشربها : آلوده است نوشیدنیهای آن

ردغ مشرعها : گل آلود است راه آب او

یونق منظرها : خیره میکند و تعجب میآورد منظره آن

یوبق : هلاک و تباه میکند

حائل : متغیر، غرور حائل: فریب رنگارنگ

ضوء آفل : نور غروب کننده و پنهان شونده

سنادمایل: تکیه گاه کج،عمودیکه رو بسقوط است

ناکر : جاهل و ناشناس

قمصت بارجلها : لگد میاندازد با پاهایش، دوپایش را بلند نموده تا سوار خود را بزمین اندازد

قنصت باحبلها: شکار میکند با حباله و دامهایش

اقصدت باسهمها : بدون تأخیر با تیرهای خود میکشد

اعلقت : آویخت وبست

اوهاق : جمع وهـق : دامهـا و تله‌ها ، کمندها

ضنك المضجع : تنگی خوابگاه (قبر)

لاتقلع : دست برنمیدارد ، کنده نمیشود

اخترام : هلاکت وریشه‌کن نمودن

لایرعوی : دست‌برنمیدارد،شرم نمیکند

اجترام : گناه‌نمودن‌ازجرم است

یحتذون : هم شکل ومثل‌میکنند ازحذاء لنگه‌کفش

ارسال : دسته دسته

صیورالفناء : محل بازگشت فناء

صیور : مصیر ، عاقبت

تقضت‌الدهور : روزگارپایان‌یابد

تقضی : پایان یافتن

ازفت : نزدیک شد از کلمه زفاف که درنزدیک شدن عروس وداماد استعمال میشود

النشور : برانگیخته شدن مرده‌ها

ضرایح : جمع ضریح : شکاف وسط قبر

اوکار : لانه‌ها جمع وکر : لانه مرغ

اوجرة : لانه‌های‌درندگان: جمع وجار : منزل حیوانات

سباع : جمـع سبع : حیـوان درنده مثل شیر وپلنگ

مهطعین : سرعت‌کنندگان

رعیل : قطعه‌و دسته از اسب و و چارپا

صموت : ساکت و بیصدا

لبوس : پوشش و لباس

استکانة : خضوع و ذلت

ضرع : ضعف وناتوانی‌نشان‌دادن

هوت‌الافئدة : دلها فرو افتاده ، افئده جمع فؤاد

کاظمة : ساکت شده ، خفه شده

مهینمة : مشغول سخن مخفی و آهسته است

شفق : ترس و نگرانی
ارعدت : بلرزش و اضطراب افتاده است
زبرة : صدا و فریاد
مقایضه : معاوضه و مبادله نمودن
نکال : شکنجه و انتقام
نوال : بخشش و احسان
اقتسار : قهر وغلبه نمودن از کلمه قسر
اجداث : جمع جدث : قبر
رفات : علف خشگک و شکسته و خرد شده
مدینون : پاداش دادنی هستند
مستعتب: درخواست رضایت کردن اصلش عتبی است بمعنی رضایت و خوشنودی
سدف : ظلمت و تاریکی جمع سدفة
جیاد : اسبهای نیک
اناة : آرامش، کار را بدون‌عجله انجام دادن
مقتبس : کسیکه میخواهد آتش بردارد
مرتاد : کسیکه در جستجوی منزل ومحل آسایش‌است ، ازمادهٔ ارتیاد
صائبة : صحیح و باجا
واعیة : حفظ کننده ونگهدارنده
عازمة : با تصمیم وقاطع
الباب : علفلها جمع لب ،
حازمة : احتیاط کار
اقترف فاعترف : گناه‌نمود سپس اقرار کرد
وجل فعمل : ترسید پس‌عمل‌نمود
حاذرفبادر : حذر واحتیاط نمود پس پیشدستی کرد
حذرفازدجر : ترس‌داده شده پس دست از گناه برداشت
اقتدی‌فاحتذی : اقتداء نمود بـه رهبری پس‌کارهای خود را مطابق و شبیه کرد
اری فرأی : نشان‌داده‌شد پس‌دید

واستظهر زاداً: توشه‌ای به‌پشت برداشت

تنجز: قطعـی دانستن، حتمـی شمردن

لتعی‌ماعناها: تا حفظ کند آنچه را که برایش مهم است

لتجلوعن‌عشاها: تا روشن شود از کوریش

اشلاء: جمع شلو: جسد وتن

ارفاق: جمع‌رفق:منفعت، وسائل لازم زندگی

رائدة: رهبری‌کننده

مجللات: پوشنده، احاطه‌کننده

مستمتع‌خلاقهم: آنهـائیکـه از نصیب وسهمیهٔ خود بهره‌مندشدند (خلاق نصیب)

مستفسح: باز نهاده شده، وسعت داده شده

خناق: طنابی‌کـه با آن انسانرا خفه میکنند

شذ: دور نموده وبریده است

تخرم: بریدن و هلاک کردن

لم‌یمهدوا: جا وگهواره درست نکرده‌اند

انف: اول و شروع هرچیز

اوان: وقت و زمان

بضاضة: طراوت وشادابی

حوانی: جمع حانیة، کمانه‌شدن و خمیده گشتن، حوانی الهرم: خمیدگی پشت در اثر پیری

غضارة: طراوت، فراوانی نعمت

آونة: دقایق و ساعات

زیال: جدا شدن و مفارقت کردن

أزوف: نزدیک شدن

علزالقلق: شـدت اضطـراب و نارحتی

الم‌المضض: سوزش درد

غصص‌الجرض: گلوگیر نمودن آب دهان، (جرض: آب دهان)

تلفت: توجه نمودن، صرف نظر کردن

حفدة: اولادپسرودختر(نواده‌ها)

قرناء : جمع قرین: رفیق ودوست
نواحب : جمع ناحبة : نوحه گر وگریه کننده
غودر : ترک شد ، نهاده شد
هوام : جمع هامه : حشرات درنده و نیشدار
ابلت : کهنه کرد ، ابلاء : کهنه نمودن
نواهك : جمع ناهکة : آنچه با شدت و دردگوشت را جدامیکند و میخورد
عفت : محونمود ، ازبین برد
شحبة : تغییر یافتن بدن و رنگ در اثر مرض وگرسنگی
بضة : طراوت و شادابی
نخرة : پوسیده وپوچ شده
مرتهنة : گروگذاشته شده
اعباء : جمع عبأ : بارسنگین
لاتستعتب : درخواست توبه و عذرخواهی نمیشود
قدة : طریقه ، راه و رسم
معنی : مقصود ومنظور
مجاز : عبور وگذرگاه، گذرگاه
مزالق : جمع مزلقة : جاهای لیز و لغزنده
دحض : لغزشگاه، جای‌نامطمئن، باطل و پوچ
تارات : دفعات،جمع تارة‌یکمرتبه
انصب : خسته نموده است
اسهر : بیدارنگهداشته
تهجد : شب زنده داری ، عبادت شبانه
غرار : خواب کم واندک
اظمأ : تشنه نموده ، ظمأ: تشنگی
هواجر : جمع هاجره : وسط روزگرما
ظلف : پایمال کرده است
ارجف : حرکت داده،حمله‌نموده
ابان : وقت معین
تنکب : دوری نموده ، خود را کنار کشیده است
مخالج : راههای کج ومعوج

لم تغتله : او را نتافته و منصرف نموده ، فاتلات اسم فاعل
لم تعم علیه : باو مخفی نمانده
النعمی : وسعت معیشت وفراوانی نعمت
اکمش : باسرعت سیر نموده است
اعذر : سلب عذر نموده ، جای عذر باقی نگذاشته
نفث : دمیده است
نجی : آنکه با انسان مخفی وسری سخن گوید
اردی : هلاک نمود
منی : بآرزوواداشت ، آرزومند نمود
شغف : جمع شغاف : پرده قلب پردهٔ بچه در رحم
دهاق : پی در پی ، جهنده، پر از مادهٔ حیاة
محاق : پوشیده شده
جنین : بچه درشکم مادر
رضیع ـ راضع : طفل شیرخوار
ولید : بچه پس از جدا شدن از شیر
یافع : پسربکه ببلوغ نزدیک شده
سادر : سرگردان درراه رفت
ماتح : کسیکه از چاه آب میکشد
غرب : دلو بزرگ
بدوات : آنچه نمایان میشود ، پیش میآید
ارب : احتیاج
رزیة : مصیبت وگرفتاری
مفترض : کار واجب و لازم
دهمته : او را احاطه نمود ، باو هجوم آورد
فجعات : جمع فجعة : کارهای ناگهانی
غبر : باقیمانده‌ها جمع غابر
جماح : سرکشی ، نا آرامی
طوارق : جمع طارقة : آنکه شب میآید ، پنهانی میآید
اوجاع : دردها جمع و جع
لادمة الصدر : زنی که به سینه

میکوبد

کارثة : شدت غم

انة : نالهٔ مریض

مبلس : مأیوس کننده، ابلیس هم از این کلمه است

رجیع وصب : برگشتهٔ رنج

رجیع : آنکه از سفر بر گشته

حشدة : جمع حاشد : جمیعت ، اجتماع (احتشاد)

زورة : زیارت نمودن

حفرة : گودال ، قبر

بهتة : حیرت و سرگردانی

عثرة : لغزش وخطا

سورات : جمع سورة : شدت و حمله

زفیر : صدای شعله وری آتش

مزیحة : برطرف کننده

سنة : اوائل خواب ، چرت

مسلیة : آرامش دهنده از کلمه تسلی

اطوار : انواع و اقسام

مورطة : هلاک کننده از کلمه ورطة : موج مهلک

مناص : محل فرار و دورشدن از مهلکه

معاذ : پناهگاه

ملاذ : قلعه ، مخفیگاه

محار : باز گشت و رجوع بدنیا

قیدقده : باندازه درازی قامتش

متعفر : روبخاک نهاده

فینة : حالت ، وقت وساعت

باحة : میدان

حوبة : حاجت ، انفساح حوبة : وسعت حاجت

ضنك : شدت و سختی

زهوق : از بین رفتن و مضمحل شدن

کلام ۸۲

نابغة : کسیکه در کاری و صفتی

فوق‌العادة باشد و بزنیکه در زنا
کاری افراط نماید نـابغه میگفتند
و چون مادر عمر و عاص در این
کارسرآمد بود نابغه‌اش میگفتند
دعابة : شوخی ومزاح نمودن
تلعابة : بسیار شوخی‌گر
اعافس : مردم را بامزاح وشوخی
سرگرم میکنم
امارس : بخود مزاح را عادت و
رویه میکنم
یلحف : در سؤال اصرار میکند ،
الحاف : اصرار
ال : خویشاوندی وقرابت
قرم : حـریف نبرد ، یمنح‌القرم
سبته : می‌بخشدبحریف مقعدخود
را یعنی عـورتین خود را کشف
میکند
اتیة : بخشش و عطا
رضیخة : چیز کمی کـه به عنوان
فوق‌العاده و تشویق میدهند

خطبهٔ ۸۳

تجزئة : جزء جزء نمودن
آی : جمع آیة : علامت
سواطع : جمع ساطعة : آنکه
نورش بالا می‌رود
مخالب : جمع مخلب : چنگال
علائق : بندها
امنیة : آرزو ، شهمت : هجوم
آورده است
مفظعات : کار هـای دردنـاک ،
فظیع : چیز دردناک
سیاقة : رانـده شدن ، چیزیـرا
بجلو انداخته وبرانی
لایهرم : پیر نمیشود
لا یبأس : محتاج نمیشود، بؤس:
شدت احتیاج

خطبهٔ ۸۴

ارهاق : سریع شدن ، احاطه کردن
استحفظکم : از شما حفظ و نگهداری آنرا خواسته است
سدی : مهل و ول شده
سمی آثارکم : معین و محدود نموده اثرهای شما را
انهاالیکم : بشما رسانده است
محاب : دوست داشتنی‌ها
مکاره : ناپسندها
استدراك : جبران نمودن گذشته‌ها
لاتداهنوا : چاپلوسی و نفاق نکنید
اغش : خیانتکارتر
مغبوط : کسیکه مورد رشک و طمع است
منساة : فراموشی‌آور
شرف : نزدیکی
شفا : دم و کنار صحرا
مهواة : هلاکت و فرو رفتن
مهانة : ذلت و خواری
حطب : هیزم
لاتباغضوا : با همدیگر کینه نورزید
حالقة : تراشنده و ازبین برنده

خطبهٔ ۸۵

زهر : نورانی شد ، روشن شد
قری : چیزیکه برای پذیرائی از مهمان مهیا شود
ارتوی : سیراب شده است
نهل : یکدفعه نوشیدن آب ، به یک نفس نوشیدن
جلد : زمین سفت و سخت که راه رفتن در آن آسانست
مغالیق : جمع مغلاق : وسیله بستن در

منار : محـل نور و روشنائـی ، جائیکه بـرای راهنمائی مسافران آتش میگذاشتند
غمار : موجها ، و قسمت بزرگ و مهم دریا
عری : جمع عروه : دستگیره
اوثق : مطمئن
حبال : جمع حبل: طناب‌وریسمان
امتن : محکم‌تر
عشاوات : تاریکیها ، کوری‌ها
معضلات : مشکلات
فلوات : صحراهـا جمع فلاة : صحرا
اوتاد : جمع‌وتد : میخ
ام : قصد نمود
ثقل : متاع و اثاث مسافر
شرك : دام و تله
قول‌زور : سخن باطل و نا حق
یؤمن : امنیت و اطمینان میدهد
اضطجع : خوابیده است
یصد : اعراض کند ، بازدارد

یتاه‌بکم : شمارا سرگردان‌میکنند
ازمة : جمع زمام : افسار و لجام
ردوهم : ایشانرا وارد نمائید
یبلی : کهنه و پوسیده میشود
رکزت : محکم وجای‌گزین کردم
کرائم : جمع کریمه: چیزباارزش
تتغلغل : مضطرب میشود ، بـه حرکت میآید
معقولة : شترپای‌بسته و دراختیار واقع شده
در : شیر و خیر بسیار
مجة : قطـره عسل ، چیز کـم و چشیدنی
برهة : زمان کمی ، مقدار زمانی
یلفظونها : آنرا ازدهان‌میاندازند

خطبهٔ ۸۶

لم‌یقصم : نشکسته است وهلاك نکرد ، قصم ، بمعنی شکستن

جباری : اشخاص متکبر و سرکش

تمیل : در پی آمال و آروزها رفتن

لم‌یجبر : جبران و شکسته بندی نکرد

عتب : سرزنش و ناراحتی وخشم

معتبر : عبرت گرفتن

لایقتصون : پیروی و تعقیب نمیکنند

اثر : نشانه و رد پا

لایعفون : دست بر نمیدارند ، خودداری نمیکنند از مادهٔ عفت

مفزع : محلی که موقع ترس انسان بآنجا پناه میبرد (پناهگاه)

معضلات : کار های مشکل جمع معضلة

تعویل : تکیه و اعتماد کردن

خطبهٔ ۸۷

فترة : سستی ، فاصله زمانی که ما بین دو پیغمبر میباشد و در آنزمان آثار و برنامه های پیغمبر سابق متروک میشود

هجعة : خواب شبانه

اعتزام : سرکشی نمودن حیوان، غلبه نمودن فتنه‌ها

تلظی : شعله‌ور شدن آتش

اصفرار : زرد شدن برگ و میوه

ایاس : نومیدی

اغورار : بزمین فرو رفتن آب

ردی : هلاکت و تباهی

متجهمة : روی و قیافه خود را ترش کرده ، عبوس است

دثار : لباسی که روی لباسها میپوشند

تیك : آن ، اسم اشاره مؤنث

تقادمت : قدیمی و کهنه شده

احقاب : جمع حقب بادوضمه ، هشتاد سال یا زیاد و یا روزگار

اوان : وقتها و زمانها

لااصفیتم : بشما مخصوص نشده

است

اصفاء : چیزی‌را اختصاصی قرار دادن

جاعلاً خطامها : بجـولان آورده است افسار خـود را یعنی آرام ندارد

رخوابطانها : سست و شل شده است شکم‌بند آن یعنی سوارخود را بزمین میاندازد .

خطبهٔ ۸۸

ابراج : جمع برج: منزلهای ماه که دوازده تا است

ارتاج : جمـع رتـج : درب بزرگ.

لیل داج : شب بسیار تاریک

بحرساج : دریای ساکت و آرام

فجاج : جمـع فج : راه وسیع میان دو کوه

ذات مهاد : صاحب گهواره

مبتدع : از عدم بوجود آورنده

دائبان : همیشه حـرکت و تلاش کننده‌اند تثنیهٔ دائب

عاده : آنکه‌میخواهددرمقابل‌خدا اظهار عزت وبزرگی کند

مدمر : هلاک و ریشه‌کن کننده از ماده دمار

شاقه : با اوعداوت کند

ناوأه : با او مخالفت کرد

ضیق‌الخناق : به تنگ افتادن‌نفس گاه ، خفه شدن

عنف‌السیاق : با شدت و خشونت راندن وبسوئی کشیدن

لم‌یعن : عنایت وتوجه داده نشده

خطبهٔ ۸۹

اشباح : جمع شبـح : شخص ، سایه نور ، نورکم رنگ

جلائل : جمع جليلة بزرگ ، با عظمت
لایفر : زیاد نمیکند ازمادۀ وفور
لایکدی : سخت نمیکند ، بخیل نمیکند
عوائد : جمع عائدة : آنچه بدست میرسد
قسم : سهم‌ها و قسمت‌ها جمع قسمت
رادع : منع کننده ، گرداننده
تنفست : نفس کشیده ، پف کرده
لجین : نقره خالص
عقیان : طلای خالص
نثارة : آنچه پخش شده است
حصید : درو شده
انفد : تمام کرد ، نفاد : تمام‌شدن
یغیض : کم میشود، آب فرو کش میکند
الحاح : اصرار کردن در سؤال
ائتم به : بآن اقتداء و تبعیت کن از مادۀ ام یأم

کل : محول کن ،واگذار از وکل یکل
اقتحام : هجوم نمودن ، وارد شدن بچیز هلاکت آور
سدد : موانع ویا آستانه‌ها جمع سدة
تعمق : بعمق و ته چیزی رفتن
ارتمت : خودرابیاندازد،پیشروی کند
حاول : قصد کرد
تولهت : علاقه‌مند و مشتاق شد
غمضت : مخفی و پنهانی شد
تجوب : سیر میکند
مهاوی : نشیبها ، مهلکه‌ها
سدف : تاریکیها و شب تاریک جمع سدفة
جبهت : ردشد، مأیوس بر گردانده شد
اعتساف : بیراهه رفتن
بال : فکر و خاطر
اولی الرویات : صاحبان فکر

احتذی : مطابق نمود
مساك : نگهدارنده
بدایع : چیزهای عجیب وغریب
صامت : ساکت و بیزبان
تلاحم : اتصال یافتن
حقاق : جمع حق: سراستخوانهای مفصل
تبرؤ : بیزاری نمودن
عادلون : کسانیکه مثل و لنگه تعیین میکنند
نحلوا : داده‌اند ، بخشیده‌اند
قرائح : جمع قریحه : فکر و طبیعت
مهب : محل ورزش باد
لم یستصعب : سخت ودشوارنشد
آل : رجوع نمود ، بازگشت
اذعن : یقین نمود ، گردن نهاد
ریث : تنبلی کردن ، به تأخیر انداختن
متلکی: تعلل کننده، بهانه‌آورنده
اود : کجی

بدایا : جمع بدی : ابتدائی خلق شده
رهوات : جمع رهوه : مکان‌بلند و بالا
فرج : جمع فرجة : شکاف ، فاصلهٔ میان دو چیز ، محل‌خالی .
وشج : متصل نمود ، بهم‌پیچید
هابط : فرودآینده
صاعد : بالا رونده
اشراج : جمع شرج : کبره ظرف ، دستگیره
شهب : جمع شهاب : آتش پاره آسمانی
نقاب : جمع نقب : شکاف ، سوراخ
تمور : با ضطراب و حرکت درآید
خرق : شکاف و پاره
مناقل : جمع منقل : محل‌انتقال
ناط : بست ، آویزان نمود
دراری : جمع در

مسترقی السمع : دزدکی گوش دهندگان

صفیح : آسمان از صفحه بمعنی ورقه

حشا : پرنمود

فجوات : جمع فجوه : محل وسیع وگشاد

زجل : فریاد ، سروصدا

حظائر : جمع حظیره : محلی که دورآنرا با چیزی از قبیل نی ، سیم خاردار محصور کنند

ستر ات : جمع ستره: پرده‌وپوشش

سرادقات : جمع سرادق ، سرا پرده

مجد : عظمت وبزرگواری

زجیج : زلزله و اضطراب

تستك : بهم میخورد ، بلرزش میافتد از استکاک

سبحات: جمع سبحة : طبقه ودانه

خاسئة : رانده شده ، دورشده

لاینتحلون : بناحق بخود نسبت نمیدهند

انتحال : چیزیرا بناحق بخودبستن

زائغ : منحرف شونده ، تمایل بباطل کننده

اخبات : تواضع وخضوع

موصرات : سنگینی کننده‌ها

عقب : جمع عقبه : پشت سرهم آمدن

نوازع : جمع نازعة : تحریک و فساد کننده

تعترك : معرکه میگیرد ، کشتی میگیرد

معاقد : جمع معقد : محل بستن وگره زدن

قدحت : آتش روشن‌ونمایان شد

احن : کینه و عداوت

لاق : چسبیده است

تقترع : میکوبد، قرع: کوبیدن،

رین : چرک و کثافت

الغمام‌الدلح : ابر پر از آب و باران

الجبال‌الشمخ : کوههای بلندوبالا جمع شامخ

قترة : تاریکی ، گردآلودگی

ابهم : تاریکی شدید ، آنکه عقل و فهم ندارد ، بچهار پا هم بهیمه گویند

خرقت : پاره نموده است

هفافة : بادیکه بنرمی میوزد

استفرغت : فارغ وآسوده نموده است

روية : سراب کننده

سویداء : سیاهی قلب، لخته‌خون سیاه درقلب

وشیجة : ریشه درخت ، منظور حضرت اسباب و علل ترس خدا است

حنوا : منحنی وخم نموده‌اند

زلفة : تقرب و نزدیکی بخدا

ربق : جمع ربقه : طنابی که حیوانات را با آن می‌بندند

دأوب : مواظبت وملازمت‌نمودن بکاری

لم‌یجف : خشکک نشده ازجفاف

اسلات : جمع‌اسله : اطراف‌زبان

همس : صدای مخفی و آهسته

مناکب : جمع منکب : شانه

لم‌یثنوا : خم نکرده‌اند

بلادة : کودنی ونفهمی

تنتضل : تیراندازی‌ودست‌اندازی میکند

خدائع : جمع خدیعه : فریب دادن

یمموا : قصد میکنند

امد : مدت ، فاصلهٔ زمانی

استهتار : اظهار عشق وعلاقه

ینوا : سستی و تنبلی میکنند ، ازونی‌ینی

وشیك : سریع ، زود

استحواذ : تحریکک و وسوسه نمودن

لاشعبتهم : ایشانرا متفرق وشعبه شعبه نکرده است

مصارف : تغییرات و تحولات

اخیاف : جمع خیف : جای سراشیب در دامنه کوه ، منظور چیزهای بیهوده است

اهاب : پوست حیوان از قبیل گاو و گوسفند

حافد : سبک درحرکت ، سریع السیر

دحوالارض : گستردن زمین

کبس : محلی را با خاک پر کردن ، خاک ریزی نمودن

مستفحلة : خشمگین از کلمهٔ فحل : شتر نر

تلتطم : بهم سیلی میزنند ، با هم برخورد میکنند

آوازی : موجهای بلند و بالا

متقاذفات : از مادهٔ قذف بمعنی انداختن ، اندازنده‌ها

اثباج : جمع : ثبج : میان گردن و پشت اسب (بلندیها)

ترغو : کف میکند

ارتماء : خود را انداختن

کلکل : سینه وطرف جلوشکم

مستخذی : شکسته ورام شده

تمکعت : بخاک مالید

کواهل : جمع کاهل : شانه

اصطخاب : داد وفریاد نمودن

حکمة : قسمت آهنی لجام

بأو : کبر و غرور

شموخ انف : تکبر،دماغ بالاگرفتن

غلواء : نشاط واز حد تجاوز کردن درشادی

کعمت : دهانش را بست

همد : خاموش شد

نزقات : بد خلقی‌ها

لبد : فشرده ومتراکم شد

زیفان : با تکبر راه رفتن

وثبات : جمع وثبه : افت وخیز

اکناف : اطراف وجوانب

شواهق : جمع شاهقه : کوه‌بلند و بالا

الشمخ البذخ : عالی و رفیع با

ضخامت

فجر : شکافت ، روان نمود

ینابیع : جمع ینبوع : سرچشمه

عرانین : جمع عرنین : محل سخت وسفت استخوان بینی

سهوب : جاهای هموارصحرا

بیدوبیداء : زمین صحرا

اخادید : جمع اخدود : شکافها و شیارهای مستطیل (مجرای‌نهرها)

راسیات : جمع‌راسیة: محکم‌شده در زمین

جلامید : جمع جلمود : سنگ سخت

شناخیب : جمع شنخوب : قلهٔ کوه

شم : جمع اشم : رفیع وعالی

صیاخید: جمع صیخود : سنگ محکم

ادیم : پوست دباغی شده ، رویهٔ زمین

تغلغل : کاملا فرو رفتن و داخل شدن

تسرب : راه یافتن

جوبات : جمع جوبة : حفره و گودال

خیاشیم : جمع خیشوم: سوراخ بینی

جراثیم : جمع جرثومة : ماده اصلی ، طبقه پسائین زمین ، در اصطلاح تازه : میکروب

متنسم : ازمادهٔ نسیم، روح بخش و نسیم دهنده

مرافق : جمع‌مرفق: وسائل عیش و راحتی و تفریحگاه

جزرالارض : زمین‌هائی که از جریان‌آب چشمه‌ها سیراب شده و میروید

روابی : جمع رابیة : جاهای مرتفع ، تل

لمع : جمع لمعة: معنی اصلی‌آن عبارتست از زمینی که علفهای آن خشکیده و رو بسفیدی باشد در

اینجا منظور ابرهای سفید است

قزع : قطعهٔ ابر سیاه

تمخضت : بافشار بحرکت در آمد

کفف : جمع کفة : کنار و اطراف

ومیض : نور و روشنائی

کنهور : قطعهٔ بزرگ ابر

رباب : ابرهای سفید بهم چسبیده

سح متدارك : باران پشت سرهم بهم چسبیده

هیدب : ابریکه بکوه و زمین نزدیك و متصل شده

تمری : دست میکشد به پستان حیوان تا شیرش را بدوشد (ناز میکند که بدوشد)

درر : جمع درة : شیر

اهاضیب : جمع اهضاب : جمع هضبة : قطرات پی درپی باران

شآبیب : جمع شؤبوب : بارانی که تند میبارد

برك : پوست سینه شتر که موقع خوابیدن اول بزمین میخورد

بوان : ستون خیمه ، دوپای شتر

بعاع : بارسنگین ابر

استقلت : برداشته است

هوامد : جمع هامدة : ساکت و خوابیده

ارض هامدة : زمین بی‌علف

زعرالجبال : کوههای کم علف

تبهج : شادی وسرورمیآورد

ریاض : جمع روضة : باغ

تزدهی : بتعجب‌میآورد، میشکفد

ریط : جمع ریطة : لباس نرم و نازك

ازاهیر : جمع‌ازهار : جمع‌زهر : سبزه وگل

سمطت : به نخ کشیدومنظم نمود

ناضر : خیره کننده و باطراوت

انوار : جمع نور : گل و شکوفه

جبلة : خلقت وآفرینش

اوعزالیه : بساو اشاره نمود ، با اشاره باوفهماند

مقطع : نهایت وپایان چیزی

عقابیل : جمع عقبولة : سختیها و مشقتها

فاقة : فقر و احتیاج شدید

طوارق : جمع طاقة : بلاهائی که غفلتی نازل میشود

فرج : جمع فرجة : گشایش و نجات

اتراح : جمع ترح : غم وغصه

خالج : جذب کننده وشکننده

اشطان: جمع شطن : ریسمان طولانی

مرائر : جمع مریرة : بافته شده از چند رشته

اقران : جمع قرن : طنابی که با آن حیوان را بهم دیگرمی‌بندند.

مسارق : جمع مسرق : دزدکی نظر کردن

ایماض : درخشش نور

جفون : جمع جفنة : کاسهٔ چشم

اکنان : جمع کن : محل‌استتار و مخفی شدن

غیابات : غیبهای عمیق،پنهانیهای کامل

اصغت : گوش‌داد، اصغاء : گوش دادن

مصائخ : جمع مصاخ : سوراخ گوش

مصائف : محل اقامت تابستانی (ییلاق)

ذر : مورچه ریز

مشاتی : محل اقامت زمستانی (شتاء : زمستان)

هوام : جمع هامة : حشرات نیشدار

مولهات : زنان غمگین

ولائج : جمع ولیجة : آستر درونی لباس

غلف : جمع غلاف

اکمام : جمع کم: پوشش‌بیرونی غنچه ، آستین لباس

منقمع : محل اختفاء وپنهان شدن

غیران : جمع غار

اودية : جمع وادی : صحرا و بیابان

مختبأ : محل پنهان شدن

سوق : جمع ساق : تنۀ درخت

اللحية : جمع لحاء : پوست درخت

مغرز : محل روئیدن ومحکم کردن

افنان : جمع فنن: شاخه درخت

محط : محل فرو آمدن

امشاج : نطفه و منی

مسارب : جمع مسرب : راه

درور : ریزش پی درپی

تسفی : میپراکند

ذیول : جمع ذیل : دامن

تعفو : محومیکند ، از بین میبرد

عوم : فرورفتن بخاک یا آب

کثبان : جمع کثیب : تل و تپه

رمال : ریگها جمع رمل

ذری : بلندیها جمع ذروه

تغرید : خواندن مرغها ، سرود مرغان

دیاجیر : تاریکیها جمع دیجور

اوکار : لانه‌ها جمع وکر

اوعبت : جمع نموده ، در خود پنهان کرد

حضنت : نگهداری وتربیت نمود

ذرعلیه : بآن تابیده وطلوع کرد

اعتقب : پشت سرهم آمده است

هماهم : همهمه نمودن ، تصمیم گرفتن

نقاعة : آنچه در زمین ویا دربدن فرو میرود

سلالة : فشرده وخلاصۀ چیزی

کلفة : زحمت و مشقت

اعتورت : عارض شد ، دست‌داد

غمر : پوشاند ، احاطه نمود

مثن : ثناگو ، تعریف کننده

مثوبة : اجر و پاداش

ینعش : اصلاح میکند ، روبراه مینماید

خلة : فقر و احتیاج

خطبهٔ ۹۰

دعونی : مرا تــرک کنید ، ولم کنید
مستقبلون : روبرو هستیم
اغامت : ابــری و تــاریک شده است
محجة : راه روشن
تنکرت : نامعلوم ومتغیر شده‌است
لم‌اصغ : گوش نخوا هم داد
عتب : سرزنش

خطبهٔ ۹۱

فقأت : پاره کردم ، بیرون‌آوردم
غیهب : ظلمت وتاریکی
کلب : مرض‌هاری ، حمله نمودن
فئة : دسته وگروه
ناعق : صدا کننده و منادی
قائد : رهبر و پیشرو
سائق : آنکه قــافله و کله را از پشت میراند و حرکت میدهد
مناخ : جائیکه شتر را میخوابانند
رحال : بارها جمع رحل: باریکه بشتر می‌بندند
کرائه : ناپسندیها جمع کــریهه
حوازب: سختیها جمــع حازب : کار سخت
اطرق : سربزیر افکند
قلصت : شدت‌ادامه یافت،سرعت گرفت
شمرت‌عن‌ساق : لباس را ازپابالا زد ، کنایه است ازشدت یافتن
یحمن : دورمیزنندوگردش‌میکنند
ناب : شتر پیر
ضروس : شتر بد اخلاق که گاز میگیرد
تعذم‌بفیها : دندان میگیرد ، گاز میگیرد با دهانش

تخبط : زیر میگیرد ، له میکند

تزین : لکه میاندازد

شوهاء : بد منظر و بد قیافه

مخشیة : ترسناک

تفریج : گشودن و باز نمودن

یسومهم خسفا : با ایشان معامله ذلت بار انجام میدهد

یسوقهم عنفا : ایشانرا با شدت و غضب میراند

کأس مصبرة : جامی که در آن مادهٔ تلخ ریخته‌اند

حلس : روپوش ، پلاس

جزر جزور : ذبح نمودن حیوان یا شتر

خطابهٔ ۹۲

تناسختهم : ایشانرا منتقل نموده است

منبت : محل روئیدن

ارومات : اصل و ریشه‌ها جمع ارومة

مغرس : محل کشت درخت

صدع : شکافته است

اسرة : خویشاوندان نزدیک

بسقت : بلند و بالاشده است

غباوة : جهل و کودنی

دارمستعتب : خانه‌ایکه در آن رضایت بدست آوردن ممکن است ، از مادهٔ : عتبی : درخواست رضایت نمودن

خطبهٔ ۹۳

ضلال : گمراهان جمع ضال

استهوتهم : ایشانرا بهوا وهوس واداشته است

استزلتهم : بلغزش و خطا واداشته است

استخفتهم : ایشانرا سبک و کم

عقل نموده و یا ایشانرا خشمگین کرده است

حیاری : سر گردانها

الجاهلیة الجهلاء : نادانی سخت و غلیظ

خطبهٔ ۹۴

مماهد : جایگاهها و خوابگاهها از مادهٔ مهد : گهواره

ثنیت : بر گردانده شده ، متوجه شده است

ازمة : لجامها وافسارها جمع زمام

ضغائن : کینه‌ها جمع ضغینة

اطفأ : خاموش نمود

ثوائر : عداوتهای تحریک شده جمع ثائرة

ذلة : ناتوانها وضعیفان

خطبهٔ ۹۵

مرصاد : کمین گاه از ماده رصد

مجاز : محل عبور ــ گذرگاه

مساغ : محل پائین رفتن چیزی به معده (گلو و مری که گذرگاه غذا وآب دهان است)

ریق : آب دهان

ابطاء : تاخیر کردن وسستی نمودن

رعاة : بزرگان وسرپرستان جمع راعی

استنفرتکم : شمارا کوچ وحرکت دادم ، ازشما درخواست حرکت کردم

احث : تشویق میکنم

ایادی سبا : نام قومی است ازیمن که متفرق و پراکنده شدند و در زبان عرب ضرب المثل گشتند

اقومکم : شما را راست میکنم

ظهر الحنية : پشت کمان که منحنی و کج میباشد

مقوم : کسیکه چیز کج را راست میکند ، وقیمت گذار

اعضل : مشکل شده است

مقوم : راست شده

بکم : لالها جمع ابکم

عمی : کورها جمع اعمی

اخال : گمان وخیال میکنم

القطه : آنرا میچینم لقط : چیزی را از زمین برداشتن

سمت : طریقه ، راه و رسم

لبدوا : ایستادند

شعث : ژولیده و پریشان جمع اشعث

غبر : گردآلود و پریده رنگ جمع اغبر از مادهٔ غبار

باتوا : شب را صبح کردند از بیتوته

یراوحون : مبادله و راحت میکردند . گاهی پیشانی و گاهی رخ بزمین میگذاشتند

جمر : اخگر

رکب : زانوها جمع رکبة

معزی : بز

هملت : بشدت اشگ ریخت

تبل : ترمیشود

جیوب : جمع جیب : یقه لباس

ماثوا :باضطراب ولرزش میافتادند

خطبهٔ ۹۶

استحلوا : حلال شمردند

عقد : گره و پیمان

حلوا : گشودند

مدر : کلوخ (خانه گلین)

وبر : پشم ومو (چادر)

نبا : نا امن شد، غیرقابل سکونت شد

رعی : چراندن حیوان، اداره کردن شهر و جامعه

خطبهٔ ۹۷

معافاة و عافیة : سلامتی و محفوظی
رفض : ترک نمودن ، دست برداشتن
مبلیة : کهنه کننده
سفر : جماعت مسافر
اموا : قصد نمودند
مجری : جریان کننده ، سیر کننده کسیکه بسوی هدفی اسب میراند
لا یعدوا : تجاوز نمیکند
حثیث : سریع ، عجله کننده
ضراء : ناراحتیهائی که از خارج میآید
بؤس و بأساء : ناراحتیهای داخلی
صریع مبتلی : به زمین افتاده و گرفتار است ، مریض است غش کرده
بنفسه یجود : جان خود را میبخشد ، میمیرد
هادم : ویران کننده
منغص : شکننده ، از بین برنده
امنیات : آرزوها جمع امنیة
مساورة : حمله نمودن ، سوار شدن

خطبهٔ ۹۸

مرق : از دین خارج شد
زهق : از بین رفت ، هلاک شد
مکیث : توقف کردن ، بدون عجله و با تدبر کار انجام دادن
النتم : نرمی و سستی نشان دادید
خوی : پنهان شد
صنایع : جمع صنیعة : احسان و نیکی

خطبهٔ ۹۹

لا یجرمنکم : شمارا بگناه نیافکند

شقاقی : عداوت و دشمنی من
لا تتراموا : بهمدیگر نیاندازید ، بیکدیگر اشاره نکنید
ضلیل : شخص بسیار گمراه
نعق : صدا بلند نموده است
فحص : جا نموده ، زمین را زیر و رو نموده است
ضواحی : جمع ضاحیة : جای باز ونمایان
فغرت‌فاغرته : دهانش را گشوده است
شکیمة : قدرت و قـوت ، آهن وسط لجام (دهنه)
بدا : آشکار شد
کلوح : ترش‌روئی وعبوسی
کدوح : خدشه و اثر جراحت ، زحمت و مشقت
اینع : میوه رسیده است ، وقت چیدن میوه رسیده است
تلتف : بهم پیچیده میشود
یحصد : درو میشود
یحطم : خرد وشکسته میشود

خطبهٔ ۱۰۰

نقاش : دقت کردن در حساب و کامل رسیدگی نمودن
رجفت : لرزش و حرکت نمود
مزمومة : از کلمه‌زمام : افسارشده
مرحولة : بار شده از کلمه رحل بمعنی بار و کجاوه
یحفز : بسرعت‌میکشاندوحرکت میدهد
نقم : جمع نقمة : خشم وغضب
رهج : گرد و غبار
حس : صدای آهسته

خطبهٔ ۱۰۱

صادفین : اعراض کنندگان

ثاوی : کسیکه در محلی منزل و اقامت گزیده است
تفجع : بناله می‌آیـد و دردمنـد میکند
مترف : کسیکه نعمت مال و مقام او را مغرور کرده
جلد : توان و زیرکی
جائر : کسیکه از راه حق عدول کرده
ونی : سستی وتنبلی نمود
نومة : خواب آلود
سری : راه رفتن درشب تاریک
مسابیح : ازمادهٔ سیاحت: گردش کنندگان جهت سخن‌چینی
یکفأ : وارونه میشود، بروافکنده میشود
خامل : گمنام ، خاموش
نوه : پخش کرد ، شهرت داد

خطبهٔ ۱۰۲

یحسر : خسته میشود ، حسیر : شخص خسته
یقف : میایستد
کسیر : کسیکه اعضایش شکسته است
استدارت : بگردش افتاد
رحا : آسیاب
استوثقت : وثوق و اطمینان نمود
قیاد : رهبری
ایقرن : حتما خواهم شکافت
خاصرة : پهلو، میان شکم وپشت

خطبهٔ ۱۰۳

شیمة : خلق وخوی
مستمطر : کسیکه‌ازاودرخواست باران میشود

دیمة : باران نرم و مداوم
احلولت : شیرین شده است
اخلاف : پستانها
صادفتم : مصادف شدید ، یافتید
جائل : جولان دهنده ، بحرکت آورنده
خطام : افسار
قلق وضین : مضطرب و شکک کننده
سدر مخضود : میوهٔ سدر که خار های آنرا جدا کرده‌اند
شاغرة : محلی که‌از حاکم وقاضی خالی باشد
ثائرة : خون خواه، انتقام گیرنده
امتاحوا : آب بکشید ، حوض خود را پر کنید
روقت : خالص و تصفیه شده است
شفا : کنار صحرا ، لب بیابان که برودخانه و دریا متصل است
جرف : جائی که سیل آنرا برده است،
هار : جای ویران و ریزش‌دار
شجو : درد وغصه ، ابرم : محکم نمود ،
تصویح : صدا نمودن نباتات خشک

خطبهٔ ۱۰۴

ابلج : روشن و نمایان ،
مناهج : جمع منهج : راه راست
حلبة : دواندن اسب در میدان مسابقه
حابس : کسیکه از حیرت و سر گردانی شتر خودرا بسته‌ونگهداشته
نزل : آنچه برای پذیرائی مهمان تهیه میشود
سناء : نورمرتفع ؛ بلندی
خزایا : جمع خزیان : شرمنده و خجل
ناکثین : بیعت شکنان
ناکبین : کسانیکه ازراه حق عدول کرده‌اند
ذمام : پیمانها جمع ذمة : پیمان
تأنفون : اظهار خشم و تکبر

میکنید از ماده انفة

خطبهٔ ۱۰۵

انحیاز : منضم شدن، تمایل نمودن

جفاة : مـردم خشک و تند خو جمع جافی

طغام : مردم پست و رذل

لهامیم : اسبان و مردمان خوب و پیشرو جمع لهمیم

یآفیخ : جمع یافوخ : کیجگاه، قسمتی از روی وسر که میان گوش و پیشانی واقع است

وحاوح : جمع وحوحة : صدائی که از سینه مریض میآید (خیش خیش سینه)

اخرة : پایان کار،

حس: ریشه کن کردن

نضال : تیراندازی ،

شجر : جراحت زدن با نیزه

هیم : شتر تشنه

مطرودة : رانده شده

تذاد : منع و برگردانده میشود

خطبهٔ ۱۰۶

خرق : پاره نمود ،

ستر‌ات : پوشش‌ها و پرده‌ها

غموض : مشکل و سخت بودن ،

سریرات: جمع سریرة : باطن و درون

مشکاة : طاقچه کوچکی در دیوار که در آن چراغ میگذاشتند (محل روشنائی)

ذوابة : پیشانی ، جای مو در جلو سر

سرة : ناف ، وسط شکم ،

بطحاء :نام محلی است در مکه معظمه

مواسم : جمـع میسم : وسائل داغ نمودن

سائمة : حیوانی کـه در صحـرا میچرد

انجابت : رام و مطیع شد ، شتر موقع شیر دوشیدن گردن خود را کشید و دراز نمود

اسفرت : روی خود را گشود

نساك : عبـادت کنندگـان جمع ناسك

ایقاظ : بیداران

تکیل : پیمانه میکند یعنی هلاك میکند

صاع : پیمانه مخصوصی است که درحدود سه کیلو میباشد

تخبط : فـرو میریزد مثل ریختن برگ از درخت

باع : عصـا ، دراز کـردن دست اندازهٔ بمقدار گشودن دو دست

ثفالة : ته نشین : دردهٔ روغن و مانند آن

نفاضة : چیزهای خرد و ریز که با تکان دادن ریخته میشود

عکم : کیسه و سبد که در آن چیز میگذارند

دوس : درو کردن

حصید : زراعتی کـه وقت درو کردن آن رسیده

بطینة : دانهٔ چاق و درشت

هزیل : لاغر

تتیه : حیران وسرگردان می‌شود

غیاهب : تاریکیها و نادانیها

ربانی : خدا شناس وخدا پرست

هتف : صدا کـرد ، هاتف : صدا کننده ، به‌تلفن هم هاتف گویند

رائد : کسیکـه پیش قـافله میرود برای تهیه وبررسی منزل

فلق : پاره و سوراخ کردن

خرزة : دانه های تسبیح و گردن بند (منجوق)

قرف : پوست کند

صمغة : کتیرا ، شیره درخت

صیال : حمله نمودن

سبع عقور : حیوان درنده و هار

هدر : بجوش وخروش آمد

فنیق : شترنر
کظوم : سکوت و آرامی
تواخی : برادری نمودن
فیض : روان و فراوان شدن آب
غیض : فرو رفتن آب در زمین
ذئاب : گرگها جمع ذئب
اکال : بسیار خورنده
غار : بزمین فرو رفت
فرو : پوستین

خطبهٔ ۱۰۷

مفزع : پناهگاه درموقع ترس
ملهوف : غصه‌مند وحسرت زده
یفلت : ازدست بیرون میرود
فلتة : کاریا سخنی که بدون تفکر انجام یابد
محیص : محل فرار و نجات
اهول : ترسناکتر از ماده هول
مااسبغ : چقدر کامل است (فعل تعجب)
ماءمهین : آب بی‌ارزش (منی)
زروا : عیب گرفتند ، عیب وارد کردند
مأدبة : مهمانی در موقع عروسی و مانند آن
افتضحوا : رسوا شدند ،
اصطلحوا : اتفاق نمودند
غرة : غفلت و ناگهانی
اقالة : بهم زدن معامله
ولوج : داخل شدن
مصرحات : چیزهاو جایهای روشن و معلوم
تبعات : جمع تبعة : نتیجه بد و مجازات کار خلاف
مهنأ : راحتی و گوارائی
عبأ : بار سنگین ، سنگینی
غلقت : بسته شد
رهون : گروها
یعض یده : دستش بدندان میگیرد
اصحر : روشن و نمایان شد

حاز : جمع نمود و بدست آورد.
التبياط : مخلوط شدن ، چسبیدن
لا یسعد : همصدائی ویاری نمیکند
اسلموا : تحویل دادند
زورة : زیارت نمودن
اماد : بلرزش درآورد
فطار : پاره کرد
ارج : بحرکت در آورد
ارجف : بلرزش واضطراب افکند
نسف : پخش و پراکنده کرد
اخلاق : کهنه کردن و پوسیده شدن
خبایا : جمع خبیئة : آنچه انسان پنهان میکند
لا یظعن : کوچ نمیکند
تنوب : پی درپی میآید
افزاع : ترسها
اسقام : بیماریها
اخطار : کارهای مهم
تشخص : حرکت میدهد
سرابیل : جمع سربال : پیراهن و زیرجامه
قطران : روغن مخصوصی است
کلب : شدت و هیجان
لجب : سر وصدا
لهب : شعله و شراره
قصیف : صدائی که از شکستن چیزی شنیده میشود
لا تفصم : حلقه های زنجیر گشوده نمیشود
کبول : زنجیرها و بندها
زوا : پنهان کرده ، دورنگهداشت
ریاش : لباسهای فاخر و زینتی جمع ریش
محط : محل فرود آمدن
مختلف : محل آمد و رفت

خطبهٔ ۱۰۸

ذروة : بلندی
یرحضان : میشویند

مثراة : زیادتی و فراوانی
منسأة : تأخیر اندازنده
تقي : حفظ میکند ، نگهمیدارد
هوان : خواری
اقیضوا : وارد وغوطه‌ور شوید
هدی : راه و رسم
لایستفیق : بحال نمیآید ، بیدار نمیشود
الوم : سرزنش شده‌تـر از مادهٔ ملامت

خطبهٔ ۱۰۹

راقت : تعجب آور و خیره‌کننده شده است
تحلت : خود را آراسته است
حبرة : نعمت و شادی
فجعة : درد و مصیبت
حائلة : تغییر یابنده
نافدة : تمام شونده
بائدة : هلاک شونده
اکالة : بسیارخورنده
غوالة : ترسناک وهلاک کننده از مادهٔ غول : دیو
لاتعدو : تجاوز نمیکند
عبرة : گریه‌کردن ، اشکـ‌چشم
منحت : بخشید و داد
طل : باران ضعیف
دیمة : باران ادامه دار
هتنت : به تندی بارید
مزنة : ابر
اعذوذب : گوارا شد [۲]
احلولی : شیرین شد
اوبی : با وبا و با مرض‌شد
ارهق : لاحق نمود
نوائب : جمع‌نائبة : بلاوگرفتاری
ازواد : توشه‌ها جمع‌زاد
دول : جمع دولة : منقلب شونده و تغییر یابنده
سمام : زهرها جمع سم

رمام : جمع رمة : پوسیده و کهنه شده

موفور : فراوان وثروتمند

منکوب : مصیبت‌زده و بلاءدیده از نکبت

محروب : جنگ زده ، کسیکه مالش از دست رفته است

فوادح : جمع فادحة : بلای سنگین و کمرشکن

قوارع : جمع قارعة : بلای کوبنده

اوهق : به کمند افکند وبست

ضعضع : ذلیل وخاضع شد

عفر : روبخاک مالید

مناخر : جمع‌منخر، طرف بالای بینی

مناسم : جمع منسم : نوک سم حیوانات

دان : تسلیم و مطیع شد

اخلد : تکیه و اعتماد کرد

اجداث : قبرها جمع جدث : قبر

صفیح : رویه هر چیز عریض و روی زمین

اجنان : جمع جنن : پوشش و قبر

رفات : استخوانهای پوسیده و خرد شده

مندبة : مجلس مصیبت وعزا

جیدوا : باران ببینند ، بایشان باران ببارد

حفاة : پا برهنه‌ها، عراة : عریانها جمع عاری

خطبهٔ ۱۱۱

قلعة : محل کنده شدن ، جای بی‌ثبات

نجعة : محل آب و علف ، جای اقامت

یضن : بخل میکند

زهید : چیز حقیر و بی‌رغبت

عتید: حاضر و آماده

مقت: خشم، دشمن داشتن

توازر: یکدیگر را یاری کردن

لعقة: چیز لیسیدنی

خطبهٔ ۱۱۲

بطاء: تاخیر و سستی کننده

سراع: عجله و پیشدستی کنندگان

مغادر: ترک کننده و باقی گذارنده

منجح: بهدف رساننده

واعی: فهمنده و حفظ کننده

وعت: حفظ کرد

اسهرت: بیدار نموده است

نصب: زحمت و خستگی

غیر: تغییر و تبدیل

موترقوسه: زه کمانش کشیده و آماده تیراندازی است

لاتواسی جراحه: زخمهای او مداوا و معالجه پذیر نیست

عطب: هلاکت

مغبوط: کسیکه وضع وحال او را دیگران آرزو میکنند

لاینقع: عطش اوزایل نمیشود

اضحی فیئها: چقدر آفتابی و گرما است سایه آن

ذروا: ترک کنید،

دخل: فاسد شد

خطبهٔ ۱۱۳

انصاحت: خکشیده و از بی آبی پاره پاره شده

اغبرت: گردآلود شده است

هامت: تشنه شد

مرابض: جمع مربض: خوابگاه گوسفندان

عجت: بناله و فریاد درآمد

ثکالی: جمع ثکلی: زن فرزند

مرده ،

انین الآنـة : نـالهٔ گوسفند نـاله کننده

حنین الحانة : علاقهٔ شتر به بچه‌اش

موالج : محل ورود و داخل شدن در منزل

اعتکرت : بسیار و انباشته شد

مخایل : جمع مخیلة : ابریکه در آسمان نمایان شود که با رنده است ولی نمیبارد

مبتئس : کسیکه مبتلا بفشارها و سختیها است

قنط : نا امید شد

سوام : حیوانـات چرنده جمع سائمة

منبعق : ابر بـارنده ، مغدق : پر آب

مونق : باطراوت وشادی آور

سح : ریزش باران

وابل : باران درشت قطره

مرویة : سیراب کننده

مریعة : با سود و با علف

زاکی : نمو کننده ،

ثامر : میوه ده

تعشب : سر سبز میکنی، میرویانی

نجاد : جمع نجد : جاهای مرتفع و بلند

وهاد : زمینهای پست وپائین

تندی : بارطوبت میکنی

مرملة : فقیر و بی‌چیز

مخضلة : تر کننده وبا رطوبت

هاطلة : باران پی درپی ریزنده

خلب : برقی که باران نداشته باشد

جهام : ابریکه باران ندارد

امراع : با سبزه و علفزار شدن

مجدب : مبتلا بخشکسالی

مسنت : قحط زده

خطبهٔ ۱۱۴

وان : سستی کنندد

واهن : ضعف و ناتواني نشان دهنده
معذر : بهانه‌آور
صعدات : راهها ، خاکها
تلتدمون : از التدام : موقع مصيبت بسينه زدن
خالف : نائب وجانشين
حارس : حافظ و نگهبان
تاه : حيران وغائب شد
ميامين : جمع ميمون : مبارک وخوش يمن
مراجيح : وزين وسنگين
مقاويل : بسيار گوينده
متاريك : بسيارترک‌کننده‌جمع متراك
أوجفوا : اسب‌دوانيدند(بسرعت رفتند)
باردة : خنک وگوارا
ذيال : دامن کش ازمادۀ ذيل کنايه است از شخص متکبر
ميال : ظالم و خارج از حق و عدل
يذيب : آب ميکند
شحمة : پيه
ايه : بيا ، بياور ، اسم فعل است

کلام ۱۱۷

حض : تشويق کرد
ملى : مدت طولانى
مخرس : لال شده
ادع : ترک کنم
کتيبة : دسته‌اى از لشگر بين صد وهزار
تقلقل : حرکت کردن
قدح : تير
جفير : تيردان
فارغ : خالى
استحار : حيران ومضطرب شد
ثفال : سنگ زيرين آسياب
حم : مقدرشود

قریبت رکابی: نزدیک می کردم مرکبهای خود را

کلام ۱۱۸

رسالات : مأموریتها

عدات : وعده‌ها جمع عدة

قاصدة : متوسط و عادلانه

عازب : غائب ، عقل عازب : عقل اکتسابی

صدید : چرک: آبی که از زخم و جراحت میآید

لسان صالح : زبان شایسته: نام نیک

کلام ۱۱۹

لم ندر : ندانستیم

صفق : دستها را بهم زد

عقدة : پیمان ، قرارداد

ناقش : نقاشی کننده

شوکة : خار

ضلع : دندهٔ کج

شاءدوی : درد سخت و شدید

کلت : کند وضعیف شده است

نزعة : کسانیکه از چاه آب میکشند جمع نازع

اشطان : جمع شطن : طناب طولانی

رکی : چاه

ولهوا : علاقمند شدند

لقاح : شترشیرده

زحف : حملهٔ جنگی

مره : چشم مریض وفاسد

خمص البطون: لاغر شکم

ذبل الشفاه : خشگیده لب

یسنی : عالی و آسان نشان میدهد

اصدفوا : اعراض کنید

نزعات : تحریکات

نفثات : دمیدنها

اعقلوا : ببندید

کلام ۱۲۰

انصتوا : ساکت شوید ، گوش فرا دهید
غیلة : غافلگیر کردن، ترور نمودن
استقالوا : درخواست فسخ جنگ نمودند
تنفیس : نفس گشودن
ناعق : صدا کننده
مضض: سوزش و تلخی
تریغ : تمایل بباطل
خصلة : سبب و وسیله
تتدانی : نزدیک میشویم

کلام ۱۲۱

رباطة‌جأش : قوت و محکمی قلب
رباطة : محکم و بسته بودن
فشل : سستی و ضعف
یذب : منع و حمایت میکند
نجدة : قدرت و شجاعت
حثیث : سریع و با عجله
کشیش : صدای بهم خوردن پوست سوسمار
خلیتم : بشما واگذاشته شد
مقتحم : هجوم کننده
متلوم : توقف و تأخیر کننده

کلام ۱۲۲

دارع : کسیکه لباس جنگی پوشیده است
حاسر : کسیکه لباس جنگی ندارد
انبی : نگهدارنده‌تر ، بی‌اثر کننده‌تر
التووا : جمع شوید، دور بزنید ، خود را بپیچید

امور : مضطرب کننده‌تر است

اسنة : جمع سنان : نیزه

اطرد : برطرف کننده‌تر است

ذمار : آنچه حفظ و مراعاتش لازم است

یحفون : دور میزنند ، احاطه میکنند

یکتنفون : در حفظ و حمایت خود میگیرند

حفافیها : دوطرف آن

اجزأ : کفایت کرد ، باید کفایت کند

قرن : حریف جنگی

موجدة : غضب و ناراحتی

رائح : حرکت کننده

عوالی : جمع عالیة: بلندی،نیزه‌ها

افضض : خردکن و بشکن ،

ابسل : هلاک کن

طعن دراك : ضربهٔ پی دربی

یفلق الهام : میشکافد سررا

یطیح العظام : استخوانها را جدا میکند

یندر السواعد : بزمین میافکند بازوها را

مناسر : جمع منسر: دسته‌ای از لشگر که پیشرو سپاه باشد

کتائب : جمع کتیبه: لشگری بین صد وهزار

حلائب : جمع حلیبة : افرادیکه ازهرطرف جمع شوند

خمیس : لشگری مرکب از چهار هزار ببالا

تدعق : بکوبد ، پخش شود

نواحر : جمع نحیرة : گلووسینه

مسارب : راهها جمع مسرب

مسارح : چراگاهها جمع مسرح

کلام ۱۲۳

دفتین : دوطرف جلد کتاب

هدنة : صلح وسازش،زمان متارکه

اکظام : جمع کظم : محل خارج شدن نفس، اخذ کظم : خفه کردن

کرث : غمگین وناراحت کرد

یتاه‌بکم : شمارا سر گردان‌میکنند

موزعین : اشخاصی کـه پخش شده‌اند وتشویق گشته‌اند

نکب : جمـع نـاکب : کسیکه از جاده کناررفته

حشاش : جمع‌حاش: آتش‌افروز ازماده حشیش : خاروخس‌و هیزم

برح : شر وسختی

نجاء : سری‌حرف زدن،زارسپردن

کلام ۱۲۴

ماطور به : بگـرد آن نمیگردم ، از مادهٔ طیران : پرواز کردن

ماسمرسمیر : هیچـوقت ، ابـدأ

سمیر : معانـی مختلـف دارد : روزگار ، همصحبت شبانه

ام : قصد نمود ، اراده کرد

تبذیر : ریخت و پاش نمودن

یهینه : او را خـوار و بی‌مقدار میکند

خدین : دوست و رفیق پنهانی

الأم : پست‌تر ، مستحق ملامت

کلام ۱۲۵

عواتق : شانه‌ها

برأ : بهبودی و صحت

سقم : مرض و بیماری

زانی‌محصن : کسیکه خـود زن دائمی در دسترس دارد زنا کرده

جلد : تا زیانه زد

مرامی : جاهـای تیرانـداختن ، هدف و نشانه‌ها

تیه : سرگردانی

مفرط : کسیکـه در چیـزی از

انداژه خارج شده

نمط : راه و طریقه ، جماعتی که دارای هدف مشترکند ، پارچه راه راه

السوادالاعظم : جماعت کثیری که امام و رهبر میان ایشان باشد حق ویا ناحق که دراینجا جماعت حق منظور است

شاذ : دورمانده و کناررفته

شعار : علامت مخصوص یک گروه

جر : کشید ، فراهم نمود

بجر : شر ، کارقبیح

ختل : فریب دادن

ملأ : اشراف وبزرگان قوم

صمد : قصد و اراده نمودن

خطبهٔ ۱۲۶

ملاحم : کارها و وقایع بزرگ جمع ملحمة

لجب : سر وصدای جمعیت

قعقعةلجم : صدای‌لجامها ، صدای برخورد حلقه‌های لجام

حمحمةخیل : سر وصدای اسبان

نعام : شترمرغ

سکك : راههای راست جمع سکة

عامرة : از عمارت بمعنی آباد ، راه پرترددو پرآمد ورفت

مزخرفة : زینت شده معنی اصلی زخرفة : زینت نمودن باطلااست بعدأ به هرنوع زر و زیور کردن زخرفه‌گویند

لاینلب : گریه‌وعزاداری‌نمیشود از مادهٔ ندبه : آه و ناله

کاب : برو افکننده

مجان : سپرهای جنگی جمع‌مجن

مطرقة : کوبیده شده

سرق : طاقهٔ حریر

یعتقبون : یدک میکشند
خیل عتاق : اسبهای اصیل و نجیب
استحرار : گرم شدن، شدت یافتن
مفلت : نجات یابنده از قتل و جنگ
عدد : شمرد ، مهیا کرد
حطب : هیزم
مرافق : رفیق و هم‌صحبت شدن
یعیه صدری : سینه‌ام آنرا حفظ کند
تضطم علیه جوانحی : دنده های سینه‌ام آنرا احاطه کنند

خطبهٔ ۱۲۷

مکاییل : جمع مکیال : پیمانه
اثویاء : جمع ثوی : آنکه منزل نموده اثویاء موجل : مهمانهائیکه پس از مدتی میروند
مدینون : بدهکاران از ماده دین
مقتضون : درخواست شدگان : کسی که دین را از وی مطالبه میکنند
دائب مضیع : کسیکه مداومت بکار دارد وضایع میکند
کادح خاسر : زحمت و مشقت در کار میکشد ولی زیانکار است
امکنت فریسته : آسان و راحت شده شکار او
اضرب بطرفك : چشم خود را در میان مردم بگردان
یکابد فقراً : شدت فقر را تحمل میکند مشقت فقر را میکشد
وفر : فراوانی مال و ثروت
متمرد : کسیکه از انجام وظیفه سرپیچی میکند
سمحاء : اشخاص دست و دل باز
دنیة : پستی و زبونی
حثالة : هرچیز پست و بی‌ارزش که دراینجا مردم پست وبی‌درک منظور است

کلام ۱۲۹

اظأرکم: شما را متوجه میسازم

وعوعة: صدای حیوان

منافسة: هم نفس شدن، طمع نمودن

حطام: علفهای خشگیده وشکسته، مال دنیا

نهمة: شکم پرستی، افراط در شهوت

جافی: ظالم، شخص خشگ و خشن

حائف: حیف ومیل کننده ثروتهای عمومی

مقاطع: جایگاههائیکه برای حقوق معین شده

خطبة ۱۳۰

ابلی: احسان و نیکی نمود

ابتلی: امتحان کرد

تکن: پنهان میکند: میپوشاند

نجیب: انتخاب شده

بعیث: برانگیخته شده

حادی: راننده و حرکت دهنده

انزعج: باترس و هراس حرکت داد

یتعاطی: دست بدست میدهد و میگیرد

انامل: بند و سر انگشتان جمع انملة

مشید: بناء گچ کاری شده ومحکم

بور: هلاک شده

برز: غلبه کرد و برتر آمد

اهتبلوا: جستجو کنید

هبل: شأن وموقعیت اهتبلوا هبلها:

از موقعیت آن(تقوی) استفاده کرده و غنیمت بشمارید
اوفاز : عجله کردن ، در حال سرعت بودن
ظهور : جمع ظهر : پشتها منظور مرکبهای سواری است
زیال: مفارقت وجدائی

کلام ۱۳۱

مقالید : کلیدها
غدو : صبحها
آصال : عصرها
اشجار ناضره : درختان با طراوت
قدحت : آتش بیرون کرد
قضبان : شاخه‌های نازک جمع قضیب
ثمار یانعة : میوه‌های رسیده
لا یعیی : عاجز نمیشود ، عی : عجز درسخن گفتن
لاتهزم : به‌فرار نمیافتد
قفی : پشت سر آورد ، تعقیب کرد
شاخص منها : از آن کوچ کننده است
شاخص الیها : بسوی آن خیره شونده‌است
ری : سیرابی
اصطلاح : اتفاق نمودن
مرعی : چریدنی ، علفهای سبز
دمن : جمع دمنة: جای شوره‌زار وکثافتگاه ومحل خاکروبه
استهام : حیران‌وسرگردان نموده است

کلام ۱۳۲

توکل الله : خدا ضمانت نموده و عهده‌دار شده
حوزة : اصل ومحل اجتماع

تنکب : به نکبت وبلا وگرفتاری میافتی
کانفة : پناهگاه ، حمایت کننده از مادهٔ کنف
احفز : حرکت ده ، روانه کن
اهل البلاء : اشخاص امتحان‌داده
ردء : پناه ، محل امید ومدافع
مثوبة : محل بازگشت

کلام ۱۳۳-۱۳۴

ابتر : دم بریده ، کسیکسه نسل نداشته باشد
منهض : بپا دارنده ، به قیام وا دارنده
نوا : منزل و خانه
ابلغ جهدك : کامل کن سعی و تلاش خود را
فلتة : سخن وکاریکه بدون‌فکر و تدبر باشد
اقودن : حتما خواهم کشید
خزامة : حلقهٔ لجام و افسار
منهل : راه‌آب

کلام ۱۳۵

طلبة : چیزخواستنی ، قصاص و انتقام
قبلهم : نزد ایشان ، پیش ایشان
فئة باغية : گروه ستمگر
حمأ : خویش نزدیک ، گل سیاه و متعفن
حمة : نیش‌زنبور وعقرب، منظور از حمأ و حمة زبیر است که خویشاوند حضرت و صاحب شمشیربود ، ویا منظورسیاهی دله و اذیت ایشان میباشد
مغدقة : پائین انداخته شده ، آویزان پردهٔ فرو افکنده شده ،
غدق : شاخه آویزان

زاح : دورشد ، برطرف شد

شغب : سر و صدا نمودن برای تحریک شر

لایعبون : به یک نفس نمینوشند،

عب : آبرا بیک نفس نوشیدن

حسی : زمینی که آب در آن کم کم جمع میشود که قسمت اول نوشیده بعد جای آن پرمیشود

عوذ : جمع عائذة شتریکسه تازه زاده است

مطافیل : حیوان بچه‌دار

البا : مردم‌را جمع وفاسد نمودند

استثبت : درخواست رجوع و بازگشت نمودم

استأنیت : منتظر شدم ، مهلت دادم

وقاع : جنگ و روبروشدن

غمط النعمة : حقیر شمرد ، انکار نمود نعمت را

خطبهٔ ۱۳۶

یعطف : برمیگرداندو توجه میدهد

تقوم علی ساق: روی پا میایستد یعنی شدت میابد

بادیاً نواجذها : دندانهای آخرش را آشکار میکند

اخلاف : پستانها

علقم : ماده تلخ

افالیذ : قطعه‌ها و تکه ها ، جمع فلذة

فحص : زمین را میکند وجستجو میکند

ضواحی : جمع ضاحیة : طرف نمایان هرچیز ، جاهای خوب و چشم بخور

کوفان : شهر کوفه

بعیدالجولة : گردش وحرکت آن بسیار است

یشرد : متفرق میکند ، میرماند

تؤوب : برمیگردد ، رجوع میکند

عوازب : جمع عـازبة : پنهان و غائب شده

کلام ۱۳۷-۱۳۸

عائدة : احسان ، آنچه بـدست میآید

عوا : حفظ کنید از وعی یعی

تنتضي: شمشیرها ازغلاف کشیده میشود

اهل العصمة : کسانیکه از گناه محفوظ مانده‌اند

مصنوع الیهم : کسانیکه بایشان احسان و انعام شده

حاجز : حائل و مانـع

لیکفف: باید خودداری کند

معافاة : سالم‌ماندن،معافاة اینستکه تو از اذیت مردم سالم مانی ومردم از اذیت توسالم بمانند

کلام ۱۳۹-۱۴۰

وثیقة : اطمینان و اعتماد

سداد : راستی و درستی

یحیل : سخن تـغییـر میابـد ، سخنان گوناگون

یبور : هلاک میشود ، از بین میرود

محمدة : ستایش وتعریف

ماأجودیده : چقدر دست و دل باز است

ضیافة : مهمانی

لیفك : باید بگشاید، ازگرفتاری آزاد سازد

عاني : شخصی کـه در زحمت و مشقت است

غارم : بدهکار

نوائب : مصیبتها و بلاهای نازل

شده

ابتغاء : جستجو کردن

فوز : کامیاب شدن، بهدف رسیدن

مکارم : چیزهای با ارزش

خطبهٔ ۱۴۱

توجع : اظهار دردمندی ، ترحم نمودن

زلفة : تقرب جستن

درور : فراوان شدن

غیث : باران

سنین : سالها ، قحط و کم آبی جمع سنة : سال

مضائق و عرة : مضیقه‌های سخت

اجائتنا : ما را آورده است، پناهنده نموده است

مقاحط : قحطی‌ها و نداریها

مجدبة : خشکک سالی

اعیتنا : ما را خسته وعاجز کرده است

تلاحمت : متصل شده است

مستصعبة : چیز سخت شده

واجمین : مخرون وغصه‌مند

مروية : سیراب کننده

معشبة : رویاننده ، گیاه بیرون آورنده

حیا : باران و فراوانی

مجتنی : دانه و میوه درو و جمع شده

قیعان : صحرا های نرم وهموار

بطنان : شکم صحرا ، دره‌ها

تستورق : برگک‌دار میشود، برگک میآورد

ترخص الاسعار : پائین میآورد قیمتها را

کلام ۱۴۲

اعذار : رفع عـذر ، برطرف

کردن بهانه

بواء : مکافات ، روبرو شدن با نتیجه عمل

بسأ : انس گرفته است

شابت‌مفارقه : پیر و سفید شد مو های سرش

صبغت : رنگی شده است

خلائق : اخلاقیات و روحیات ، اوصاف نفسانی

مزبد : کف نموده

لایحفل : اعتناء نمیکند

تشاحوا : نزاع کردند ، باهم کش مکش کردند

خطبهٔ ۱۴۳

تنتضل : تیر اندازی میکنند

منایا : جمع منیة : مرگ

شرق : گلوگیر شدن با مایعات

غصص : گلوگیر شدن باطعام و غیر آن

جدید : نو ، تازه

یخلق : کهنه و فرسوده میشود

نابتة : چیز روینده

محصودة : چیز رسیده و دور شدنی

مهیع : راه وسیع و روشن

عوازم : چیزهای قدیمی ، یا چیز های یقینی

کلام ۱۴۴

اعده : آنرا مهیا و آمـاده کرده است

امده : آنرا یاری کرده است

قیم‌بالامر : کسیکه بـکار جامعه قیام میکند، خلیفه و رهبر جامعه

نظام : ریسمان و رشته‌ایکه‌دانه‌ها را بآن می‌چینند

خرز : دانه‌های تسبیح و گردن‌بند (مهره)

حذافیر : اصل و تمامی هرچیز

اصلهم : وارد کن ایشانرا بآتش

جنگ از صلی : وارد آتش شدن

عورات : چیزهای پنهان کردنی

خطبهٔ ۱۴۵

اوثان : بتها جمع وثن : بت : معبود چوبی وسنگی

نبذ : دور انداخت ، ترک نمود

حملة : بردارنده‌ها، حمل کنندگان

تناساه : آنرا بفراموشی سپرده است

طریدان منفیان : رانده شده و تبعید شده‌اند

لایؤویهما : بآندو منزل نمیدهد

مؤو : منزل دهنده‌ای

زبر : نوشتن و کتابت

مثلوا : شکنجه وعذاب نموده‌اند

فریة : بهتان و افتراء

قارعة : بلای کوبنده

نفار : رم کردن

باری : دارای بهبودی ، سالم

کلام ۱۴۶

لایمتان : متوسل ومنتسب ومتصل نمیشوند

ضب : کینه وعداوت

قناع : پوشش ، معجر

ینزع : میکند ، از جا بیرون میآورد

محتسبون : کسانیکه بخاطر خدا جهاد میکنند یا کاری انجام میدهند

ناکث : بعیت شکن

مستمع اللدم : کسیکه بصدای سینه زدن گوش میدهد

ناعی : کسیکه خبر مرگ میدهد

کلام ۱۴۷

مساق‌النفس : حرکت نفس ، رانده شدن نفس

اطردت : بجلو انداخته وراندم

اوقدوا : روشن نگهدارید

خلاکم‌ذم : از سرزنش و مذمت بری هستید

لم تشردوا : از حق رم نکرده باشید

مجهود : آنچه انسان بقدر طاقتش سعی کرده باشد

وطأة : قدم برداشتن ، پاگذاشتن

مزلة : لغزشگاه

تدحض‌القدم : بلغزد قدم، لغزش کند پا

افیاء: سایه‌ها ، جمع فیی .

اغصان : شاخه‌های‌درخت، جمع غصن

متفلق : آنچه بیکدیگر منضم شده است

عفی : محو شده ، ازبین‌رفته‌است

مخط : جای خط ، آنچه درزمین خط و اثری نهاده

خلاء : خالی ، بی‌روح

هدو : سکون وسکوت

خفوت : سکوت ، آرام بودن

وداع : خداحافظی کردن ، جدا شدن

مرصد : منتظر ، آماده

سرائر : جمع سریره : باطن ، پنهانیها

خطبة ۱۴۸

تباشیر : اوائل

ابان : وقت

طلعة : طلوع ، نمایان شدن

یحل ربقا : گرهی و بسته‌ای را

بگشاید
یعتق رقاً : بنده‌ای را آزاد نماید
یصدع شعباً : جمعیتی را متفرق سازد
یشعب صدعاً : جمع کند متفرق را
قائف : کسیکه رد پا را میشناسد
شحذ: تند و تیز شدن کارد و شمشیر
قین : آهنگر
نصل : تیغه و دم شمشیر
تجلی : کشف میشود ، روشن میگردد
یغبقون: شبانگاه می‌نوشند
صبوح : آنچه‌طرف‌صبح‌نوشیده میشود
خزی : ذلت و خواری
یستوجبوا الغیر : مستحق تغیرات و تبدلات شوند
اخلولق الاجل : اجل سریع شده مدت عمر نزدیك بپایان شد
اشالوا : دست بالا نمودند

لقاح : شتر باردار ، اشالوا عن لقاح حربهم : دست‌بالا نمودن از شتر باردار جنگ
غالت: از مادهٔ غول ،دیو ، غالتهم السبل : راهها خوفناك و پر از دیو شد
بصائر : دیدها و بینشها جمع بصیرة
اسیاف : شمشیرها جمع سیف
رص: چیدن چیزها پهلوی‌هم مثل آجر
اساس : پایه و بن
ماروا : مضطرب شدند
ذهلوا : غافل شدند
راکن : تکیه و اعتماد کننده

خطبهٔ ۱۴۹

مداحر : دور کننده ، راننده

مزاجر : زجر و منع کننده

حبائل : دامها و تله‌ها جمع حبالة

مخائل : حیله‌ها و فریب‌ها

لایوازی : برابری نمیکند

اغراض : هدفها جمع غرض

بوائق : جمع بائقة: مصیبت بزرگ

نقمة : خشم و غضب

قتام : گرد و خاك

عشوة : جهالت و تاریکی

جنین : چیز پنهان و مستور ، بچهٔ در رحم

تؤول : بازگشت میکند

فظاعة : چیز بسیار بد و سخت و رسوائی

شباب : بفتح شین، جوانی، شباب: بکسر شین ، بازی کردن

سلام : سنگ

مریحة : متعفن و گندیده

مقود : عقب کشیده شده ، متبوع

یتزایلون بالبغضاء : با عداوت از هم جدا میشوند

رجوف : بشدت مضطرب کننده

قاصمة : شکننده

زحوف : حمله کننده

تلتبس : مشتبه میشود

نجوم : ظاهر شدن

حطم : شکست

یتکادمون : همدیگر را گاز میگیرند

حمر : خران جمع حمار

عانة : دسته خرهای وحشی ، زیر ناف

تدق : میکوبد و خرد میکند

اهل بدو : صحرانشین‌ها

مسحل : سوهان

رض : مالیدن و خرد کردن

وحدان : اشخاص تک و تنها

رکبان : سواره‌ها

تحلب : میدوشد

عبیط الدماء : خونهای تازه و وخالص

تثلم : رخنه برمیدارد ، شکسته میشود

تنفض : گشوده وباز میشود

اکیاس : اشخاص زیرک

ارجاس : اشخاص پلید جمع رجس

مرعاد : رعد کننده

مبراق : برق دهنده

قتیل مطلول : مقتولی که خونش بهدر رفته

مدارج : پله‌ها و پایه‌ها

محابط : محل فرود آمدن

لعق : جمع لعقة : چیز لیسیدنی

خطبهٔ ۱۵۰

اشتباه : در اینجا بمعنی شبیه هم بودن است

لاتستلمه المشاعر : او را لمس نمیکنند شعورها

تراخی : فاصله دادن ، بتأخیر افتادن

بان : جدا شد ، فاصله گرفت

این : کجا است

حیزه : او را در فضائی قرار داده است

لاح : آشکار و نمایان شد

غیر : تغییرات

مجدب : کسیکه گرفتار خشکسالی شده

قوام : همیشه قیام کنندگان

عرفاء : جمع عریف : رئیس و سرپرست قبیله وطائفه

جماع : محل اجتماع

مرابیع : جمع مرباع : جائیکه علف بهاری در آن میروید

احما : قورق نموده است

ارعی : چرانده است

مشتفی : شفا جو و بهبودی طلب

خطبهٔ ۱۵۱

یهوی : پائین میرود (بشهوات و

مادیات)

یغدو : صبح میکند

سبیل قاصد : راه عادلانه

جلابیب : جمع جلباب : روپوش لباس

وطر : احتیاج

جدد : زمین و راه هموار که حرکت در آن آسان باشد

یتجنب : دوری میکند

صرعة : افتادن وبزمین خوردن

مهاوی : جمع مهوی: سقوط گاه

مغاوی : جای گمراهی ازمادهٔ غوی

تعسف : بیراهه رفتن

افق : بهوش بیا ، فعل امر است از افاقة

استیقظ : بیدار شو ، امر است از یقظة

انعم الفکر : بهتر فکر کن

محیص : راه چاره وفرار

ضع : فرو بگذار ، امر است از وضع یضع

احطط : پائین بیار از مادهٔ حط است

کماتدین تدان : همچنانکه کیفر میدهی کیفر میبینی

امهد : جا مهیا کن، امر است از مهد

عزائم : تصمیمات ، چیزهای حتمی

یثیب : ثواب میدهد

یسخط : غضب میکند، خشمگین میشود

اجهد : خود را بتلاش و زحمت افکند

یعر : معیوب و آلوده کند

یستنجح : حاجتی را روا سازد و برطرف نماید

اعقل : بفهم، عقل خود را بکار انداز

عدوان : تجاوز نمودن

مستکینون : متواضعند

مشفقون : از آینده نگران و در

هراسند

خائفون : اشخاصی که از آینده نگرانند

خطبهٔ ۱۵۲

لبیب : شخص عاقل

غور : عمق و ته و پستی

نجدة : ارتفاع و بلندی

خاضوا : غوطه‌ور شدند

ارز : پنهان و منقبض شد

شعار : اشخاص مخصوص و هم راز پیغمبر که در تقرب مانند پیراهن زیرین بودند

رائد : کسیکه برای محل و مکان پیدا نمودن جلوتر از قافله میرود

سقی : آب مشروب

حلت : شیرین شد

امرت : تلخ شد

خطبهٔ ۱۵۳

خفاش : شب پره

انحسرت : خسته ومنقطع شد

ردعت : منع نموده و برگردانده است

احق : سزاوارتر

ابین : روشن‌تر

ارانا : بما نشان داد

عشیت : کم نورشد

تستمد : مدد وياری میگیرد

مضی : ادامه دادن براه ، راه رفتن

سبحات : طبقه‌ها ، دانه‌ها

اکن : پنهال نمود ، لانه‌نشین کرد

مکامن : کمینگاهها

بلج : نور و روشنائی

ائتلاق : درخشش آفتاب

مسدلة : آویزان شده وفراافکنده شده

جفون : پلکهای چشم

غسق : تاریکی شب

دجنة : تاریکی شدید

اوضاح : جمع وضح : سفیدی

ضباب : سوسمارها جمع ضب

وجار : لانه و خانه سوسمار و نظایر آن

مآقی : گوشه‌های چشم از طرف بینی

تبلغت : کفایت وقناعت میکند

شظایا : جمع شظیة: پاره‌هرچیز،

شظایا الاذان : نرمهٔ گوش

ریش : موهای نرم‌ونازک‌پرمرغ

قصب : پرهای زمخت مرغ

لمایرقا : رقیق و نازک نشده‌اند

کلام ۱۵۴

اقتصاص : نقل کردن و حکایت نمودن

یعتقل : بند وحبس میکند

مذاقة مریرة : طعم تلخ،چشیدنی تلخ

غلا : بجوش آمد ، غلیان نمود

مرجل : دیگ

یرهب : ترسیده میشود ، ترس داده میشود

تزلف : نزدیک میشود

مقصر : جای قصور و سستی

مرقلین : سرعت کنندگان

مضمار : میدان مسابقه

غایة قصوی : مسافت و هدف نهائی

شخصوا : کوچ وحرکت کردند

ری ناقع : سیرابی‌کامل

لایعوج : کج نمیشود

لایزیغ : منحرف نمیشود

لاتخلقه : او را کهنه نمیکند

رد : تردد و آمد و رفت

ولوج : داخل شدن

بین‌اظهرنا : میان ما است، پشت سرما است

حیزت : برطرف شد ، گرفته‌شد
نبیذ : آب مخصوص میوه‌ها از قبیل خرما و کشمش
سحت : حرام

خطبهٔ ۱۵۵

زاجر : کسیکه بـا فریاد شتر را میراند
شول : شتریکه شیرش کم شده و پستانش بالا کشیده شده است
ارتبك : وارد و بند شد
مفرطین : اشخاص قصور کننده در اطاعت
حششتم: تشویق وتحریک‌شده‌اید
تبعة : نتیجه بد و کیفر کار بد
متـرك : جای ترک وفروگذاری
مرغب : جای رغبت وعلاقه
تفحص : بحث وتفتیش میشود
تشیب : پیر میشود

رصد : مراقب ونگهبان
عیون : جاسوسها
لایکن : پنهان نمیکند
رتاج : در بزرگ
برزتم : آشکار شدید
زاحت : برطرف شد

خطبهٔ ۱۵۶

هجعة : خواب شبانه
انتقاض : بازشدن چیزمحکم
ترحة : غصه و ناراحتی
اولجوا : داخل کردند
عاذر : عذر آورنده
اصفیتم : صاف وخالص کردید
صبر : مادهٔ تلخی است
مقر : زهر
زوامل : شترهـائیکه بآنها طعام و چیزهای خوردنی بارمیکنند
نخامة : اخـلاط سینه ، تنخـم :

اخلاط را بیرون میاندازد

کرالجدیدان : رجوع وبازگشت کند دو تازه (شب و روز)

خطبهٔ ۱۵۷

جوار : همسایه‌گی

احطت : احاطه کردم

جهد : سعی وتلاش

اعتقت : آزاد کردم

ربق : جمع ربقة : بند وطناب

حلق : حلقه‌ها وگرهها

ضیم : ظلم و ستم

اطراق : سر وچشم بزیرانداختن

خطبهٔ ۱۵۸

طرف : نگاه ، نظر

حسیر : خسته : نگـاهش خسته

برمیگردد

مبهور : مغلوب ، کوفته شده

مدخول: مغشوش ، عیب‌ناك

ضمار : طلبی که در پرداخت آن امروز و فردا میکنند

اسوة : اقتداء نمودن

مخازی : کارهای قبـیح و خوار کننده

مساوی : کارهای بد و نـاراحت کننده

وطئت : رام و مهیا شده است

زوی : برطرف شـده ، گـرفته شده

ثمیت : جفت و دوتا نمودی

بقلة : نباتات و سبزیجات

خضرة : سبزی ، رنگ علف

شفیف : پارچه نازك که زیر آن دیده میشود

صفاق : پوست نازك شکم

هزال : لاغری

تشذب: متفرق و ریخته شدن

ثلثت : سه تا نمودی

سفائف : جمع سفیفة : چیز بافته‌شده

خوص : حصیر و بوریا

یتوسد : بالش و متکا میکرد

ادام : خورش ، چاشنی طعام

فاکهة : میوه ، وسیله‌لذت ومزه

ریحانة : گل

یلفته : توجه او را جلب کند

تأس ، تأسی ، متأسی : همه از ماده اسوه بمعنی اقتداء و پیروی نمودن است

مقتص : تبعیت و پیروی کننده

قضم : چیز کمی با نوک دندان گرفتن ، مختصرخوردن

اهضم : خالی‌تر ،معده‌اش خالی‌تر بود

کشح : پهلو

اخمص البطن : شکم خالی

شقاق : پاره شدن ، فاصله گرفتن

محادة : مخالفت نمودن

یخصف : پینه‌دوزی میکرد کفش‌را

یرقع : پاره‌دوزی میکرد لباس‌را

ریاش : وسیله استراحت وتجمل

افك : دروغ و بهتان

سلف : آنکه قبلا گذشته و رفته است

مدرعة : لباس پشمینه

راقع : پاره دوز

الاتنبذها : چرا نمیاندازی آنرا

اغرب‌عنی : دور شو از من

سری : شب راه‌رفتن: موقع صبح میستاید قوم شب راه رفتن خودرا

خطبهٔ ۱۵۹

بادی : ظاهر و نمایان ۲

اغصانها معتدلة : شاخه‌هایش معتدل است باهم‌دیگر مختلف نیست

متدلیة و متهدلة : نزدیک ، چیزیکه در دسترس است

طیبة : نام اصلی مدینه‌منوره است

متلافیة : جبران کننده از تلافی

قمع : ریشه کن نمود

مدخولة : چیز بعداً وارد شده

مفصولة : شرح و بیان شده

تنفصم عروته : بریده و پاره میشود وسیله و دستگیره او

کبوة : لغزش، پای انسان بچیزی برخورد کند و بیفتد

مآب : بازگشت ، محل بازگشت

وبیل : با شدت ، وخیم

مؤدیة : منجر شونده ، رساننده

رهب : ترسانده است

اسبغ : کامل نموده است

شفیق ناصح : مهربان و خیرخواه

تزایلت اوصالهم : متفرق وجدا شده بندهای ایشان

لا یتحاورون : باهم گفتگو ندارند

لا یتجاورون : باهم همسایه گی ندارند

الطریق جدد : راه راست وهموار و رفتنی است

السبیل قصد : راه درست وعادلانه است

کلام ۱۶۰

وضین : کمربند حیوانات ، قلق الوضین کمر بندش مضطرب و غیرمحکم است

سدد : استقامت وراستی، ترسل فی غیرسدد : سخن را میفرستی در راه غیرمستقیم

ذمامة : حمایت و پیمان

صهر : علاقه بین خویشاوندان زن وشوهر

نوط : تعلق و اتصال ، وابستگی

شحت : بخل نمود

معود الیه : کسیکه بازگشت بسوی او است

دع : ترک نما ، ول کن

نهب : غارت و چپاول

صبیح : فریاد بلند شده است

حجرات : بفتح حاء جمع حجرة: بفتح حاء ، اطراف و جوانب

رواحل : جمع راحلة : شتر و اسب سواری

هلم : بیا ، یادکن

لاغرو : جای تعجب نیست

یستفرغ : بطور کامل خالی میکند و میریزد

حاول : قصد نمود

جدحوا : مخلوط و قاطی نمودند

وبیی : وبادار ، وباآور

خطبة ۱۶۱

ساطح : مسطح کننده و گسترنده

مسیل : سیل جاری کننده

وهاد : دره ، زمین گود

مخصب : فراوانی بخش

نجاد : زمین مرتفع

خرت : بزمین افتاد ، سجده نمود

جباه : پیشانیها جمع جبهة

شفاه : لبها جمع شفه : لب

ابانة : جدا نمودن و تمییزدادن

متی : کی بود

حتی : تاکی هست

مم : از چه چیز است ، اصلش مما بود

فیم : در چه چیز است اصلش فیما بود

شبح : سایه نور ، نور ضعیف ، سایه هرچیز

یتقصی : دور میشود

التصاق : چسبیدن

ازدلاف : نزدیک شدن

ربوة : جای بلند ، تپه

یتفیأ : سایه میافکند ، گردش میکند

افول : غروب نمودن

کرور : بازگشت نمودن

ینحل : نسبت میدهد

اقدار : چیزهای دارای قدر و و اندازه

تأثل : ریشه‌دار بودن

منشأ : ایجاد شده

مرعی : رعایت و حفظ شده

بدئت : شروع شده‌ای

من سلالة : من طین : از فشردهٔ گل

لاتحیر : قدرت جواب ورد سؤال نداری

اجترار : کشیدن و در دهان برگرداندن ، مکیدن

ثدی : پستان

کلام ۱۶۲

نقموا : عیب و ایراد گرفتند

استعتاب : درخواست رضایت نمودن

استفرونی : مرا سفیر و واسطه نموده‌اند

وشیجة : اتصال و چسبندگی

یرتبط : بسته میشود

قعر : ته ، طبقهٔ پائین

مرج : مخلوط وقاطی

سیقة : کشیده‌شده، حیوان رام که افسارش گرفته هر جا که دلت میخواهد بکشی

جلال : بزرگی

تقضی : پایان یافتن

یؤجلونی : مرا مهلت دهند

خطبهٔ ۱۶۳

تعقت : صدا کرد

ذرأ : خلق کرد ، آفرید

اخادید : جمع اخدود : شکافها و دره‌ها

خروق : شکافها

فجاج : جمع فج : راه وسیع

رواسی اعلام : کوههای محکم

مرفرفة : بالهایش‌را گشوده است
مخارق : شکافها
منفسح : وسیع و گشاد
حقاق : جمع حق : محل اجتماع دو مفصل ، سر استخوان
عبالة : ضخیم ، سترگ
یسمو : بلند شود ،سمی : بلند شد
خفوق : سرعت و سبکی
دفیف : حرکت دادن مرغ بالهای خود را در هوا
نسق : مرتب نمود
اصابیغ : رنگها : جمع اصباغ : جمع صبغ : رنگ
مغموس : غوطه‌ور ، احاطه شده
لایشوب: مخلوط وقاطی نمیشود
طوق : گردن بند آویخته شده است
نضد : مرتب ومنظم کرده
اشرج قصبه : پهلوی‌هم‌چیده‌است نیهای آنرا (پرهای کلفت آنرا)
مسحب : آنچه از زمین کشیده میشود
طی : پیچیدن لباس و دم مرغ
سمابه : آنرا بلند میکند
مظلا علی رأسه : سایه‌بان میکند بسرش
قلع : بادبان کشتی
داری : آنچه منسوبست به شهر دارین ، چیزیکه در دارین ساخته شده باشد
عنج : کشیده و برگردانده است
نوتی : ملاح : مأمور کشتی
کأنها قلع‌داری عنجه نوتیه : گویا آن پرها بادبان‌داری است که ملاح آنرا کشیده و جمع نموده است
یختال : تکبر میکند
یمیس : ناز وتکبر میکند
زیفان : حرکت دادن دم منظور است
یفضی : عمل جنسی انجام میدهد
دیکة : خروسها جمع دیک

یؤر : جماع وانجام عمل جنسی میکند

ملاقحة : بارور کردن ، آلات لقاح

فحول : جمع فحل : شتر نر

مغتلمة : نری که شهوتش بهیجان آمده باشد

ضراب : عمل جنسی انجام دادن حیوان

احیلك : ترا محول میکنم

یلقح : بارور میکند لقاح : بارور کردن نر ماده را

دمعة : اشگ چشم

تسفح : میریزد

مدامع : کیسه‌ها و محل تولید اشگها

ضفة : کنار نهر و چشم

منبجس : خارج و جاری شونده

تخال : خیال میکنی

قصبه : پرهای او را

مداری من فضة : شانه‌های نقره‌ای

دارات : هاله‌ها و دورهای گردماه

فلذ : جمع فلذه : قطعه و تکهٔ فلز

جنی : چیز چیده و جمع شده

من زهرة کل ربیع : از گل هر بهار

ضاهیت : تشبیه نمودی

موشی : نقش شده : گلدوزی شده

حلل : لباسهای ابریشمی جمع حلة

مونق : چیز عجیب وخیره کننده

عصب الیمن : نوعی پارچهٔ منقش یمنی است

شاکلت : هم‌شکل وشبیه کردی

فصوص : جمع فص : عرقچین، کلاه مخصوص

نطقت : کمربند درست شده ، نطاق : کمربند

لجین مکلل : نقرهٔ مزین شده با جواهرات

مرح : شخص خودپسند

یتصفح : بدقت بررسی میکند

ذنب : دم حیوان

جمال‌سربال : زیبائی لباس

وشاح : گردن‌بند ، حمایل

زقا : صیحه زد

معول : ناله‌کنان ، نالان

قوائم : پاها

حمش : نازک و باریک جمع احمش

خلاسی : خروسی که از پدرومادر هندی و فارسی بدنیا آمده باشد

نجمت : روئیده است

ظنبوب : سر استخوان ساق پا

صیصة : ناخنك اضافی که‌در پشت پای خروس و بعض مرغها میباشد

عرف : موی‌گردن ، یال

قنزعة : کاکل سر

موشاة : منقش شده

مغرز : محل ثبوت ، روئیدنگاه

صبغ‌الوسمة : رنگك وسمه که ابروها را با آن رنگك میکنند

ملفع بمعجر : خود را بمعجر پوشانده و پیچیده است

اسحم : سیاه رنگك

اقحوان : علف بابونه

یقق : بسیار سفید

یأتلق : برق میزند

قسط : سهم وبهره

صقال : صیقلی بودن

بصیص : برق ودرخشش

دیباج : ابریشم

رونق : حسن و زیبائی

ازاهیر : جمع ازهار :گلها

مبثوثة : پخش وپراکنده شده

ینحسر : کشف و جدا میشود

یعری : عریان میشود

تنری : پی‌درپی میآید

تباع : پشت سرهم

ینحت : میافتد ، میریزد

نامی : نموکننده ، روینده

انتلك : بنو نشان میدهد

حمرةوردیة : سرخی گل سرخ ، ورد گل سرخ

صفرةعسجدیة : زردی طلائی ،

عسجد طلا

عمائق : جمع عميقة : ژرفاها

قرائح : جمع قريحه ، يادو خاطر و ذهن

بهر : غلبه نمود

ادمج : جمع نموده ، بهم داخل كرده

ذرة : مورچهٔ ريز

همجة : مگس كوچك

وأى : وعده داده است

عرفت : ناپسند ميشمارد ، ناراحت ميشود

عزفت : منصرف و بی‌ميل ميشود

ذهلت : غافل ميشود ، بوحشت ميافتد

اصطفاق : بهم زده شدن برگ درختان در اثر وزش باد

كثبان : تلها و تپه‌ها

كبائس : خوشه‌های درخت‌خرما كه از شاخه‌های بسيار تشكيل يافته

رطب : تر ونمدار

عساليج : شاخه‌های سبز و نرم

افنان : شاخه‌ها جمع فنن

اكمام : جمع كم : پوشش بيرونی غنچه

تحنی : خميده ميشود

تجنی : چيده ميشود

تكلف : زحمت ومشقت

منية : آرزو ، دل‌بخواه

مجتنی : جمع كننده و چيننده ميوه

نزال : آنهائيكه نشسته‌اند و نازل شده‌اند

افنية : آستانه‌ها جمع فناء

اعسال : جمع عسل

مصفقة : تصفيه شده

مروقة : صاف وخيره كننده

نقلة : از جائی بجائی منتقل‌شدن

زهقت : از بين ميرود

عذق : خوشه‌های درخت خرما

خطبهٔ ۱۶۴

لیتأس : باید اقتداء کند
لیرأف : باید رأفت ومهربانی کند
قیض بیض : پوست بیرونی تخم مرغ
اداح : ریگزار هائی که شترمرغ درآنها تخم گذاشته است
حضان : حفظ و نگهداری شده (منظور جوجه است)
قزع : ابرهای متفرق
خریف : پائیز
رکام : ابرهای انباشته شده
مستثار : محل حرکت برای گرفتن انتقام
سیل الجنتین : سیل دو بـاغ : سیلی که قرآن آنرا «سیل العرم» نامیده است کـه در شهر «سبأ» جاری شد
قارة : زمین مطمئن ومسطح
اکمة : زمین سفت ومرتفع
سنن : جریان سیل منظور است
رص طود : منظمی کوه ، طود : کوه
یدغدغ : متفرق میکند، میغلطاند
بطون اودیة : دره‌ها
یذوبن : حتما آب میشود
الیة : دنبه گوسفند
تهتم : سرگردان شدید
متاه : حیران وسرگردان شدن
ثقل فادح : بار بسیار سنگین

خطبهٔ ۱۶۵

اصدفوا : اعراض کنید
شد : بست ومحکم نمود
معاقد : محل گره زدن
بقاع : جاها و مکانها جمع بقعة
بهائم : چهارپایان جمع بهیمه

کلام ۱۶۶

اجلب : لشگر کشی نمود
ثارت : قیام نموده است
عبدان : غلامان جمع عبد
التفت : قاطی شده ، منضم گشته
خلالکم : میان شمایند
یسومون : معامله و رفتار میکنند
یهدأ : خاموش و آرام میشود
مسمحة : براحتی و آسانی
تضعضع : ویران میکند، بحرکت میآورد
منة : بضم میم ، قدرت وقوه
وهن : ضعف و سستی
آخرالدواءالکی: آخرین علاج و مداوا داغ نهادن است

خطبهٔ ۱۶۷-۱۶۸

مبتدعات : چیز های نو آور ؛ بدعتها
مشبهات : چیزهائی که شبیه بحق شده‌اند
ملومة : سرزنش شده از ملامت است
مستکره : مجبورشده
یأرز : برمیگردد ، کشیده میشود
تمالأوا : اتفاق نموده‌اند:همدیگر را یاری کرده‌اند
فیالة : ضعف و سستی
افاءالله : خدابرگردانددوغنیمت داده
نعش : رونق دادن ، بالابردن
رائد : کسیکه برای پیدا کردن محل باآب وعلف پیش قافله‌میرود
مساقط الغیث : جاهائی‌باران‌افتاده، باران باریده

کلاء : علف ، چراگاه

معاطش : جاهای عطش، جاهائی که آب نیست

مجادب : محل قحط ازماده جدب

خطبهٔ ۱۶۹

مغیض : محل فرو رفتن وپنهان شدن آب

مختلف : محل آمد و رفت

سبط : امت و گروه

قرار : آرامگاه

مدرج : محل سیر وحرکت

اوتاد : میخها جمع وتد

جنبنا : ما را دور بدار

ذمار : عهد و پیمان ، چیزیکه حفظ آن لازم است

ثائر : غیرت نشان دهنده، شخص غیرتمند

اهل حفاظ : کسانیکه عهدو امانت و وظائف دینی و انسانی خود را حفظ و مراعات میکنند

خطبهٔ ۱۷۰

لاتواری : نمیپوشاند ، پنهان نمیکند

قرعته : او را کوبیدم ، محکوم کردم

هب : بهیجان آمد ، بسرعت چیز های مهمل میگفت

یجرون : میکشیدند

حبیس : حبس شده، زندانی‌شده

قتل صبر : آنستکه کسی را گرفته و نگهدارند و آنقدر زخم بزنند تا بمیرد

غدر : حیله و مکر

خطبهٔ ۱۷۱

شغب : فتنه و فساد افکنی کند

استعتب : درخـواست رضـایت میشود

تواصی : همدیگـر را سفـارش میکنند

قفوا : بایستید

تبینوا : تحقیق و کشف کنید

خنین : گریه کردن مخفی

زوی : گرفته و پنهان شده است

کلام ۱۷۲

متجرد : کسیکـه شمشیر کشیده است

یوازر : یاری میکند

ینابذ : جنگ و تیراندازی میکند

منهنهین : دور کنندگان

یرکد : ساکت و آرام می‌شود

معاذیر : عذرها و معذرتها

خطبهٔ ۱۷۳

نعم : چهارپایان مثل شتر و گوسفند

اراح : آزاد فرستاده است

سائم : شبان ، کسیکـه حیوانـرا بچراگاه برده است

مرعی : چراگاه

وبی : باوبا

مشرب : محل آب ، آبشخور

دوی : دردآور ، مرض زا

مدی : کارد بزرگ

شبع : سیری از طعام

مولج : محل ورود

مفضی : کسیکه رازیرا پنهانی به دیگری میسپارد

مآل : محل بازگشت ، عاقبت کار

افرغ : بطور کامل ریخت

احث : تشویق میکنم

اتناهي : خودداری میکنم ، نهی پذیری میکنم

خطبهٔ ۱۷۴

محاب : دوست داشتنی‌ها

حفت : پوشیده وپیچیده شده‌است

مکاره : چیزهای دل نخواه

کره : ناپسندی ، نارضایتی قلبی

قمع : ریشه‌کن نمود

ظنون : متهم ، ضعیف

زاری : عیب‌گیر، سرزنش‌کننده

تقویض : خیمه را جمع کردن

ادواء : مرضها جمع داء : درد

لأواء : شدت و سختی

محل : سخن چینی نمود ، عیبها را گفت

حارث : زراعت کننده

مبتلی : امتحان شده و گرفتار

استغشوا : خیانت کار بدانید ، متهم کنید

حجیج : حجت آور ، مدافع

تورد : بتدریج وارد شد

تهزیع : شکستن و ازبین بردن

تصریف : تغییردادن

ابدی : آشکار کرد

وارا : پنهان نمود

نقي : پاک و پاکیزه

راحة : کف دست

ضرستم : بداندن زدید : امتحان کردید

ناسون : فراموشکاران

متناسون : آنهائیکه خود را بفراموشکاری زده‌اند

هنات : جمع هنة : چیزهای کم وکوچک منظور گناهان صغیره است

سیاط : تازیانه‌ها جمع سوط

کلام ۱۷۵

یجعجع : میخوابد واقامت میکند
تبع : پیرو وتابع
تاها : حیران شدند
هواهما : دل بخواه ایشان
اعوجاج : کجروی و کجرفتاری
ثقة : منظور دلیل اطمینان بخش است

خطبهٔ ۱۷۶

یحوی : شامل میشود، دربرمیگیرد
یعزب : مخفی و پنهان میشود
سوافی : جمع سافیة : بادیکه خاک و برگ را پخش میکند و میپاشد
دبیب : حرکت کردن ، راه رفتن
نمل : مورچه
صفا : سنگ بزرگ صاف و صیقلی
مقیل : خوابگاه ، خواب
دخلة : باطن و درون
معتام : انتخاب شده
موضحة : روشن شده از مادهٔ وضوح
اشراط : علامتها و نشانه‌ها
مجلو : جلایافته و کشف شده
غربیب : سیاهی شدید
مخلد : تکیه و اعتماد کنندد
غض : طراوت وتازگی و شادابی
اجترحوا : گناه کسب کرده‌اند و مرتکب شده‌اند
نقم : جمع نقمة : غضب وبلا
فزعوا : ازترس فرار کردند
وله : عشق و علاقه
شارد : چیزرمیده از دست رفته
ملتم : میل کردید ، کج شدید
جهد : سعی وتلاش

کلام ۱۷۷

ملامس : لمس کننده و متصل شونده

مباین : جدا شونده

روية : فکر وتدبر کردن

جارحة : اعضاء کارکن مثل دست و پا

حاسة : منظور چشم است که از حواس ظاهری میباشد

تعنو : ذلیل میشود ، تعظیم میکند

تجب : باضطراب میافتد

خطبهٔ ۱۷۸

خضتم : داخل کارهای باطل و بیهوده میشوید

حوربتم : بجنگ و جهاد دعوت شدید

خرتم : صدا میکنید، صدای گاو درمیآورید

اجئتم : آورده شوید

مشاقة : کارسخت

نکصتم : بعقب برمیگردید

قالی : دشمن دارنده

تشحذ : تیز و تند میکند

تریکة : بجامانده و باقی مانده

دارست : خواندم و فهماندم و درس دادم

فاتحت : گشودم ، محاکمه نمودم

حجاج : اقامهٔ حجت نمودن، دلیل آوردن

سوغت : گوارا نمودم ، ازگلوی شما پائین کردم

مججتم : ازدهان میانداختید

اقرب‌به : چقدر نزدیک است

مؤدب : معلم و تربیت کننده

ابن‌النابغة : منظور عمروبن‌عاص است

کلام ۱۷۹

امنوا : مطمئن و خاطر جمع شدند

قطنوا : اقامت نمودند ، منزل گزیدند

جبنوا : ترسیدند

ظعنوا : کوچ کردند و رفتند

اشرعت : متوجه شود

اسنة : نیزه‌ها جمع سنان

صبت : ریخته شد ، فروریزد

هاماة : سرها جمع هامة

استفل : وادار به فرار کرد

متبری : بیزاری کننده

متخل : (متخلی) خالی شونده ، خلوت کننده

ارتکاس : منقلب شدن ، غوطه‌ور گشتن

صد : اعراض نمودن، مانع شدن

جماح : سرکشی نمودن

خطبهٔ ۱۸۰

ثفنة : پینه زانوی شتر که در اثر اصابت بزمین تولید میشود

مصائر : جمع مصیر : بازگشت

راج : امیدوار

مؤمل : آرزوکننده

طول : فضل و احسان

خنع : ذلت و تواضع نمود

مذعن : یقین کننده

لاذ : پناهنده شد

یتعاور : دست بدست میگیرد

موطدات : چیزهای محکم شده

سند : تکیه‌گاه

متلکئات : توقف کنندگان

مبطئات : تاخیرکنندگان

مصعد : محل بالارفتن

ادلهمام : تاریکی غلیظ

سجف : پرده و پوشش

حنادس : شب تاریک جمع حندس

متطأطئات : سربزیر افکنده‌ها ، زمینهای گود وپست

یفاع : تل ، زمینهای مرتفع

سفع : کوههای مایل برنگ قرمز

یتجلجل : رعد سروصدا میکند

انواء : جمع نوء : عربها ۲۸ ستارهٔ معروف را درنظرداشتند که در هرسیزده شب یکی غروب و درمقابل آن دیگری طلوع میکرده وبا پایان‌یافتن حرکات این ستاره‌ها سال هم بپایان میرسید

طلوع وغروب هرستاره‌ای را درباریدن باران مؤثر میدانستند و به هر یکی از آن ستاره‌ها نوء میگفتند که مجموع انواء میشود

انهطال : باشدت‌فروریختن باران

مسحب : جائیکه خود را روی‌آن میکشد

مجر : جائیکه دانه را روی‌آن میکشد

نائل : بخشش و عطا

این : مکان ، کجائی

ازواج : دراینجا بمعنی مثل‌ونظیر است

لهوات : جمع لهات:زبان کوچك

صف : تعریف و توصیف کن

مرجحن : کسیکه از سنگینی جثه باین طرف و آنطرف تمایل کند

متولهة : حیران وسرگردان

طعمة : خوردنی

قسی : جمع قوس : کمان تیراندازی

نبال : جمع نبل : تیر

مدائن : شهرها جمع مدینه

اطفئوا : خاموش نمودند

مدنوا : شهرساختند

مغترب : غریب شده ، کسیکه غربت اختیارنموده

عسیب‌ذنب : اصل وریشه‌دم‌حیوان

جران : قسمتی از گردن شتر که

متصل ببدن است

بثثت : پخش کردم

حدوت : به پیش راندم وحرکت دادم

لم تستو ثقوا : جمع نشدید ، بیکدیگر منضم نگشتنید

ازمع : حرکت خود را سریع نموده است

ترحال : کوچ کردن

یسیغون : از گلو فرومیبرند

رنق : آب آلوده

نظراء : جمع نظیر : مثل و مانند

ابرد : باقاصد فرستاده شد

اوه : کلمه‌ای‌استکه درمقام اظهار درد و ناراحتی گفته میشود

رواح : حرکت کردن ، راه‌رفتن

تختطف : میرباید ، می‌قاپد

خطبهٔ ۱۸۱

منصبة : خستگی و ناراحتی

غطاء : پرده و پوشش

مصاح : صحت وعافیت

استحمد : طلب و درخواست حمد نموده است

لم یخف : پنهان نکرده است

رجع قول : برگرداندن سخن ، تکرار نمودن حرف دیگران

تقلب : حرکات و تغییرات

یوشك : امیداست، نزدیک‌است

یرهق : احاطه کند

شوکة : خار

عثرة : لغزش و بزمین خوردن

تدمی : خونی میکند

رمضاء : گرمای زیاد

ضجیع : همخوابه

حطم : خرد میکند ومیکوبد

تو ثبت : میپرد ، به آن ور و این ورمیافتد

یفن : شیخ بزرگ، پیرفرتوت

لهز : مخلوط شده است

قتیر : پیری

نشبت : بند شد

جوامع : جمع جامعه : زنجیر و بند

تغلق : بند شود

اضمروا : شکمها را لاغر کنید

جادوا : بخشش و احسان کنید

قل : نداری ، کم‌داری

ازارهم : بزیارت ایشان فرستاد

حسیس : صدای آهسته

لغوب : بشدت خسته شدن و از کار افتادن

صان : حفظ نمود

خطبهٔ ۱۸۲

اثرم : کسیکه دندان جلویش افتاده است

ضئیل : لاغر و ضعیف

نعر : صدا کرد و فریاد زد

نجمت : روئید ، بالا آمد

ماعز : بز

خطبهٔ ۱۸۳

لاتحوی : شامل نمیشود ، در بر نمیگیرد

وسم : داغ و نشان نهاد

مشاعرة : درک از راه حواس

فلج : غلبه ، بالابودن سخن حق

امراس : طنابها

متینة : محکم و بادوام

مدخولة : عیب ناک و ناقص

بشر : جمع بشرة : ظاهر بدن

دبت : حرکت کرد و جنبید

صبت : علاقه‌مند شد، عشق‌ورزید

جحر : لانهٔ حشرات

صدد : برگشت و بازگشت

صفا : سنگ صاف وصیقلی

یابس : خشک و بی‌شکاف

جامس : جامد وسفت

شراسیف : پرده‌های میان‌دنده‌های پهلو

قلال : جمع قلة : سر کوه

لم یلجأوا : تکیه‌واعتماد نکرده‌اند

اوعوا : یادگرفته و حفظ کرده‌اند

قمراوین : مانند ماه ، ماهوش

نابین : دو دندان پیشین

تقرض : با دندان میخورد ، میبرد

منجل : داس

یرهبها : از آن میترسد

ذب : دفع و منع نمودن

نزوان : جست و خیزها

اصبعامستدقة : انگشت نازک

یعنو : خضوع وتواضع میکند

قیاد : کشش و اطاعت

ندی : تری و رطوبت

یبس : خشکی

انهطلت دیمها : بشدت فرو ریخت باران آنرا

بل : تر کرد

جفوف : خشکی

جدوب : بی‌علفی زمین در اثر نبودن باران

خطبهٔ ۱۸۴

کیفه : باو چگونگی قائل شده است

عنی : قصد کرد

صمد : اراده نمود و منظور کرد

مصنوع : مخلوق وآفریده شده

حول فکرة : گردش و جولان فکری

لاترفده : او را یاری نمیکند

مشعر : محل و اسباب شعور و احساس ،

تشعیر مشاعر : آفریدن شعور

بهمة : سیاهی و تاریکی

صرد : سرد و سرما

متدانیات : چیز های نزدیک بهم

لایحول : تغییر نمیپابد

افول : غروب کردن و ازبین‌رفتن
تقل : برمیدارد ، بلند میکند
یتکافأ : مساوی ومثل هم میشود
ارساها: آنرا محکم‌وبرقرارنمود
تهافت : سقوط کردن وفروریختن
انفراج : پاره وجدا شدن
استفاض : بشدت جاری نمود
خد : شکافت
مراح : حیوانیکه در خوابگاه است
سائم : حیوانیکه درچراگاه است
متبلدة : کودن و بی‌فهم
اکیاس : زیرکها
خاسئی : ذلیل و رانده شده
یتکأد : بزحمت میافتد ، سخت میشود
لم‌یؤد : سنگینی نکرده است
تمکاثر : مثلی که باکثرت افرادمیخواهد غلبه کند
مثاور : حمله کننده و قیام برعلیه کننده
لم‌یمله : اورا خسته وملول‌نکرده است
اتقن : محکم نمود

خطبهٔ ۱۸۵

اهون : آسانتر و راحتتر
احراج : احساس ناراحتی وگناه
یعض : بدندان میگیرد ، زخمی میکند
قتب : پالان شتر
عازب : شانه حیوان سواری
لاتصدعوا : شکاف ایجاد نکنید
غب : نتیجه ، ما بعدکار
فورنار : بالارفتن شراره‌آتش
امیطوا : خود را کنارکشید
سنن : راه

خطبهٔ ۱۸۶

بلاء : امتحان نمودن بادادن نعمت

اعورتم: عیبهای خود را ظاهر کردید

اقلال : کم کردن

موتی : مرده‌ها

صرعت : برمین زد ، کشت

استتموا : تکمیل وتمام کنید

کلام ۱۸۷

عواری : جمع عاریة : چیزیکه موقتی بانسان داده شده است

قفوا : بایستید ، منتظرشوید

مستسر : پنهان کننده از کلمه سر

معلن : آشکار کننده

استضعاف : بضعف و ناتوانی واداشتن

لایعی : حفظ نمیکند

احلام رزینة : عقلها و افکار باوقار وسنگین

تشغر برجلها : پایش را بلند کند

تطأ : پایمال کند و راه میرود

خطبهٔ ۱۸۸

لایثنیه: او را منصرف نکرد

معقل : پناهگاه ، قلعه

ارماس : قبرها جمع رمس : قبر

ابلاس : مأیوسی ، و غصه

مطلع : محل اطلاع ، جائیکه ارضاع عالم آخرت از آنجا دیده میشود (عالم برزخ)

روعات: جمع روعة : نگرانی همراه با ترس

استکاك: بهم خوردن دو چیز ، کرشدن در اثر صداها

ردم : سد و مانع شدن
صفیح : سنگ عریض ، روی زمین
افراط : جمع فرط : نشانه و علامت ، آنکه جلوتر رفته است
اناخت : شتر را خواباند
انصرمت : تمام شده وبریده شده است
رث : کهنه و فرسوده
غث : لاغر
لجب : سروصدا، غیظ واضطراب
لهب : شراره آتش
متأجج : شعله‌ور است
خمود : خاموشی آتش
ذاك‌وقودها : با شدت است شعله و اشتعال آن
غم‌قرارها : تاریک است ته‌آن
حامیة‌قدورها : بسیار گرم و داغ است دیگهای آن
فظیعة : دردناک
زحزحوا : دور وکنار شده‌اند

مثوی : مکان و جایگاه
ارعوا : مراعات کنید
یفوز : کامیاب میشود
عثرة : لغزش و گناه

خطبهٔ ۱۸۹

فاشی : پخش ومنتشر شده
جد : عظمت وبزرگواری
تؤام : جمع توأم : دوقلو (بسیار ومتصل بهم)
احتذاء : مطابق نمودن ، اقتداء کردن
حضرة ملأ : حضور بزرگان و اشراف
یضربون‌فی‌غمرة : غوطه میزدند درموج نادانی
قادتهم ازمة‌الحین : میکشید ایشان را لجامهای هلاکت
استغلقت : قفل‌زده‌شده‌بود

رین : چرک و کثافت

مستودع : محل ودیعه و امانت

لم تبرح : ثابت است

عارضة : عرضه کننده ، نشان‌دهنده

غابرین : باقیمانده‌ها

اسدی : عطا وبخشش نمود

اهطعوا : سرعت کنید ، گردن خود را دراز کنید

کظوا : ممارست وعادت کنید

اعتاضوا : عوض کنید

ایقظوا : بیدار کنید

ارحضوا : بشوئید

حمام : مرگ

صونوا : نگهدارید و حفظ کنید

نزاه : پاکان و بریئان

ولاه : جمع واله : عاشق ومشتاق

لاتشیموا : به ابر نگاه نکنید که بکجا میبارد

لاتفتنوا : فریفته نشوید

اعلاق : چیز های بند شدنی ، چیزهای نفیس

خالب : برق‌خالی و فریبنده

محروبة : جنگ زده و از دست رفته

متصدیة : زنیکه خود را بمردان نشان داده و جلب نظر میکند

عنون : ظاهر ونمایان شونده

جامحة : سرکشی کننده

حرون : اسبی که اگر وادار به حرکت کنند میایستد

مائنة : دروغگو

خؤون : خیانت‌کار

جحود : انکار کننده

کنود : کفران نعمت کننده

عنود : باعناد و دشمنی

صدود : قهر وجدائی کننده

حیود : رمنده و میل کننده

میود : مضطرب

نهب : غارت و چپاول

عطب : هلاکت

علی‌ساق : روی پایند

سیاق : رانده‌شدن‌وحرکت کردن

مهارب : جمع مهرب : محل فرار
اسلمت : ترک نمود ، تحویل داد
لفظت : دور انداخت
اعیت : عاجز و درمانده نمود
محاول : حاذق بودن ، روشن بینی
معقور : زخمی شده
لحم مجزور : گوشت پوست کنده شده
شلو : جثه و بدن
مسفوح : خون ریخته شده
عاض علی یدیه : دست بدندان گزنده است
صافق بکفیه : کسیکه دو دست خود را بهم میزند
مرتفق بخدیه : رویش را ببازوان و آنها را بزانوها تکیه داده است
زار علی رأیه : عیب گیرنده است برای خودش
غیلة : غافلگیر کردن، ترور نمودن
لات حین مناص : نیست موقع چاره و فرار
بال : یاد و خاطره

خطبهٔ ۱۹۰

قاصعة : تحقیر کننده ، بر طرف کننده عطش
حمی : قورق ، محل قدغن شده
اختبر : امتحان نمود
ادرع : بخود زره نمود
خلع : از سر بیرون کرد
تذلل : ذلت و تواضع نشان دادن
مدحور : رانده شده
یختطف : میرباید
یبهر : غلبه و خیره میکند
رواء : خوبی قیافه، خوش منظر
عرف : بوی خوش
خفت البلوی : سبک میشد امتحان و گرفتاری
جهده الجهید : تلاش بسیار و

سخت او
سني : سال‌ها در اصل سنين بود
هوادة : نرمی و رخصت
يعديكم : بشما سرايت دهد
يستفزكم : شما را بحركت آورد
فوق : به کمان نهاده و آماده کرده است
اغرق : کامل و بطورتمام زه کمان را کشیده است
قذف : انداختن ، بهتان گفتن و نسبت ناروا دادن
رجم : سنگ انداختن
فرسان : اسب سواران
جامحة : سرکشی کننده
طماعية : طمع و آز
نجمت : طلوع کرد ، نمایان شد
استفحل : قوت یافت
دلف : روی آورده ، حمله کرده
اقحموكم : شما را ناگهانی وارد کرده‌اند
ولجات : پناهگاهها

ورطات : موجهای هلاك كننده
اثخان الجراحة : غليظ نمودن زخم
حز : بريدن
حلوق : جمع حلق : گلو
دق : كوبيدن
مناخر : جمع منخر : بينی
خزائم : جمع خزيمة : حلقه‌بينی لجام
قدح : زدن چخماق بسنگ چخماق
متألب : لشكر جمع كننده، تحريك بر عليه كننده
مناصب : ظاهر كننده عداوت
حد : تيزی ، دم شمشير
يقتنصون : شكارميكنند ، قنص: شكار
بنان : انگشتان
حومة : محل اجتماع
كمن : پنهان شده
نخوات : جمع نخوة : تكبر
نزعات : تحريكات
نفثات : دمها و دميدنها

مسلحة : مرز ، پایگاه

امعنتم : مبالغه کردید

مصارحة : روشن ونمایان کردن

ملاقح : وسیله تلقیح و باروری

شنآن : کینه وعداوت

منافخ : دمنده‌ها و پتکها

اعنقوا : پنهـان شدنـد ، دست بگردن شدند

حنادس : جمع حندس : تاریکی شدید

مهاوی : محل سقوط ، زمینهای پست

ذلل ـ سلس : رام ومطیع

هجینة : کارقبیح‌وقباحت

آلاء : نعمتها

اعتزاء : نسبت دادن

ادعیاء : کسانیکه بغیرپدران خود نسبت داده میشوند ، مردمان پست

احلاس : پلاسها

یصول : حمله میکند

استراق : دزدیدن

مرمی : محل تیراندازی ، نشانه

مثاوی : جایگاهها جمع مثوی

طوارق : حادثه‌های کوبنده‌ها

الصقوا : چسباندند

عفروا : بخاك مالیدند

خفضوا : پائین آوردند

مخمصة : گرسنگی وقحطی

مجهدة : زحمت و مشقت

مدارع : جمع مدرعة : لباس بالا پوش ، جبه

اساور : بازوبندها

خصاصة : فقر و احتیاج شدید

لا ترام : قصد نمیشود : کسی قصد مقابله نکند

لا تضام : مغلوب نشود

تشد : بسته ومحکم میشود

عقدالرحال : گرههای بارهای سفر

لا یشوب : مخلوط نمیشود

شائبة : مخلوط شونده

اجزل : کاملتر

اوعر : جای سخت‌تر

نتائق : جمع نتیقة : محل مرتفع

مدر : کلوخ
رمال‌دمثة : ریگهای بسیار نرم
وشلة : چشمهٔ کم آب
خف : پاهای شتر وفیل
حافر: پاهای اسب و قاطر
ظلف : پاهای گاو و گوسفند
یثنوا اعطافهم : بر گردانند توجه خود را
نحوه : بسوی آن
مثابة: محل باز گشت
منتجع‌اسفار: محل منفعت مسافرت
مفاوز : جمع مفازة : صحرا
قفار : جمع قفر : بیابان بی‌آب وعلف
سحیقة : دور ، بامسافت زیاد
یهزوا : حرکت دهند
یرملون: از مادهٔ رمل : نوعی راه رفتن
نبذوا السرابیل : پیراهنهارا دور انداخته‌اند
وراء ظهور : بمعنی پشت سر
شوهوا: بد قیافه نموده‌اند
اعفاءالشعور : باقی گذاشتن و نتراشیدن موها
تمحیص : خالص وجدا شدن
جم‌الاشجار : پردرخت
دانی‌الثمار : میوه های نزدیک و دسترس
ملتف‌البنی: بناهای بهم چسبیده و پیچیده
برةسمراء : گندم خوب
اریاف محدقة : زمینهای خوب و پرباغ
عراص : جمع عرصة : زمین باز وبی‌ساختمان
مغدقة : محل پر آب
مجاهدة : تلاش کردن
معتلج : تلاطم امواج‌شک دردل
یتعبد : به بندگی و امیدارد
ضروب : انواع و اقسام
مکاره : چیزهای ناپسند
ابواب‌فتح : درهای باز و وسیع

مصیدة : وسیله صید و شکار
مساورة : حمله‌نمودن وسوارشدن
ما تکدی: از تاثیر نمیافتد
لا تشوی : خطا نمیکند
مقل : ندار وفقیر
طمر : لباس کهنه
حرس : حفظ ونگهداری نمود
خیلاء : تکبر و خیالبافی
تعفیر : روبخاک مالیدن
عتاق‌الوجوه : روهای نرم‌وعزیز
تصاغر : کوچکی نشان دادن
متون : جمع متن : پشت
قدع : جلوگیری کردن
تمویه : آراستن‌ظاهر ، جلوه‌گر نمودن ظاهرچیزی
تلیط : میچسبد
تفاضلت : بهمدیگر برتری یافته است
مجداء : اشخاص‌شریف وبا نسب
نجداء : اشخاص‌شجاع وباشهامت
یعاسیب : جمع یعسوب : بزرگ قوم و جمعی
اخطار : چیزهای با ارزش جمع خطر : ارزش
جوار : همسایگی و پناهندگی
ذمام : عهد و پیمان
تحاض : همدیگر را تشویق کردن
فقرة : ستون فقرات
اوهن : سست نمود
تضاغن : پرکینه شدن
تشاحن : پرشدن از حسد
تدابر : پشت‌کردن بهم
تخاذل : یاری نکردن و تنها گذاشتن
جرعوا : جرعه جرعه نوشاندند
مرار: تلخیها
لم تبرح : ثابت بود
املاء : جمع ملأ : بزرگان و اشراف قوم
متناصرة : یاری‌کننده همدیگر
متحارب : با هم جنگ‌کننده
اکاسرة : جمع کسری : شاهان

ایرانی قدیم

قیاصرة : جمع قیصر : پادشاه چین

یحتازون : جمع وجلب میکردند

ریف : جاهای خوش آب و هوا

منابت : محل رویش علف

شیح : علف مخصوص

مهافی الریح : محل ورزش باد

نکد : شدت و دشواری

دبر : پشت حیوان

لایأوون : پناهنده نمیشوند ، منزل نمیکنند

یعتصمون : خود را حفظ میکنند

ازل : شدت و سختی

بنات موأودة : دختران زنده بگور شده

مشتوتة : متفرق و پراکنده شده

عوائد : جمع عائدة : منفعت

فکهین : حظ کنندگان

تربعت : برقرار وبرپا شد

آوتهم : ایشانرا پناه ومنزل داد

یمضون : نافذ واجراء میکنند

لاتغمزلهم قناة : نیزۀ ایشان فشرده نمیشد (کسی نمیتوانست دست ایشانرا فشرده و نیزه را از آن بستاند)

لاتقرع لهم صفاة : کوبیده نمیشد تخته سنگ ایشان (محیط ایشان زیر پای دشمن کوبیده نمیشد)

نفضتم : شل کردید ، دست بر داشتید

ثلمتم : رخنه وارد کردید

اعراب : کسانیکه از حقائق ومعارف اسلام بی اطلاعند و روح ایمان بقلبشان وارد نشده است

تکفئوا : زیرورو کنید

مقارعة بالسیف : کوبیدن با شمشیر

لاتستبطئوا : دور نشمارید ، تأخیر افتاده نپندارید

دوخت : ضعیف و ذلیل نمودم ، درهم کوبیدم

ردهة : شکافی در کـوه ، شیطان ردهه عبارتست از ذوالثدیه رئیس خوارج

صعقة : غشی نمودن در اثر صیحه، یا خود صیحهٔ هولناك

وجبة : اضطراب قلب

کرة : حمله وبازگشت برای حمله

اديلن : دولت را از ایشان میگیرم

تشذر : متفرق شدن

کلاکل : سینه‌ها منظور بزرگـان است

نواجم القرون : شاخهای رونده

یکنفنی : مرا پناه میداد

یشمنی عرفه : میبویاند بمن بوی خوش خود را

خطلة : خطا ولغزش در کار

فطیم وفصیل : بچه جدا شده از شیر

تجاور : مجاورت و همسایه گی میکرد

حراء : نام کوهی است درنزدیکی مکه که رسول اکرم پیش ازبعثت بآنجا برای خلوت وعبادت میرفت

اشم : می‌بوئیدم ، استشمام میکردم

رنة : ناله وصدای درماندگی

تنقلع : کنده شود

عروق : ریشه‌ها

تفیئون : برمیگردید

یطرح : انداخته میشود

قلیب : چاه ، منظور چاه بدراست

دوی : جنبیدن،صدای نرم وآهسته

قصف : بال شکننده

مرفرفة : بال گشوده

یعنوننی : مرا قصد میکردند

عمار : آبادکنندگان جمع عامر

لایعلون : بلندی نمیکنند

لایغلون : خیانت نمیکنند

خطبهٔ ۱۹۱

تثاقل : سنگینی نمود

عزم : قسم‌داد
رخاء : فراوانی و راحتی
مأمونة : دارای امنیت و آرامش
نحیفة : لاغر و ضعیف
مربحة : سودمند
فدوا : گشودند و آزاد نمودند
ترتیل : آرام آرام و شمرده خواندن
یستثیرون : زیر و رو میکنند ، برمیانگیزند
رکنوا : اعتماد وتمایل میکنند
تطلع : گردن دراز کردن برای دیدن چیزی
اصغوا : گوش فرا میدهند
زفیر : صدای اول شعله وری آتش
شهیق : صدای بلند
حنوا : خم نموده‌اند
فکاك : آزاد نمودن ، گشودن از بند
برأ : تراشیده ودرست کرده‌است

قداح : تیرهای تراش نشده
خولط : عقلش بچیزی مخلوط شده
زکی : ستایش شود
قصد : میانه روی
تحرج : دوری کردن، گناه‌شمردن
استصعبت : سخت و چموش و نافرمان شود
زهادة : بی‌میلی بدنیا
منزور : کم شده
حریز : محفوظ و مصون
مکظوم : مهار شده
لایحیف : ظلم نمیکند
لاینابز : لقبهای بدبکسی‌نمیدهد
لم‌یغمه : غمگین نمیکند ، قیافه غمناك نمیگیرد
صعق : غش کرد
مهلا : ساکت وآرام باش

کلام ۱۹۲

ذاد : حفظ و دفع نمود
خاض : غوطه‌ور شد
تلون : رنگ برنگ شد
ادنون : نزدیکان
تألب : اجتماع نمود
اقصون : دورها ، اجانب
اسحق المزار : دورترین زیارتگاه
زالون : لغزش کنندگان
مزلون : لغزش دهندگان
یعمدون : تکیه میدهند
یرصدون : کمین میکنند
دویة : مریض و پردرد
صفاح : روی و رخسار
نقیة : پاک و پاکیزه
یدبون : میجنبند و بحرکت میآورند
داء عیاء : مرض عاجز کننده اطباء
مؤکدوا البلاء : زیاده کنندگان گرفتاری
مقنطوا الرجاء : مأیوس کنندگان امید
صریع زمین : افتاده و کشته شده
شجو : غم و غصه
یتقارضون : بهم دیگر قرض میدهند
الحفوا : در سؤال اصرار میکنند
عذلوا : سرزنش و ملامت کنند
ینفقوا : رائج کنند
اعلاق : چیزهای پرقیمت
یوهمون : بخیال میاندازند
هونوا : آسان نشان داده‌اند
اضلعوا : کج و باریک نموده‌اند
لمة : گروه و دارودسته

خطبة ۱۹۳

مقل : جمع مقلة : پیه چشم که شامل سیاه و سفیدی است
ردع : منع و دور کرد

خطرات : خطورهـا ، فکرهای گذرا

هماهم : اهتمامها ، قصدها

دارسة : کهنه شده بود

طامسة : محو شده بود

صدع : شکافت ، روشن نمود

قصد : عدالت ، میانه روی

استفتحوا : درخواست گشایش کنید

استنجحوا : درخواست نجات و روای حاجت کنید

استمنحوا : درخـواست عطـا و بخشش نمائید

لایثلمه : او را شکست نمیدهد

حباء : بخشش

لاینفد : تمام نمیشود

لایستقصیه: اورا بپایان نمیرساند

لایلویه : او را کج ومایل نمیکند

لایلهیه : او را مشغول نمیکند

لاتحجزه : او را حـایل و مانـع نمیشود

لاتجنه : او را نمیپوشاند و پنهان نمیکند

تأی : دور شد

دان : پاداش وجزا داد

لم‌یدن : جزا داده نشد

لم‌یذرأ : نیافرید

کلال : خستگی و کند شدن

تؤل : بازگشت میدهد

اکنان : محل سکونت واختفاء

دعة : آرامش و راحتی زندگی

صروم : دسته وگروه شتران

عشار: شتران ده ماهه آبستن

تزهق : از بین میرود

تبکم : لال میشود

شم‌الشوامخ: کوههای بلند و بالا

صم‌الرواسخ : کوهها وسنگهای سخت ومحکم

سراب: آب نما

رقرق : مضطرب

معهد : جای آباد

قاع‌سملق : صحرای مسطح

حمیم : دوست بسیار گرم و صمیمی

خطبهٔ ۱۹۴

تنغیض : آلوده شدن بغصه ، شکسته شدن شادیها
ظاعن : کوچ کننده
قاطن : سکونت کننده
بائن : جدا شونده
وبق : هلاک شونده
مستدرك : جبران شده
لدنة : نرم و آماده کار
منقلب : محل انقلاب ، جای انتقال
فسیح : با وسعت و باز
ارهاق : سریع شدن

کلام ۱۹۵

مستحفظ : کسیکه حفظ و نگهداری چیزی باو سپرده شده است
مواساة : دیگری را با خود در چیزی شریک قراردادن
تنکص : به عقب برمیگشت
ابطال : جمع بطل : پهلوان
نجدة : شجاعت و برتری
امررت : مروردادم، دست کشیدم
ضجت : بناله در آمد
افنیة : جمع فناء : آستانه و جلو و اطراف خانه
هینمة : صدای آهسته (زمزمه)
وادرینا : دفن کردیم، درزمین پنهان کردیم
مزلة : لغزشگاه

خطبهٔ ۱۹۶

عجیج : ناله نمودن
نینان : جمع نون : ماهی
غامرات: پرموج : و پوشنده
معاد : بازگشت ، محل بازگشت
نجاح: روا شدن حاجت
مرامی : محلیکه انسان خسود را بآنجا میاندازد
مفزع : محل پناه در موقع ترس
دنس : چرک و آلودگی
غشاء : پرده و پوشش
جأش : اضطراب قلب
دثار : لباس بالائی
منهل : راه برای برداشتن آب
کرب : جمع کربة : غصه گلوگیر کننده
متالف : چیزهای تلف کننده
مکتنفة: آنچه انسانرا بمیان گرفته
اوار : حرارت آتش
موقدة : آتش شعله‌ور شده
صعاب : سختیها
انصاب : خسته شدن
تحدب : مهربان شد ، برگشت
نفور : رم کردن
نضوب: بزمین فرورفتن آب ، کم بودن نعمت
وبلت: باران بشدت بارید
ارذاذ : کم وقطره قطره باریدن باران
عبدوا : رام کنید
محادی : دشمنی کنندگان
اتاق : پر از آب نمود
موانح : جمع مانح : کسیکه برای حوض آب میکشد
عفاء : کهنه شدن ، از بین رفتن
شرایع : جمع شریعة : راه آب برداشتن
جذ : بریدن
وعوثة : نرمی زمین بطوریکه

پاها در آن فرو رود
وضح : سفیدی صبح
عصل : کجی سخت
عود : درخت
اساخ : ثابت و محکم کرد
اسناخ : جمع سنخ : اصل و ریشه
غزرت : بسیار شد ، پر آب گشت
شبت : شعله‌ور و مرتفع شد
روی : سیراب شده
سنام : بلندی ، کوهان شتر
معوز : ندار ، کمیاب
مثار : برانگیخته شدن غبار
اطلاع : نزدیک شدن و بر آمدن
لا یخبو : خاموش نمیشود، پنهان نمیگردد
بحبوحة : وسط و میانه هرچیز
غدران : جائیکه آب سیل در آن جمع میشود
اثافی : جمع اثفیة : سنگهائی که که زیر دیگ میگذارند (پایه‌ها)

اودیة : جمع وادی : صحرا
غیطان : زمینهای مطمئن و قابل کشت
نزف : تمام کردن آب با کشیدن
نضب : خشکاندن آب چشمه
یغیض : آب کم میشود ، بزمین فرومیرود
آکام : جمع اکمه تپه‌های بلند و مرتفع
لا یجوز : عبور نمیکند ، از آن نمیگذرد
محاج : جمع محجة : وسط راه
ائتم : اقتداء نمود
انتحل : خود را منتسب نمود ، وابسته کرد
حاج : اتمام حجت کرد ، بحث و گفتگو نمود
مطیة : مرکب رام ومطیع
توسم : بانشانه چیزی را درک کرد و فهمید
استلام : زره‌پوشیدن

وعی : یادگرفت وحفظ کرد

کلام ۱۹۷

تعاهد : رسیدگی کردن
کتاب موقوت : واجب وقت‌دار
حت : فروریختن برگ
اطلاق : گشودن و آزاد کردن
حمة : آب گرم که اززمین میجوشد
درن : چرک و کثافت
قربان : وسیلهٔ تقرب ونزدیکی
حجاز : مانع و پوشش
وقایة : نگهدارنده
لهفة : حسرت و افسوس
مدحوة : گسترش یافته
مقترفون : کسانیکه مرتکب گناه شده‌اند

کلام ۱۹۸-۱۹۹

ادهی : زیرکتر ، بافکرتر ، بافهم‌تر
غدر : حیله وبیوفائی
مااستغفل : بغفلت وانداشته نمیشوم
لااستغمز : مرا بضعف و ناتوانی وادار نمیتوانند بکنند
مائدة : سفرهٔ گسترده شده
شبع : سیری از طعام
سخط : خشم و غضب
عم : عمومی نمود ، شامل همه کرد
خارت : صدا کرد
خسفة : فرورفتن بزمین
سکةمحماة : گاوآهن
ارض خوارة : زمین نرم و صدا کننده

تیه : حیرت و سرگردانی

کلام ۲۰۰

صفیة : دختر انتخاب شده

دق : نازک شد

تجلد : خود را بصبر واداشتن

تأسی : اقتداء وپیروی نمودن

وسدت : تکیه دادم ، بالش تهیه نمودم

فاضت : جاری شد

استرجعت : برگردانده شد

سرمد : جاودانه

مسهد : همیشه بیدار

تضافر : اجتماع نمودن ، دست بدست هم دادن

هضم : ظلم وپایمال نمودن

احفها : باو اصرار کن

قالی : دشمن دارنده

سئم : ملول و خسته شونده

کلام ۲۰۱-۲۰۲

مجاز: محل عبور

اختبرتم : امتحان شده‌اید

تجهزوا : آماده شوید

رحیل : کوچ کردن

اقلوا : کم کنید

عرجة : تمایل نمودن ، توقف کردن

عقبة: تپه و پل

کؤد : سخت عبور

ملاحظ : نگاهها

دانیة: نزدیک است

مخالب : چنگالها جمع مخلب

نشبت : فرورفته است

دهمت : هجوم کرده است

مفظعات : سختیها ، چیزهای دردناکها

استظهروا : یاری بجوئید

کلام ۲۰۳

عتبا : سرزنش نمودند
نقمتما : عیب گرفتید
ارجأتما : بتأخیر انداختید
اربة : احتیاج
افضت : رسید ، کشیده شد
اسوة : برابر ومساوی نمودن
عتبی : درخـواست رضـایت ، عذرخواهی

کلام ۲۰۴-۲۰۵

سباب : بسیار فحش دهند
اصوب : درست‌تر
احقن‌دمائنا : خونهای‌ما را حفظ کن
ذات‌بین : رابطه‌ایکه‌بایدمیان افراد جامعه ویا میان افراد مسلمان باشد
یرعوی : دست بردارد ، برگردد
لهج : حریص شده است
یتسرع : عجله وسرعت میکند
املکوا : نگهدارید
لایهدنی : ممرا متزلزل نکنند ، نشکند
انفس : بخل میورزم

کلام ۲۰۶-۲۰۷

نهکت : ضعیف‌و ناتوان‌کرد
تقری‌الضیف : از مهمان پذیرائی میکنی
تطلع : ظاهر میسازی
عبائة : لباس‌کهنه و مندرس
عدی : دشمن ، مصغرعدو
استهام : حیرت و سرگردانـی آورده است
جشوبة : خشکک وخالی بودن

یقدروا : هم اندازه کنند
یتبیغ : طغیان کند

کلام ۲۰۸

لیتبوأ : باید آماده ومهیا بداند
مقعد : جایگاه ، نشیمنگاه
متصنع : ریاکار ، ظاهرساز
لا یتأثم : احساس گناه نمیکند
لا یتحرج : احساس مانع نمیکند
لقف : چیده ، فرار گرفته است
زور : دروغ
وهم فیه : اشتباه کرده است
رفضه : آنرا ترك کرد
مبغض : دشمن دارنده
لم یهم : خطا واشتباه نکرده‌است
جنب : دوری گزیده است
عنی : قصد کرده است
طاری : عارضی ، رهگذر

خطبة ۲۰۹

متقاصف : شکننده
یبس : خشکگ
ارتیاق : چسبندگی ، بسته بودن
متعجر : آب بسیار دریا
قمقام : دریا
نشوز : زمین مرتفع (انشاز)
اطواد : کوهها جمع طود
رست : محکم شد
نهدت : ظاهر ونمایان شد، پستان های دختر خانم بالا آمد
اشهق : بلند و بالا نمود
قلال : جمع قلة : سرکوه
ارز : ثابت نمود
تسیخ : بزمین فرومیرود
تکرکر : آمد و رفت میدهد ، بحرکت میآورد
تمخض : حرکت و فشارمیدهد

غمام : ابر تیره
ذوارف : جمع ذارفة : اشک ریزان ، باران روان

خطبهٔ ۲۱۰-۲۱۱

ابی : خودداری نمود
نکوص : بعقب برگشتن
ظلم : تاریکیها جمع ظلمت
یرهق : احاطه میکند ، میپوشاند
مفاتق : جاهای پاره شده
ساور : حمله کرد ، سوار شد
مغالب : کسیکه میخواهد غلبه کند
ذلل : رام نمود
سرح : دورنمود ، کنارزد

خطبهٔ ۲۱۲

حکم : قاضی ، حکومت کننده

عاهر : زناکار
عصم : جمع عصمت : وسیله نگاهداری
یفجرون : شکافته وجاری میکنند
یتساقون : همدیگر را سیراب میکنند
ینتقی: تصفیه میشود ، ازمخلوطی خالص میشود
متحول : محل تحویل و تغییر
معارف : محلهای شناخته شده
یردی : هلاک میکند
اماط : دورنموده است ، کنارزد
حوبة :گناه وهلاکت

دعاء ۲۱۳

اسوء : بدتر
مقطوعأدابری : نسل بریده ، پشت بریده
اضام : ظلم زده شوم

اصطهد: پایمال شوم

کریمة: چیز با ارزش

تلتزع: میگیری، برمیکنی

ترتجع: برمیگردانی

خطبهٔ ۲۱۴

تواصف: مقام تعریف و توصیف کردن

تناصف: اجراء عدالت کردن

صروف: انواع و اقسام

تتکافأ: نظیرهم ومقابل هم میشود

مناهج: راههای روشن

اذلال: آرامشها، راهها

ادغال: داخل شدن مفاسد

محاج: جمع محجة: وسط راه

تناصح: بیکدیگر خیر خواهی کردن

یعان: کمک کرده میشود، احتیاج بکمک پیدا میکند

اقتحمت: حقیر شمرده است

اسخف: کم عقل‌تر ازمادهٔ سخیف

جال: جولان نمود

اطراء: مبالغه درتعریف و ثناء

استحلی: شیرین میشمارد

بلاء: تلاش درخوب عمل کردن

لاتخالطونی: با من الفت و خیز نکنید

مصانعة: راه ریاکاری

کلام ۲۱۵-۲۱۶

استعدی: یاری میطلبم، شکایت میکنم

اکفأوا: برو افکندند

مت: بمیر از ماده موت: مرگ

رافد: یاری کننده

ذاب: دفاع کننده

اغضیت: چشم فروبستم

قذی: چیزیکه بچشم میافتد

آلم : دردناکتر

حز : بریدن

شفار : جمع‌شفرة : دم تیزشمشیر وکارد

شتتوا : متفرق نمودند

وثبوا : حمله نمودند

عضوا : دندان فشردند

کلام ۲۱۷-۲۱۸

اکره : خوش نمیدارم

وتر : خون ، انتقام ، قصاص

افلتت : از دست رفت وفرار کرد

اتلعوا : گردن دراز کردند

وقصوا : گردن شکسته شدند

ابان : آشکار نمود

کلام ۲۱۹

زور : زیارت کنندگان

خطر : جایزه

ماافظعه : چقدر دردناک است

مدکر : پند گرفتن اصلش متذکر بود

تناوشوا : میگیرند واخذ میکنند

عدید : شمارش

خوت : ساقط وخالی شد

جناب : طرف ، سمت

احجی : عاقلانه‌تر است

خاویة : ویران شده وفروریخته

ربوع : منازل و مسکنها

تطأون : پا میگذارید، راه‌میروید

ترتعون : میچرید ، چرا میکنید

لفظوا : انداخته‌اند

بواکی : جمع باکیة : گریه‌کننده

نوائح : جمع نائحة : نوحه‌گر

فراط : جلو روندگان،آنهائیکه جلوقافله میروند

حلبات : جمع‌حلبة : اسب‌دواندن درمسابقه

سوق : جمع‌سوقة : رعیت

فجوات : شکافها جمع فجوة

لاینمون : رشد ونمو نمیکنند

ضمار : پنهانی ، نامرئی

لایحفلون : اعتناء نمیکنند

رواجف : چیزهای زلزله‌آور

الف : انس گیرنده‌ها

صمت : کرشد ، جواب نداد

ارتجال‌الصفة : بدون تامل و تفکر بیان نمودن صفت

صرعی سبات : بزمین افتاده‌خواب آلود

بلیت : کهنه شده

جدیدین : دو چیز تازه (شب و روز)

کلتا : هردو

مباءة : مکان اختیار کردن

عیوا : ازسخن گفتن عاجزشدند

عاینوا : با چشم دیدند

کلحت : تغییریافت وبد قیافه شد

وجوه نواضر : رخسارهای با طراوت

خوت : ویران شد و فروریخت

نواعم : جمع ناعمة : نعمت پرورده شده

اهدام : جمع هدم : لباس کهنه وپینه‌دار

تکائد : سخت شد

تهکمت : ویران وخراب شد

ربوع‌صموت : منزلهای ساکت و بیصدا

انمحت : از بین رفت

ارتسخت : کم‌آب شد

هوام : حشرات و حیوانات ریز

استکت : گوش کر شد

زلاقت : فصاحت و روان حرف زدن زبان

همدت : خوابید و خاموش شد

عاث : فسادکرد

سمج : قبیح و بد منظر کرد

لاتنجلی : کشف و روشن نمیشود

انیق‌لون : رنگ کاملا خوب و خیره کننده

غذی : تغذیه یافته

ترف : نعمت فراوان غرور آور
ربیب : تربیت یافته
یتعلل : مشغول اسباب و علل میشود
سلوة : آرام گرفتن از مصیبت
غضارة عیش : طراوت و تازگی زندگی
شحاحة : بخل نمودن
حتوف : مرگ ، هلاک کننده‌ها
کثب : نزدیکی
بث : غم و غصه
نجی : آهسته سخن گوینده
قار : سرد و خنک
ثور : به هیجان آورد،برانگیخت
معلل : کسیکه مریض را تسلی میدهد و خدمت میکند
تعایا : اظهار عاجزی کردند
شجی : دردمند ، غصه مند
ممنی : آرزو ایجاد کننده
ایاب : بازگشت
مصبر : وادار بصبر کننده
اسی : اقتداء کردن
نوافذ فطنة : افکار نفوذ کننده
یبست : خشک شد
تصام : خود را به کری زد
غمرات : پوششها، موجها، سختیها
افظع : دردناکتر
تستغرق : بطور کامل گفته میشود

کلام ۲۲۰

وقرة : سنگینی گوش
عشوة : کم نوری چشم
تنقاد : رام ومطیع میشود
مابرح : ثابت وبرقرار بود
برهة : قطعهٔ از زمان
استصبحوا : چراغ روشن نمودند
ادلة : راهنمایان جمع دلیل
یهتفون : صدا وندا میکنند
زواجر : نهی کننده‌ها، بازدارنده‌ها
حققت : محقق ومسلم نموده است

غطاء : پرده و پوشش

دواوین : جمع دیوان : دفتر و نامه عمل

فرطوا : قصور و سستی کرده‌اند

اوزار : جمع وزر : گناه ، بار سنگین

نشیج : از گریه گلوگیر شدن

تجاوبوا : بیکدیگر جواب دادند

نحیب : با شدت گریه کردن

حفت : احاطه نموده است

مقاعد : نشیمنگاهها

یتنسمون : از نسیم و بادهای ملایم استفاده میکنند

تجاوز : گذشت و اغماض

رهائن : جمع رهینة : چیز گرو گذاشته شده

اسی : حزن و غصه

منادح : جمع مندوحة : وسیله وسعت و راحتی ونجات

لایخیب : مأیوس و نا امید نمیشود

کلام ۲۲۱

ادحض : دلیل و حجت او باطل‌تر است

مغتر : فریب خورده

ابرح بنفسه : بخودش تعجب کننده تر ، خود پسند است

بلول : بهبودی یافتن از مرض ، خوب شدن حال مریض

ضاحی : کسیکه جلو آفتاب است

تظل : سایه میافکنی

یمض جسده : با شدت لاغر و فرسوده میشود بدنش

بیات نقمة : شب نازل شدن غضب خدا

تورطت : غوطه‌ور شدی

کری : خواب شبانه

متول : اعراض کننده

کنف : پناهگاه

مطرف : لحظه وچشم بهم زدن
ذمیم : مذموم شده، سرزنش‌شده
مساوی : بدی‌ها
عظات : موعظه‌ها
آذنت : اعلان نموده است
ربوع : جمع ربع: منزل‌مسکونی
شحیح : شخص بخیل
رجفت : مضطرب شد ، زلـزله نمود
حقت : ثابت ومحقق شد
جلائل : جمع جلیلة : چیزهـای بزرگ و باعظمت
لم‌یجز : جزا داده نمیشود
خرق : شکافت ، پاره نمودن
همس : صدای آهسته
تحری : جستجو کردن چیزلایق و صحیح
تیسر : آسانی فراهم‌کن ، آماده باش
شم : درنظربگیر جستجو کن
تشمیر : جدیت وتلاش نمودن

کلام ۲۲۲

ابیت : شب را بصبح بیاورم
حسك : خار
سعدان : علف مخصوصی است دارای خارهـای تیز و طـولانی‌که اشتران‌آنرا میخورد
مسهد : بیدارمانده و بیخواب
اجر : روی زمین کشیده شوم
مصفد : شخص‌بسته‌شده با زنجیر
بلی : کهنه شدن و پوسیدن
قفول : بازگشت نمودن
ثری : خاك
املق : با شدت فقیر شد
استماحنی : از مـن درخـواست بخشش وعطاکرد
بر : گندم
صبیان : بچه‌ها جمع صبی
عظلم : رنگ سیـاه مخصوصی

است ، نیل

اصغیت : گوش خود را فرا دادم

احمیت : گرم و داغ کردم

ادنیت : نزدیک کردم

لیعتبر : تا موعظه و عبرت بگیرد

ضج : ناله و فریاد کرد

دنف : با فتح نون مرض ، دنف : با کسر نون مریض

میسم : داغ نهادن

ثواکل : زنان مصیبت‌زده ، ماتم نشین

تئن : ناله میکنی از مادهٔ انین : ناله

سجر : شعله‌ور نموده است

لظی : از نامهای جهنم است

طارق : کسیکه شب میآید

ملفوفة : چیز پیچیده شده، نوعی حلوا

معجونة : چیز عجین و خمیر شده

شنئت : دشمن داشتم ، نپسندیدم

عجنت : خمیر شده است

ریق : آب دهان

مختبط : کسیکه بیراهه میرود

ذوجنة : صاحب جنون ، دیوانه

تهجر : هذیان میگوئی

نملة : مورچه

اسلب : بستانم و از دستش بگیرم

جلب شعیرة : پوست جو

جرادة : ملخ

تقضم : بادندان میشکند و میخورد

سبات العقل : بخواب رفتن عقل، تعطیل شدن عقل

زلل : خطا و لغزش

دعاء ۲۲۳

صن : حفظ کن و نگهدار

یسار : توانگری و بی‌نیازی

لاتبذل : کهنه و بی‌ارزش نکن ، نریز

جاه : وجه و اعتبار

اقتار : فقر و نداری
استرزق : درخواست روزی کنم
استعطف : درخواست عطوفت و توجه نمایم
ابتلی : گرفتار شوم
افتتن : مفتون و گرفتار گردم
وراء : پشت سر

خطبهٔ ۲۲۴

محفوفة : پیچیده شده
نزال : جمع نازل: سکونت کننده
تارات : دفعه‌ها
متصرفة : تغییر یابنده
اغراض : نشانه‌ها جمع غرض
مستهدفة : هدف گیری شده
بالیة : پوسیده و کهنه شده
عافیة : ازبین رفته ومندرس شده
مشیدة : قصر مرتفع و گچ کاری شده
نمارق : بالشها یا فرشهای عالی
ممهدة : آماده وگسترده شده
مسندة : تکیه داده شده
لاطئة : چسبیده و تنگ
مقترب : نزدیک شونده
طحن : خرد کرده است، آردنمود
ضم : دربرگرفته است
مستودع : امانتگاه
تناهت : بآخر برسد
بعثرت : زیر وروشود
تبلو : آزمایش میکند
اسلفت : قبلا فرستاده و آماده نموده است

دعاء ۲۲۵

آنس : با انس‌تر ، مأنوس‌تر
احضر : حاضرتر و آماده‌تر
ملهوفة : حسرت زده و دردمند
نصبت : ریخته شود

لجأوا : پناه بردند

فههت : عاجز و بی‌بیان شدم

طلبة : خواسته و احتیاج

دلنی : مرا راهنمائی کن

مراشد : جاهای رشد و هدایت

نکر : چیز ناشناخته ، غیرمتعارف

بدع : چیز غریب و بی‌سابقه

کلام ۲۲۶-۲۲۷

قوم‌الاود : راست نمود کجیها را

داوی‌العمد : مداوا و معالجه نمود دردها را

نقی‌الثوب : پاکیزه لباس

متشعبة : شعبه شعبه شده (متفرق)

مهتدی : هدایت خواه

کففت : بازداشتم

تداککتم : ازدحام کردید

ابتهج : شاد شد

هدج : باضعف و لرزش راه‌رفت

تحامل : خود را وادار بحرکت کرد

حسرت : گشوده و نمایان شد

کعاب : زنان جوان که تازه پستان آنها ظاهرشده است

خطبهٔ ۲۲۸

سداد : راستی و درستی

ملکة : بندگی و بردگی

ینجح : به نتیجه و هدف میرسد

تنال : گرفته میشود، بدست میآید

رغائب : چیزهای مورد رغبت

هادئة : ساکت و آرام

ناکس : برعکس‌رونده (روبضعف و سستی)

خالس : رباینده ، و ازبین برنده

طیات : جمع طیة : مقصد ، منزل سفر

قرن : حریف میدان جنگ

واتر : جنایت کننده، خون خواه
اعلق: بسته و بند کرده است
تکنفت : احاطه نموده است
غوائل : جمع غائلة : مصیبت و بلا
معابل : جمع معبل : تیغهٔ طویل و عریض
عدوة : تجاوز وسرایت نمودن
نبوة : اثر نکردن ضربه ، بالا ماندن و اصابت نکردن
یوشك: شاید ، امید هست
دواجی: جمع داجیة : تاریکی
ظلل : جمع ظلة : سایه‌بان
احتدام : شدت یافتن
غواشی: جمع غاشیة : پوشش
جشوبة : خشک وخالی بودن
مذاق : چیزچشیدنی
بغتة: غفلتی و ناگهانی
نجی : پنهانی‌وسری‌صحبت کننده
ندی : هم مجلس
تأهب : آماده شدن
احتلبوا : دوشیدند
غرة : غافلگیر کردن
اخلقوا : کهنه نموده‌اند
جدة : تازه و نو
غدارة : بسیار بیوفا
خدوع : فریبنده
منوع : منع کننده ، بخیل
ملبسة : پوشاننده و لباس دهنده
نزوع : بیرون کننده لباس
لاینقضی : بپایان نمیرسد
لایرکد: ساکت نمیشود،نمیایستد
بین ظهرانی : پیش چشم ، میان شما و مردم

خطبهٔ ۲۲۹-۲۳۰

صدع : شکافت ، روشن نمود
لم : چسباند ، جمع نمود
رتق : دوخت و روفه کرد
واغرة : شدت یافته وگرم شده

قادحة : آتش شعله‌ور

جلب : چیزی که از محلهای مختلف جمع شده

جناة : گردآوری شده

افواه : دهانها

کلام ۲۳۱

بضعة : قطعه گوشت

لا یسعد : یاری نمیکند ، فراهم نمیشود

نشبت : بند و محکم شده است

نهدلت : آویزان شده است

کلیل : کند وخسته

معتکفون: ملازمت کننده‌اند

مصطلحون : اتفاق نموده‌اند

عارم : بی‌حیا ، بد خلق

شائب : پیر

مماذق : کسیکه خوب و بد ، محبت و عداوت را بهم مخلوط کند

خطبهٔ ۲۳۲

طین : جمع طینة : خمیره، عناصر ترکیب یافته

فلقة : قطعه و پاره

مادالقامة : کشیده قامت

ذاکی العمل : پاک عمل ودرستکار

قریب القعر : آنکه ته‌آن نزدیک است (قامتش کوتاه است)

بعیدالسیر : حرکت فکری او دور است

ضریبة : طبیعت و فطرت

جلیبة : آنچه‌انسان‌برخلاف‌طبع در خود ایجاد میکند

تائه : حیران و سرگردان

طلیق اللسان : کسیکه‌زبانش آزاد و روان است

حدید الجنان : کسیکه قلب آهنین دارد ، تیز قلب است

کلام ۲۳۳-۲۳۴

یلی : متصدی ومباشرت میکند

انباء : خبرها جمع نبأ

مسلی : تسلی دهنده

انفدنا : تمام میکردیم

شئون : منابع و سرچشمه هـای اشکٔ

مماطل : دیرکننده ، داء مماطل: دردیکه دیر برطرف میشود

کمد : غم و غصه

محالف : هم قسم وهمراه و دائم

قلا : کم بودند (اشکٔ و غصه برای توکم بودند)

بال : چیز با اهمیت وبا ارزش

اقتص : بیان کرده و بطورخلاصه نقل کرده است

اتبع : پیروی و تعقیب میکردم

مأخذ : محل اخـذ (راهیکه در پیش گرفته بود)

اطأ : می‌پیمودم

خطبهٔ ۲۳۵-۲۳۶

نفس البقاء : وسعت بقاء

یخمد : خاموش شود

مهل : فرصت و مهلت

جفاة : جمع جافی: شخص غلیظ و سختگیر

طغام : اشخاص بی‌اصل ونسب

اقزام : اشخاص رذل

کل اوب : هرناحیه ، هرطرف

تلقطوا : پیدا و چیده شده‌اند

یدرب : تجربه داده شود

تبوأوا : منزل نموده‌اند

اوتار : جمع وتـر : زه کمان ، بندیکه برای انداختن تیر میکشند

شیموا : شمشیررابغلافش بگذارید

حوطوا : محافظت کنید

قواصي : شهرهـای دور جمـع قاصية

خطبهٔ ۲۳۷

صمت : سکوت ، حرف نزدن
ولائج : وسیله‌های پنهانی، دوستان مخفی
اعتصام : چنگ زدن
نصاب : اصل و ریشه
انزاح : برطرف شدو روشن گشت
منبت : محل روئیدن
عقلوا : فهمیدند
رعاية : حفظ ونگهداری کردن

کلام ۲۳۸-۲۳۹

هتف : صدا زدن
ناضح : شتریکه آب میکشد
غرب : دلو بزرگ
مستادی : درخواست اداء کننده
شدوا : محکم کنید وببندید
عقد : گره‌ها جمع عقدة
مآذر : جمع مئزر : شلوار
اطووا : جمع کنید ، خالی کنید
فضول الخواصر : زیادتیهای پهلوها و دامنها
عزيمة : واجب و وظیفه
وليمة : غذای مهمانـی ، منظور جسمانی است
امحی : محوکننده‌تر است
تذاكير : یادآوریها

لغات نامه‌ها

نامه ۱

جبهة : پیشانی ، جماعت برجسته
سنام : کوهان اشخاص بلند وبالا
استعتاب : طلب رضایت نمودن

وجیف : بسرعت و اضطراب راه رفتن ، ایجاد اضطراب

ارفق : نرم‌تر و ملایم‌تر

حداء : راندن شتر باصدا وترنم

عنیف : تند خوئی کردن‌وباشدت کشیدن

اتیح : مقدرشد ، فرصت بدست آورد

جیش‌المرجل : بجوش آمدن دیگ

نامه ۳

ابتعت : خریدی

ازعج : با نگرانی حرکت داده شده است

خطة : محلی که‌دور آن‌خط کشیده شده

دواعی : اسباب وعلل

مردی : هلاک کننده

مغوی : گمراه کننده

یشرع : گشوده میشود

مزعج : کسیکه بانگرانی‌حرکت داده شده است

ضراعة : ذلت و خواری

درك : مسئولیت مال‌شخص دیگر بر آمدن

مبلبل : کهنه و فرسوده کننده ،

نجد : مزین کرد

ادخر : مال و ثروت ذخیره کرد

موقف‌العرض : محل و جایگاه نشان‌دادن ، جایگاه سان دیدن

نامه ۴-۵

توافت : بهم دیگر رسیدند ، اجتماع کردند

انهد : حرکت کن ، حمله‌ورشو

تقاعس : بازنشست ، خود را عقب کشید

متکارة : کسیکه از کاری کراهت دارد و در انجام آن سنگینی و بی رغبتی نشان میدهد

طعمة : لقمه وچیزخوردنی

مسترعی : کسیکه ازاودرخواست حفظ و رعایت شده است

تفتات : کارفوت کننده انجام‌دهی خود رأی شوی

نامه ۶-۷-۸

سموا : نامیدند

ابی : خودداری کرد

ابرأ : کنارتر ، بی‌گناهتر

عزلة: کنارگیری ، گوشه نشینی

تتجنی : ادعـای جنایت کنـی ، یا دیوانگی کنی

موصلة : وصله‌دار ، تشکیل یافته از سخنان پراکنده

محبرة : مزین شده وخوش ظاهر

نمقت : خوش نوشته‌ای

امضیت : فرستادی واجراءنمودی

هجر : هذیان‌گفت

لاغط : کسیکه سخنان بـی‌معنی با سر و صدا میگوید

لایثنی : دو تا و دوبار نمیشود

لایستانف : از سرگرفته نمیشود

مروی : فکر کننده

مداهن : منافق و ریاکار

فصل : جدا کردن جریان

مجلبة : دربدرکننده،بیرون کننده از وطن

مخزیة : خوار و ذلیل کننده

انبذ : صلح وصفا را کناربیانداز و اعلان جنگ کن

نامه ۹

اجتیاح : ریشه کن کردن وهلاک نمودن

هموا : قصد کردند

احلسونا : بماملازم ودائمی نمودند،

حلس : پلاس وفروش

جبل وعر : کوه سخت که بالا رفتن بآن دشوار باشد

ذب : دفاع کردن

حوزة : مرکز و محل اجتماع ، منظور شریعت است

یحامی : حمایت ودفاع میکند

احمر البأس : جنگ قرمز میشد : خون ریخته میشد

احجم : مبهوت شد و ایستاد

وقی : حفظ کرد

حر الاسنة : گرمی نیزه‌ها

منیة : مرگ و اجل

لایدلی : نمیآورد

لم‌تنزع : دست برنداری

غی : گمراهی وضلالت

شقاق : عداوت واختلاف افکنی

زور : زیارت کنندگان

لقیان : ملاقات و روبروشدن

کتاب ۱۰

تکشفت : برطرف شود ، گشوده شود

تبهجت : خود را زیبا نموده‌است

اقعس : خود را بکنار بکش

غواة : گمراه کنندگان

مترف : کسیکه مال و مقام او را بطغیان آورده

ساسة : جمع سائس : اداره کننده امور مردم

باسق : بلند و بالا

مرین : کسیکه قلبش را چرک گرفته است

مغطی : پوشش کشیده شده

شدخ : شکستن چیز تر

ثائر : خون طلب

حائدة : دوری کننده و رمنده

وصیة ۱۱

معسکر : اردوگاه ، لشگرگاه
قبل الاشراف : جلو ومقابل جاهای بلند
سفاح : دامنهٔ کوه ازماده سفح
ردء : یار و کمك
مرد : محل بازگشت
رقباء : دیده بانها جمع رقیب : کسیکه چیزی را زیرنظر میگیرد
صیاصی الجبال : بلندیهای کوهها ، قلعه های کوهی
مناکب الهضاب : ارتفاعات و تپه‌ها
عیون : چشمها ، جاسوسها
طلایع : جمع طلیعة : افرادیکه جلو لشگر نمایان میشوند
رماح : نیزه‌ها جمع رمح
کفة : هریك طرف ترازو : نیزه‌ها را مانند طنابهای کفه ترازو مقابل هم مدورقرار دهید
غرار : خواب سبك وکم

وصیة ۱۲

انفذ : فرستاد ، روانه نمود
بردین : دو وقت خنك (طرف صبح وعصر)
غور : در نصف روز قافله را نازل کن
رفه : رفاه بده ، خسته نکن
روح : استراحت ده
ینبطح السحر : سحر گسترش یابد
ینشب الحرب : جنگ شعله‌ور کند
یهاب البأس : از جنگ میترسد

نامه ۱۳

امرت : امیر و رئیس نمودم

حیز : اختیار ، حوزه و فضا

وهن : سستی و تنبلی

احزم : طبق احتیاط است

امثل: بهتر و خوبتر

وصیة ۱۴

هزیمة : فرار

مدبر : کسیکه پشت نموده است

معور : کسیکه از حمایت و حفظ خود عاجز است

اجهاز : وسیله زود مردنرا فراهم کردن

سبن: فحش دهند

فهر : سنگ کوچک

هراوة : عصا و گرز

یعیر : سرزنش و عیب‌گیری میشود

وصیة ۱۵-۱۶

افضت : منتهی ومتصل شده است

مدت : کشیده شده است

شخصت : خیره شده است

انضیت : لاغر نموده‌اند

صرح : روشن وآشکار گشته است

لاتشتدن : دشوار نشود

فرة : شکست و فرار

کرة : بازگشت و حمله

وطئوا : مهیا وآماده نمائید

جنوب : جمع جنب : پهلو

اذمروا : تشویق کنید

دعسی : جراحت نیزه پر کنندهٔ بدن دشمن

ضرب‌طلحفی : جراحت شدید شمشیر

اطرد: برطرف کننده‌تر، راننده‌تر

نامه ۱۷

حشاشة: بقیهٔ روح، باقی ماندهٔ توشه

مهاجر: مسلمانانیکه‌درصدراسلام از مکه بمدینه کوچ کردند

طلیق: کسانیکه رسول‌اکرم در فتح مکه نکشت بلکه‌آزادکرد

صریح: کسیکه اصل و نسبش درخت و ثابت است

لصیق: کسیکه نسبش معلوم نیست بلکه بشخصی وخانواده‌ای نسبت داده و بسته‌اند

مدغل: مفسد، کسیکه ایمانش خالص نیست بلکه مصلحتی است

نعش: بلند نمود، حالش را اصلاح کرد

نامه ۱۸-۱۹

مهبط: محل فرو آمدن

مغرس: محل کاشت

حادث: رسیدگی کن: تجدید محبت و پیمان کن

تنمر: بد اخلاقی کردن، سخت گیری نمودن

وغم: جنگ، کینه، قصاص و انتقام

مأزور: گناه زده، گناهکار

اربع: بایست، توجه کن

یفیل: رأیش ضعیف میشود

یقصوا: دور زده شوند

داول: گاهی اینطور کن وگاهی آنطور مبادله ومعارضه کن

نامه ۲۰-۲۱

اشدن : حمله میکنم

تدع : باقی میگذارد

ضئیل : حقیر ، لاغر

متمرغ : کسیکه درچیزی دست و پا میزند ، غوطه‌ور است

ارملة : زنان بیوه

نامه ۲۲-۲۳

یسوء : ناراحت میکند

نلت : رسیده‌ای ، بدست آورده‌ای

اسف : حسرت خوردن

لاتأس : محزون نباش

اوقدوا : شعله‌ور کنید

خلاکم‌ذم : ازشما گذشت و دور شد سرزنش

مافجأنی : ناگهانی بمن نرسید

قارب : کسیکه شب درجستجوی آب است ، کسیکه میان او و آب یکشب راه هست

وصیة ۲۴

ابتغاء : جستجو کردن

وجه‌الله : رضایت خدا

یولج : داخل میکند

ودیة : نهال درخت

عتیقة : آزاد شده

افرج : گشوده شده است

حرر : آزاد نموده است

وصیة ۲۵

عمادالحق : ستون حق

امثلةالعدل : نمونه‌های عدالت

لاتروعن : نترسان

لاتجتازن : عبور نکن

ابیات : خانه‌ها جمع بیت

لاتخدج : ناقص نکن، بخل نکن

انعم : بلی گفت، منعم: بلی گوینده

توعد : تهدید کنی

تعسف : ظلم نمائی

ترهق : تکلیف شاق کنی

ماشیة : کلهٔ گاو و گوسفند

عنیف : شدت نشان دهنده

لاتنفرن : البته رمنده

اصدع : قسمت کن

عود : شتر پیر

هرمة : پیرتر

مکسورة : اعضاء شکسته

مهلوسة : ضعیف و ناتوان

ذات‌عوار : دارای عیب

لاتوکل : مأمور نکن

مجحف : اجحاف کننده

ملغب : ازخستگی عاجز کننده

احدر : بسرعت روانه کن

اوعز : اشاره کن

فصیل : بچه شتر

لایمصر: شیرش را کاملاندوشد

لایجهدن : مشقت نیاورد ، مبالغه نکند

یستأن : مهلت دهد ، رفق و نرم رفتاری کند

نقب : حیوانیکه‌پایش‌سوراخ‌شده

ظالع : حیوانیکه درراه رفتن پایش را میکشد

غدر : جمع غدیر : گودالهائیکه آب باران جمع شده

لیروح : باید استراحت بدهد

نطاف: آبهای کم ، جمع نطفة

اعشاب : گیاهها

بدن : جمع بدنة : شتر

منقیات : فربه و چاق

متعبات : خسته شده‌ها

مجهودات : زحمت‌ومشقت‌دیده‌ها

عهدنامه ۲۶

لایجبهم: ایشانرا منع ورد نکنند

لایعضهم: ایشانرا بهتان نگوید

لایرغب‌عنهم : از ایشان اعراض نکنند

موفوك : بطورکامل خواهیم داد

رتع : بچرد

خزی : خواری و ذلت

افظع : دردناکتر

عهدنامه ۲۷

اخفض : پائین بیار

الن : نرم‌کن

آس : برابر ومساوی‌کن

حظوا : بهره‌مند شدند

طرداء : جمع طرید : رانده شده

معقود : گره شده

نواصی : جمع ناصیة : پیشانی

محقوق : حق بگردن هستی

تنافح : دفاع کنی

یقمع : ریشه‌کن میکند

نامه ۲۸

خبأ : پنهان نموده است

طفقت : شروع کرده‌ای

هجر : شهری است دریمن

مسدد : معلم تیراندازی

ثلم : رخنه و نقص

حن : صدانمود، اظهارمحبت کرد

اربع علی‌ظلعك : درحد واندازه خود بایست

ذرع : قدر و اندازه ، در اصل بمعنی گشایش دو دست و بازوان انسان است

ذهاب‌فی‌التیه: بسیار رونده در حیرت و سرگردانی

رواغ : بسیار کج شوند و تمایل کنند.

تذکیة : تعریف نمودن، نیکیهای شخصی را گفتن

جمة : بسیار

تمج : منع میکند ، از دهان میاندازد

رمیة : شکار تیراندازی شده

صنایع : جمع صنیعة : ساخته شدهٔ احسان و انعام

اسدالله : شیر خدا (حضرت حمزه)

اسدالاحلاف : شیر پیمانها بر علیه اسلام (ابوسفیان پدر معاویه)

صبیةالنار : بچه‌های آتش (اولاد مروان بن الحکم)

حمالةالحطب : زن هیزم کش (ام‌جمیل زن ابولهب عمهٔ معاویه)

شذ : دور شده و کناررفته است

فلجوا : غلبه نمودند

شکاة : مرض ، نقصان

مخشوش : شتریکه به بینی آن چوب و آهن کرده و افسار بسته‌اند

غضاضة : عیب و نقصان

سنح : ظاهر شد ، بنظر آمد

اعدی : دشمن‌تر

مقاتل : راهها و اسباب قتل و کشتار

استقعد : درخواست نشستن نمود

استکف : درخواست خودداری نمود

تراخي : تأخیر کرد

بث : پخش نمود

منون : مرگها

معوق : کسیکه کاری را بتأخیر میاندازد

انقم : عیب گرفتم

احداث : چیزهای تازه (بدعت‌ها)

ظنة : تهمت و بدگمانی

متنصح : کسیکه در نصیحت گوئی مبالغه میکند

استعبار : اظهار گریه کردن

الفیت : یافتی و دیدی

ناکل : فرار کننده و برگردنده

لبث : توقف کن

هیجاء : جنگ

حمل : نام مردی است (حمل بن بدر قشیری)

مرقل : سرعت کننده

نحو : بسوی

جحفل : سپاه بزرگ

قتام : گرد وغبار

نصال: جمع نصل : تیغهٔ شمشیر و کارد

نامه ۲۹-۳۰

لم تغبوا : جاهل وبی اطلاع نبودید

مرذیة : هلاک کننده

جائرة : از راه حق خارج شده

منابذة : جنگ کردن

جیاد : اسبهای نیک

رحلت : حرکت داده‌ام

رکاب : مرکبهای شتر

الجأتمونی : مرا ناچار کنید

محجة ـ نهجة : راه بسیار روشن

انکاس : دنی و پست

نکب : عدول کند

اقحمت : وارد نمود

اوعرت : سخت و دشوار نموده است

وصیة ۳۱

غرض الأسقام : نشانه و هدف بیماریها

رهینة الایام : گرو روزگار

رمیة المصائب : تیرخورده ونشانه مصیبت‌ها

غریم : بدهکار و مدیون

نصب : آنچه در کنارراه میگذارند برای راهیابی

تبینت : کشف کردم

صرح : روشن نموده است

ممحض : خالص هرچیز
اقضي بي : مرا کشید
عناني : مرا دارای قصد و اراده کرده
امتة : او را بکش
ذلله : آنرا رام و مطیع کن
قرره : آنرا تثبیت کن
حلوا: حلول نمودند، واردشدند
مثوی : خوابگاه (قبر)
باین : دوری و جدائی کن
خض : غوطه‌ورشو
الجي: پناهنده کن
استخارة : جستجوی خیر نمودن
صفح : اعراض نمودن
صعب‌نفور : شتر نا آرام و رمنده
حدث : جوان و نوجوان
بغية : جستجو کردن ، خواسته
اظلم : تاریک شد
نخيل : غربال شده ، خالص
توخيت : جدیت وجستجو کردم، بدست آوردم

امثل : بهتر وعادلانه
لم‌آل : قصور نکرده‌ام
تحذوا : مطابق درست کنی
خبر : شناخته وامتحان کرده‌است
نبا : ناامساعد شده ، بلند کرد و حرکت داد
جديب : قحط و خشکسالی زده
خصيب : دارای فراوانی
جناب : ناحیه وطرف
مريع : با آب وعلف
وعثاء : زحمت و مشقت
مغرم: جریمه وتاوان
اعجاب : خود پسندی خودبرتر بینی
كدح : تلاش شدید
منصرف: برگشت ، محل برگشت
انابة : بازگشت نمودن
نزوع : دست برداشتن
متاب : برگشت نمودن
ابتثثت: پخش کردی
كروب : غصه‌ها
استمطرت: باراندی

شآبیب: قطرات نرم باران
دار قلعة: خانهٔ ترک کردنی
بلغة: خانه‌ایکه باید از آن توشهٔ رساننده برداشت
حذر: احتیاط
ازر: قدرت، کمر
اخلاد: تکیه کردن و اعتماد نمودن
تکالب: بهم پریدن و حمله کردن
کلاب عاوية: سگهای صدا کننده
ضارية: درنده
یهر: صدا میکند، زوزه میکشد
نعم معقلة: چهارپایان پا بسته
مهملة: چهارپای آزاد و رهاشده
سروح: حیوانات آزاد شده برای چریدن
عاهة: درد و مرض
وادوعث: صحرای بسیار نرم
مسیم: چرا دهنده، چوپان
رویداً: مهلت ده
اظعان: جمع ظعینة: هودج که زنان در آن می‌نشینند
وادع: ساکت و آرام (بی‌فکر و خیال)
لن تعدو: تجاوز نمیکنی
حرب: از بین رفتن مال
دنية: پستی و زبونی
ساقتك: ترا بکشد وسوق دهد
توجف: بسرعت حرکت دهد
تلافی - ادراك: جبران نمودن
فرط: قصور شده است
وعاء: ظرف مثل کیسه و نظائر آن
منی: آرزوها
بضايع: کالاها وسرمایه‌ها
نوکی: احمق‌ها
مهین: خوار وحقیر
قعود: شتر سواری
تجمح: سرکشی کند
صرم: قطع رابطه نمودن
صدود: اعراض نمودن
جمود: بخل نمودن
امحض: خالص کن
مغبة: عاقبت و نتیجه

تقلت : بیرون رفته است
ایلام : درد رسانـدن ، ناراحت کردن
اطرح : بیانداز ، دوربریز
افن : ضعف و پوچی
تغایر : غیرت نشان دادن
یتواکلوا : یکدیگر محول کنند و بیاندازند

نامه ۳۲-۳۳

اردیت : هلاک نمودی
جیل : عده‌ای ، گروهی
وجهة : طرف مقصد
نکصوا : پیشت سربر گشتند
عولوا : تکیه و اعتماد کردند
فاء : باز گشت نمود
موازرة : یاری کردن
عینی : جاسوس من
کمه : جمع اکمه : کورمادرزاد
حازم : احتیاط کار
صلیب : سخت و استوار
بطر : شادی زیاده از حد

نامه ۳۴-۳۵

موجدة : ناراحت ومکدر شدن
تسریح : فرستادن و روانه نمودن
ناقم : عیب گیر
ولاه : او را متصدی نمود ، باو داد
اصحر : نمایان شو
شمر : لباسهایت راجمع کن (آماده باش)
نحتسب : اجر و پاداش میخواهیم
حثثت : تشویق وتحریک کردم
غیاث : فریاد رسی
خاذل : یاری نکننده
توطین نفس : آماده نمودن نفس

نامه ۳۶

طفقلت : نزدیک شده بود

ایاب : بازگشت

جریض : باغم و غصه

مخنق : خفه‌گاه ، گلو

لأی : شدت و فشار

ترکاض: فرار کردن و دویدن

جوازی : مجازاتها

محلین : حلال دانندگان قتال

وطیی‌الظهر: نرم پشت : رام

مقعد : نشیمن کننده

کآبة : محزونی و دردمندی

نامه ۳۷-۳۸

متعبة : خسته کننده

اطراح : دور انداخته شدن

حجاج : مجادله و مناظره کردن

سرادق : سراپرده

لاینکل : برنمیگردد،فرارنمیکند

روع : ترس و واهمه

کلیل : کند شده ، نبرنده

ظبة : دم برنده شمشیر ونیزه

نابی : بی‌اثر ـ تأثیرنکننده

انفروا : کوچ وحرکت کنید

لایحجم : دست برنمیدارد ، نمیایستد

آثرتکم : شما را مقدم داشتم و ترجیح دادم

شکیمة : قوت و قدرت

نامه ۳۹-۴۰

مهتوك : پرده دریده

یشین : بد و عیبناک میشود

ضرغام : شیر

یلوذ : پناه میبرد

یلقی : میاندازد

فریسة : شکار دریده شده

اخزیت : بی‌ارزش و معیوب نمودی

نامه ۴۱

بطانة : دوستان سری و درونی

حرب : خشمگین شده ، غارت مال کرده است

فنکت : دیوانه‌وکم عقل‌شده‌است

آسیت : یاری کردی ، شریک غم شدی

اختطفت : ربودی ، قاپیدی

ازل : سریع السیر ، بسیاردونده

دامیةالمعزی : بزمجروح‌وخونین

کسیرة : پا شکسته

رحیب‌الصدر : سینه‌گشاد

حدرت : سرازیر نمودی

تسبغ : ازگلو پائین میبری

هوادة : میل‌بترحم،مراعاة خاطر

ضح : در روز چریدن نما

رویداً : آرام‌آرام ، مهلت ده

مدی : جمع مدیة ، کارد بزرگ

لات‌حین‌مناص : نیست وقت‌فرار

نامه ۴۲

لاتثریب : ملامت وسرزنش‌نیست

ظنین : کسیکه که در حقش گمان بد شده است

مأثوم : آلوده بگناه

ظلمة : جمع ظالم : ستمگر

استظهر : بیاری میگیرم

اقامة عمود : برپا نمودن ستون

نامه ۴۳

اسخطت : بخشم‌آورده‌ای

حازت : جمع نموده است

رماح : نیزه‌ها

اریقت : بزمین ریخته شده است

اعتام : انتخاب نموده است

اغراب : اشخاص دور

تخفن : خفیف وسبک میشوی

لاتستهن: سستی وضعف نشان‌نده

محق : محونمودن ، ازبین بردن

نامه ۴۴

خدیعة : فریب دادن

یستزل : بلغزش میدارد

یستفل : میخواهد رخنه‌وارد کند

غرب : تیزی رأی ، نشاط وسرور

یقتحم : هجوم کند ، ناگهانی وارد میشود

یستلب غرته : برباید عقل سادهٔ او را

فلتة : سخن بی‌رویه وبی‌فکر

واغل : حیوانی که میان‌حیوانات داخل میشود تا آب بیاشامد

مدفع : دفع شده

نوط مذبذب : فضلهٔ حیوانی که بموهای حیوان میچسبد و موقع حرکت آن حرکت میکند

نامه ۴۵

مأدبة : مهمانی

جفان : جمع جفنة : کاسه

عائل: فقیر

مجفو : جفا شده ، رانده شده

تقضم : با دندانها میجوی

الفظ: از دهان بیانداز

نل : تناول‌کن و بخور

تبر : قطعه های طلا

بالی : کهنه شده و فرسوده

اتان : خر ماده

دبرة : حیوانی که پشتش زخم

شود در نتیجه غذا کم خورد
عفصة : میوهٔ مخصوصی است که
با آن دباغی میکنند
مقرة : تلخ
شحت : بخل ورزید
سخت عنه : آنرا ترک نمود ،
از آن صرف نظر نمود
حفرة : گودال
اضغط : تنگ و بافشار میکنند
اروض : رام میکنم
مزلق : لغزشگاه
لباب : مغز
قمح : گندم
نسائج : بافته‌ها ، قز : ابریشم
جشع : شدت حرص وطمع
مبطان : پرشکم
بطون غرثی : شکمهای گرسنه
اکباد : جگرها جمع کبد
حری : تشنه وبا حرارت
تحن : میل میکند
قد : پوست خشگیده

بهیمة مربوطة : چهار پـای بسته
شده
مرسلة : آزاد و رها شده
تقمم : زباله خوردن
تکترش : روده‌هایش‌را پرمیکنند
اجر : بکشم
اعتسف : بیراهه بروم
متاهة : محل حیرت وسرگردانی
اصلب عودا : درختش سفت‌تـر
است
روائع خضرة : علفها و درختـان
سبز
وقود : شعله‌ور شدن
صنو : دو شاخه درخت که از یک
ریشه بروید
اجهد : تلاش میکنم
مرکوس : بزیر شده ، منعکس
شده
مدرة : کلوخهای کوچک
حب الحصید : دانه دورشده
انسللت : بیرون رفته‌ام

افلت : نجات یافته‌ام
مداعب : شوخیها و مزاحها
ازور : دزدکی فرار کرد
مناخ : محل خواباندن شتران
حان انسلاخه : رسیده است وقت تمام شدنش
اعزبی : دور شو
لااذل : رام نمیشوم
تهش : خوشدل و مایل میشود
نضب : خشکیده است
معین : آب جاری
مستفرغة : کاملا خالی شده
رعی : چریدن
تبرك : میخوابد، بروك: خوابیدن شتر و گاو
ربیضة : گلهٔ گوسفند
تربض : میخوابد ، ربوض : خوابیدن گوسفند
یهجع : شب میخوابد
بهیمة هاملة : حیوان مهمل گذاشته شده

عرکت : مالید
هجرت : ترك نمود
غمض : خواب ، چشم بهم نهادن
تجافت : کنار وجدا نموده‌است
همهمت : آهسته صدا نموده
تقشعت : ابر برطرف شد

نامهٔ ۴۶

اقمع : ریشه کن میکنم
نخوة : تکبر و غرور
اسد : میگیرم و سد میکنم
ثغر : مرز و سرحد
ضغث : چیزی بـه پری دست ، یکمشت
اعتزم : تصمیم بگیر
آس : مساوات و برابری کن
لحظة : نگاه گذرا
حیف : ظلم نمودن ، منحرف شدن
لاییأس : مأیوس نشود

وصية ۴۷

لاتبغيا : باشدت حرص و طمع نجوئيد

لاتأسفا : حسرت‌وافسوس‌نخوريد

زوى : گرفته‌شده، پنهان‌شده‌است

عامة : همه ، تمامى

لاتغبوا : يكروز درميان نكنيد ، گاهى داده وگاهى ندهيد نكنيد

لاتخلوا : ول و ترك نكنيد

لم‌تناظروا : بشما نظر رحمت نميشود

تدابر : بيكديگر پشت كردن

لاالفينكم : نيابم شما را

مثلة : قطع كردن اعضاء انسان بعد از مردن

كلب‌عقور : سگ هار و درنده

نامهٔ ۴۸-۴۹

بغى : ظلم و تجاوز

زور : دروغ

يذيعان : مشهور و رسوا ميكنند

يوتغان : هلاك ميكنند

يبديان : آشكار ميكنند

رام : قصد نمود و اراده كرد

تألوا : قسم يادكردند

يغتبط : شاد ميشود

لهج : شدت حرص و طمع

نقض : گشودن

ابرم : محكم‌كرده است

نامهٔ ۵۰

لااحتجز : پنهان نكنم

لااطوى : نه‌پيچم ، محروم نكنم

مقطع : محل قطع ، جائیکه حکم را بآنجا معین کرده‌اند

لاتحسموا : قطع نکنید ، نبرید

یعتملون : کار انجام میدهند

یعدی : تجاوز میشود

ابلوا : اداء کنید ، کار نیکی انجام دهید

استطنع : از ما خواسته که انجام دهیم

نامهٔ ۵۳

جبایة : جمع نمودن

یزع : نگهدارد

جمحات : سرکشیها

یستدل : پی‌برده میشود

اشعر : شعار کن ، عادت‌ده

یفرط : سبقت‌میکند ، بدون‌توجه اتفاق میافتد

استکفاك : ازتودرخواست کفایت نموده است

لاتبجحن : شاد نباش و دل‌خوش مدار

بادرة : سخن و عملی که موقع غضب بدون‌توجه از انسان‌سر میزند

مندوحة : وسعت ، راه علاج و خلاص

مؤمر : امر داده شده ، مسلط

ادغال : فساد و خرابی

منهکة : باعث ضعف و ناتوانی

غیر : تغییر نعمت

ابهة : تکبر و عظمت

مخیلة : خودپسندی ، خیالبافی

یطامن : پائین میآورد

طماح : سرکشی ، بلند پروازی

غرب : تندی

عزب : غائب و پنهان شده

مسامات : هم سمت شدن برابری نمودن

مضطهد : مظلوم و پایمال شده

یجحف : از بین میبرد ، اجحاف میکند

ملمات : حوادث نازل شونده
جماع : وسیله اجتماع ، مجتمع
صغو : تمایل نمودن
اشنأ : دشمن داشتنی‌تر
وتر : عداوت و کینه
تغاب: تغافل وکودنی کن
ساعی : سخن چین میان مردم و دولت
شره : طمع شدید
اثمة : گناهکاران
آصار : جمع اصر : گناه
اوزار : جمع وزر : سنگینی
احنی : علاقمندتر
الف : انس و محبت
حفلات : جمع حفلة : مجلس
اقول : گوینده‌تر
رض : عادت بده
لایطروك : ترا زیاده از حد تعریف نکنند
یبجحوك : ترا بیجا شاد نکنند
زهو: غرور و تکبر

عزة : غرور وخود بزرگ بینی
تزهید : بی‌میل نمودن
تدریب : مجرب نمودن و عادت دادن
منافثة : هم صحبت شدن ، همدم بودن
مرافق : وسائل رفاه وراحتی
رفد : یاری و مساعدت
انقا : پاکتر از نقی
جیب : یقهٔ پیراهن
ینبوا : شدت نشان میدهد
تفاقم : بزرگی کار
خلوف : باقیمانده
تهز : بحرکت میآورد
لاتضیفن : نسبت نده
ضعة : پستی مقام
یضلع : مشکل میشود
خطوب : جمع خطب :کاربزرگ ومهم
لاتمحك : خشمگین نمیکند ، بد خلق نمیشود

لایحصر : سینه‌اش تنگ نمیشود

تبرم : انزجار نشان دادن

اصرم : برنده‌تر

لایزدهي : خود پسندی و تکبر نمیکند

اغراء : تشویق وتحریک کردن

اختبار : امتحان کردن

محاباة : کاری از روی هوای نفس انجام دادن

توخ : جستجو کن

اشراف : متوجه شدن و نظر کردن

ثلموا : نقص و رخنه وارد کردند

حدوة : سوق‌دادن و جلب‌نمودن

وسمت : با نشان کردی ، نشاندار نمودی

استجلاب : جلب وجمع نمودن

شرب : آب نهر که با آن زراعت را آب میدهند

بالة : رطوبت زمین

احالة ارض : تغییر دادن وفاسد کردن زمین تخم را

اغتمر : آب زمین را فرا گرفت

اجمام : راحت نمودن

استنامة : وثوق و اطمینان

تغابیت : غفلت وبی‌توجهی‌نمودی

مضطرب بماله : آنکه مالش را بگردش انداخته و برای تجارت بشهرها میرود

مترفق : کسب کننده و منفعت بدست‌آورنده

بائقة : هلاک کننده

سمح : آسان و عادلانه

قارف : مرتکب ونزدیک شود

بؤسی : جمع‌بائس: شخص‌بسیار فقیر

زمنی : زمین‌گیرها

قانع : سائلی که هر چه بدهی قناعت میکند

معتر : کسیکه خود را درمعرض بخشش قرار میدهند ولی سؤال نمیکند

صوافي‌الاسلام : زمینهائی که

مخصوص اسلام است اموال شخصی نیست

تافه : چیز حقیر و کم ارزش

لاتصعر : رو مگردان

تقتحم : نمی‌پسندد و حقیر میشمارد

متتعتع : کسیکه از ترس یاعجز درسخن گفتن تردد دارد

خرق : بد خلقی وبدرفتاری

نح : دور کن

اقف : استنکاف وخودداری نمودن

هنیئی : گوارا

یعیا : عاجز میشود

یحرج : به حرج وتنگی میافتد

اجزل : کاملتر

مثلوم : نقصان و رخنه یافته

یشاب : مخلوط میشود

تواری : پنهان شد

سمات : علامات و نشانه‌ها

ضروب : انواع و اقسام

استئثار : ترجیح دادن و مقدم نمودن

تطاول : بمردم تکبر نمودن

احسم : قطع کن

حامة: خواص و خویشاوندان

قطیعة : زمین بخشیدن والی به کسی

حط : حفظ و مواظبت کن

ارع : مراعات و رعایت کن

استوبلوا: هلاک کننده یافتند

لاتخیسن : البته خیانت نکن

قود : قصاص

وکزة : با مشت زدن

تزید : بسیار شمردن

تسقط : سستی نمودن وفروافتادن

تنکرت : ناشناس و متغیر شود

نامه ۵۵

عدوت : تجاوز نمودی

لم تجن : جنایت نکرده است

عصبت : مثل دستمال بستی

الب : تشویق نمود ، جمع کرد

نازع الشیطان قیادك : باشیطان در بارهٔ افسار خـود کشش و منازعه کن

دابر : آخر ، نسل

اولی: قسم یاد میکنم ، الیة ، قسم یاد کردن

باحة : جلو درخانه ، میدان جلو خانه

نامه ۵۸

اطفاء ثائرة : خامـوش نمـودن کینه وعداوت

جنحت : مایل شد، روبآمدن کرد

وقدت : شعله‌ور شد

ضرستنا : ما را با دندان جوید و خرد کرد

سارعنا : سرعت نمودیم

استبانت : روشن شد

لج : لجاجت کرد

تمادی : بکار بد ادامه داد

راکس : کسیکه وارونه‌شده‌است

نامه ۶۰-۶۱

شذی : شر

معرة : اذیت و ایجاد ناراحتی

نکلوا : عذاب وتنبیه کنید

عراکم : بشما عارض میشود

متبر: هلاك شده

تعاطی : مباشرت نمودن، متصدی شدن

شعاع : متفرق و پراکنده

منکب : شانه انسان

ساد : محکم کنند ونگهدارنده

کاسر : شکننده

نامه ۶۲

مهیمن : شاهد ، کسیکه نظارت وحق قضاوت دارد
روعی : خاطرمن ، دل من
منحوا : داده شده‌اند
تقشعت : ابر برطرف شد
زاح : برطرف شد ، روشن شد
طلاع الارض: زمین را پر کرده‌اند
دول : دولت و دست‌گردان
خول : بنده و برده
رضائخ : جمع رضیخة : عطائی که دولت بشخص میدهد
تأنیب : سرزنش کردن
ابیتم : خودداری کردید
ونیتم : سستی نمودید
تزوی : گرفته میشود ، از دست میرود
خسف : بزمین فرورفتن
تبوأوا : برگردید ، روبروشوید
اخس : پست‌تر
ارق : بیدار و هوشیار

نامه ۶۳

تثبیط : تشویق بحرکت‌ننمودن و قیام نکردن
ندب : برای یاری خواند و صدا کرد
تفشلت : ترسیدی ، سست شدی
زبد : روغن رقیق و آب شده
خاثر : روغن غلیظ و جامد
هوینا : آسان وسست
تنح : دورشو، خود را بکنار کش
رحب :وسعت وفراخی

نامه ۶۴

شردت : رم دادم ، عیبهایش را بمردم فهماندم

انف‌الاسلام : بزرگان‌عرب‌واسلام
استرفه : عجله نکن و رفاه بده
اغوار : غبار، زمینهای گودوپست
جلمود : سنگ بزرگ
اعضضت : جوانده ، باآن جویده کردم
اغلف‌القلب : قلب با پوشش ، بی درک و فهم
مقارب‌العقل : ناقص‌العقل
نشدت : جستجو کردی
ضالة : گمشده
وغی : جنگ و ستیز
لم‌تماشهاالیهوینا : همراه نشده با آنها مسامحه

نامه ۶۵

آن : وقتش رسیده است
اقحام : وارد نمودن
مین : سخن دروغ
انتحال : بدروغ‌بستن، ادعانمودن
ابتزاز : از دست بیرون‌کردن
افانین : شاخه‌ها ، انواع واقسام
لم‌یحلك : نبافته ازحیا که: بافندگی
خائض : غوطه‌ور شونده
دهاس : زمین نرم که پادرآن فرو رود
دیماس : مکان تاریک
مرقبة : محل مراقبت و نگهبانی
نازحة : دور و بلند شونده
انوق : مرغی است زردمنقار که درقله‌های بلند لانه میسازد
یحاذی : مقابل میشود
عیوق : نام ستاره‌ایست
ینهد : حرکت کند
ارتجت : بسته میشود

نامه ۶۷-۶۸

افت : فتوی بده

مستفتی : کسیکه فتوی میخواهد

ذاکر : بحث کن

ذیدت : رانده شود

قبلك : نزد تواست

مجاعة : گرسنگی

خلات : احتیاجـات جمـع خلة : فقر و احتیاج

اشخصت : کوچ و حرکت میدهد

محذور : چیز احتیاط کـردنی و ترسناك

ایناس : مأنوس شدن

ایحاش : وحشت کردن

نامه ۶۹

حائل : متغیر

مفارق : جدا شونده

عرض : آبرو

غرض : هدف و نشانه

نبال : تیرها جمع نبل

ولیر : وباید دیده شود

یفیل رأیه : رای او ضعیف و سست میشود

مقاعدالاسواق : نشیمنگاه‌هـای بازارها

معاریض : جمـع معرض : بمحـل عارض شدن

آبق : بنده فراری

نامه ۷۰-۷۱

یتسللون : پنهانی فرار میکنند

ایضاع : سرعت نمودن

مهطعین : سرعت کنندگان

سحق : سحیق : محل دور

هدی : راه و رسم

رقی : رسیده است، گفته‌شده‌است

عتاد : ذخیره‌ایکه‌برای‌روز احتیاج تهیه میشود

شسع : بند کفش

نظار فی عطفیه : بسیار نگاه کننده است در شانه‌های خود یعنی متکبر است

برد : لباس خط‌دار

تفال : بسیار تف کننده

نامه ۷۱-۷۲

دول : چیزهای در گردش

تحاول : میخواهی ، قصد میکنی

یبهظ : سنگین میکند

تهلس : جدا میکند و آب میکند

ثبط : نشانده است ، به نشستن واداشته است

نامه ۷۴ تا نامه ۷۹

مسبة : فحش دادن و توهین کردن

وفد : جماعت مهمان

سع : وسعت بده

طیرة : فال بد

حمال : بردارندهٔ احتمالات بسیار

حاجج : مناظره و مباحثه کن

محیص : جای فرار

علق : خون غلیظ لخته شده

اعبد : خشمگین میشوم

اقتدوا : مردم بایشان اقتداء کردند

«کلمات قصار»(۱)

۱ــ **ابن لبون** : شتربچه‌نر دو ساله که مادرش شیر میدهد ، **ضرع**: پستان حیوانات

۲ــ **ازری** : حقیر نمود ، عیب وارد کرد ، **استشعر** : بخود شعار وعادت کرد ، **امر** : امیر و فرمانروا کرد

۳ــ **یخرس**: لال میکند

۱ــ شماره‌ها عینا شماره‌های کلمات قصار میباشد

فطن : شخص با ذکاوت و با هوش وزیرک عقل : فقیر و کم چیز

۴ـ حلل : جمع حلة : زبسور مجددة : تازه

۵ـ خباء : چادر و محل پنهان شدن

۶ـ منجح : مفید و سودمند

۷ـ شحم : پیه ، خرم : شکاف

۱۲ـ لاتنفروا : رم‌ندهید اقصا : آخر ، دور

۱۳ـ انیح : مقدرمیشود ، بدست میآید

۱۶ـ شیب : موی سفید ، قل : کم اهل ، نطاق : کمربند

۱۸ـ عنان : لجام ، امل : آرزو ، عثر : لغزید

۲۰ـ هیبة : ترسیدن ، خیبة : بهدف نرسیدن ، حرمان : محروم و دست خالی بودن ، انتهزوا : غنیمت بشمارید

۲۱ـ اعجاز : جمع عجز : طرف دم ، سری : در شب و تاریکی رفتن

۲۳ـ اغاثة : فریادرسی ، ملهوف : حسرت زده تنفیس : نفس گشائی مکروب : کسیکه غصه ، گلوگیرش کرده است

۲۵ـ فلتات : چیزهائیکه ناگهانی و بدون فکر از زبان انسان خارج میشود

۳۰ـ شفق : ترس توأم بانگرانی ، ترقب : انتظار ، سلا : کنار و بیرون کشید ، استهان : حقیر شمرد ، تبصر : بینش یافت ، غائص : غوطه‌ور شونده ، غور : بعمق رفتن ، زهرة : شکوفه و زیبائی ، رساخة : محکمی ، لم یفرط : قصورنکرد ، شد : محکم نمود ، ارغم : بخاک مالید ،

۳۱ـ زیغ : کج شدن از حق و حقیقت ، لم ینب : برنگشت ، عمی : جهالت و کوری ، اعضل :

مشکل شد ، تماری و مراء : مجادله و مباحثه نا حق کردن
۳۳ـ سمح: سخی و با بخشش ، مبذر : ریخت‌وپاش کننده،مقدر: میانه‌ور ، مقتر : تنگ‌گیر ،
۳۸ـ تافه: چیز کم و بی‌ارزش ،
۴۲ـ حط : پائین آمدن ، حت : فروریختن ،
۴۵ـ خیشوم : اصل وبالای بینی، صببت : ریختم ، جمات : همه و تمامی
۴۸ـ حزم: احتیاط کاری، تحصین: نگهداری
۵۱ـ اسعد: یاری کرد ، جد : نصیب و اقبال
۵۳ـ تذمم : فرار از سرزنش
۶۲ـ اسدیت : عطا و داده شد ، یربی : برتری میکنند بادی: شروع کننده
۶۹ـ لاتمل : نترس و اعتنانکن
۷۲ـ یخلق : کهنه‌میکند، امنیة : آرزو ، نصب‌ـ تعب : خسته شدن
۷۴ـ خطا : جمع خطوة : گام برداشتن
۷۷ـ ارخی : پائین آورد، سدول: پرده‌ها ، تملل : منقلب واینور و آنورشده ، سلیم: مار و عقرب گزیده
۷۹ـ تلجلج : بحرکت آمدن
۸۲ـ آباط : جمع ابط : زیربغل
۹۱ـ تمل : خسته و ملول میشود طرائف : چیزهای عجیب وغریب
۹۲ـ اوضع : پست‌تر ، ارفع: بالاتر، جوانح: اعضاءکارکن مثل دست و پا ، ارکان : اعضاء رئیسه مثل قلب و شش
۹۳ـ یختبر : امتحان میکند ، تثمیر: بارور نمودن ، انثلام : رخنه یافتن
۹۶ـ لحمة: نسب و اتصال
۱۰۱ـ استکتام: پنهان نمودن ، تهنؤ: گوارا شود

۱۰۴ـ **راقد:** خوابیده ، **رامق:** چشم باز **قرض:** پاره کردن ، **عشار:** یک دهم گیرنده، **عریف:** سخن چین دولتی ، **شرطی:** مأمور دولت ظالم

۱۰۸ـ **علق:** آویزان شده، **نیاط:** بند قلب

۱۰۹ـ **نمرقة:** بالش ومتکا

۱۱۰ـ **لایصانع:** سازش وچاپلوسی نمیکند، **لایضارع:** ذلت وخواری نشان نمیدهد

۱۱۹ـ **سم‌ناقع:** زهر کشنده ، **غر:** مغرور وفریفته شده

۱۲۲ـ **نبوء:** منزل میدهیم، **جائحة:** بلائیکه اصل وفرع را ازبین میبرد

۱۳۱ـ **متجرم:** مرتکب ومدعی گناه **لم تسعف:** نرسیدی وبدست نیاوردی **نعت:** خبرمرگ داد، **راحت:** شب نمود ، **ابتکرت:** صبح کرد

۱۳۳ـ **اوبق:** هلاک نمود، **ابتاع:** خرید

۱۳۴ـ **نکبت:** بلا و گرفتاری

۱۴۵ـ **سهر:** بیداری، **عنا:** زحمت **حبذا:** چه خوبست

۱۴۷ـ **جبان:** قبرستان ، **اصحر:** به صحرا رفت ، **صعداء:** نفس بلند وهمراه باغصه **همج:** پشه کور ، مردم کم عقل ، **رعاع:** مردم‌پست، **صنیع:** ساخته شده ، **لقن:** زودفهم و با هوش **ینقدح:** روشن میشود، **منهوم:** گرسنه و شکم پرست ، **مغرم:** حریص .

۱۵۵ـ **ذمم:** عهد و پیمانها

۱۷۴ـ **احد:** نیز کرد

۱۷۹ـ **تسل:** بیرون میکشد ، از بین میبرد

۱۸۶ـ **عضة:** بدندان گرفتن دست

۱۸۷ـ **الرحیل وشیك:** کوچ کردن نزدیک است

۲۱۰ـ **کمش:** جدیت و سرعت نمود ، **وجل:** ترس

۲۱۱ـ فدام: دهـان بند، سلو: تسلی و آرامش، خاطر: خود را بخطر انداخت

۲۲۴ـ افضال: احسان و نیکـی کردن، سؤدد: آقائی، مناوی: دشمن و مخالف

۲۲۸ـ التاط: چسبیـد، لایغب: فاصله وفرصت نمیدهد

۲۳۴ـ زهو: تـکبـر، فرقت: ترسید،

۲۳۶ـ عراق: استخوان بی‌گوشت تکهٔ روده

۲۵۲ـ ردع: منع‌نمودن‌وبازداشتن منماة: رشد ونمو کردن، حقن: حفظ نمودن، استظهار: احتیاط کردن، مجاهدات: انکارها

۲۵۷ـ رواح: سیر بعـدازظهر، ادلاج: سیـر در شب، یطرد: میراند و دورمیکند

۲۶۶ـ شاردة: اسب وگاوفراری و رمیده، ینقف: میگیرد و شکار میکند

۲۷۷ـ غبر: جمع غـابر، باقی مـانده، دهماء: تاریکی شدید تکشر: نمایان‌میشود، اغر: سفید و روشن

۲۸۸ـ ارذل: پست نمود، حظر: منع کرد

۲۸۹ـ بذ: منع نمود، بذ: غلبه کرد، غلیل: عطش، لیث‌غاب: شیرپیشه، صل‌واد: مار صحرا، بده: ناگهانی پیش‌آمدکرد

۳۰۷ـ ثکل: از دست رفتن‌اولاد و عزیزان، حرب: ازدست رفتن مال و ثروت

۳۱۵ـ لیقة: نخ وپنبه‌ایکه بدوات میریزند، جلفة: بدنه قلم که در دست‌گرفته‌میشود، فرج: فاصله‌دار کـن، قرمط: نـزدیک کن، صباحة: حسن و زیبائی

۳۲۰ـ لفقه: فهـمیـدن، نعنت: برحمت انداختن، متعسف: ظالم

و بیراهه‌رو

۳۴۳ـ مبلوة : امتحان شده ، مدخول: معیوب ومغشوش، تنکأ : مجروح میکند

۳۵۹ـ معرج : بالارونده و تمایل کننده ، یروع : میترساند و به وحشت میاندازد ، صریف انیاب : صدای دندانهای تیز ، حدثان : بلاها وحادثه‌ها ، ضراوة : عادت های بدوزیان بار ،

۳۶۷ـ مؤبی : وبادار ، مرعی : چراگاه ، راق : خیره کرد ، کمه: کوری ، شغف: عشق و علاقه ، ابهران : دورگ گردن ، اثری : ثروتمند شد ، اکدی : فقیرشد

۳۶۸ـ ذیاثة : منع نمودن ، حیاشة : سوق دادن و کشاندن به سوی هدف

۳۷۱ـ خفض الدعة : پر گشودن آرامش

۳۹۰ـ یرم ـ مرمة : تعمیرواصلاح کردن

۴۰۰ـ طیرة : فال بد ، عدوی : سرایت مرض ، نشرة : وسیله معالجه و شادی‌آور

۴۱۱ـ ذرب : تندی و تیزی زبان اغمار : اشخاص جاهل وبی‌تجربه

۴۱۹ـ بقة : پشه ، تننته : اورا بد بومیکند

۴۲۰ـ طوامح : جمع طامحة : خود انداز و پرنگاه ، هباب : بهیجان‌آمدن نر برای ماده

۴۳۰ـ صفقة: معامله و خرید و فروش

۴۴۳ـ فند : کوه بزرگ ، صلد: سنگ سخت

۴۴۵ـ خلة رائقة : خصلت‌وصفت عالی و چشمگیر

۴۴۶ـ دغدغ : متفرق ساخت

۴۵۰ـ مج : کنار انداخت ، از دهان انداخت

۴۵۵ـ حلبة: دسته‌ای از اسبان مسابقه ، قصبة: نی یاعلامت‌دیگر

که برای نشان دادن آخر مسافت مسابقه نصب میشود

۴۵۶- **لماظة**: بقیه طعامی که در دهان و میان دندانها میماند

۴۶۴- **مرود**: مدت وزمان مهلت

ضباع: گفتارها جمع ضبع

۴۶۵- **فلو**: بچه اسب و شتر ،

سباط: سخی‌ودست‌بازوبخشنده،

سلاط: جمع سلیط: زبان تند و گویا

۴۶۶- **وکاء**: بند ظرف که دهان ظرف‌را می‌بندد، **سه**-است: مقعد انسان

۴۶۸- **عضوض**: سخت و گاز گیرنده **موسر**: غنی و ثروتمند ، **تنهد**: بالا میشود

۴۷۶- **عسف**: سخت‌گیری ناروا **جلاء**: کوچ کردن و متفرق شدن **حیف**: تمایل از عدالت بسوی ظلم و از حق بطرف باطل ، **اقتناص**: شکار کردن ، **غموض**: مشکل و پنهان بودن **هوحسبناونعم‌الوکیل**: او ما را کافی است و بهترین وکیل میباشد

باعنایت خدا پایان یافت

« بسمه تعالی »

الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله

چاپ اول این کتاب در تاریخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۴۰۲ در چاپخانهٔ شفق تبریز پایان یافت .

در اینجا بمقتضای **« من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق »** برخود لازم میدانم از زحمات و محبتهای مدیر و کارگران محترم و دلسوز آن چاپخانه اظهار تشکر و امتنان نموده و نیز شادی روح مؤسس چاپخانه « مرحوم حاج حسین سلیم النفس » را از خدای بزرگ مسئلت دارم .

عمران علیزاده